

مجله هفتگی شعبه ۴ جـوزا ۱۳۵۳ شماره ۱۰




 و الم ط ب ع ة و ط ن ي ة
 ن ا س ف ع د د ن ل و د ن ك ت ا ب ن
 ك ت ا ب پ ر ل س ف س م ب ر ه

رئیس دولت و صدر اعظم

گفتند:

جوانان مسوولیت های بزرگ و خطیر آینده کشور را بدوش دارند



پناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم هنگامیکه با آمران خاندوی مصافحه می نمایند.

پناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم روز ۳۰ ثور خطاب به آمران خاندوی گفتند: در جوانان ما قدرت و دنیا میز میسراغ میشود که امیدوارم بوسیله این قدر تمسیر حقیقی انکشاف و پیشرفت را برای کشور خود میسر گردانند.

رئیس انقلاب جمهوری ویا نی خاندوی افغانستان ساعت چهار عصر روز ۳۱ ثور آمران خاندوی ولایات کشور را در حالیکه پناغلی محمد نسیم معین دوم وزارت معارف و رئیس افغانستان خاندوی نوله نیز با آنها بود در قصر ریاست جمهوری پذیرفتند.

پناغلی رئیس دولت و خاندوی اعلای جمیع خاندوی افغانستان درین موقع مراتب مسرت شانرا نسبت به ملاقات با آمران خاندوی ابراز نموده و طی ارشادات شان گفتند:

وظایفی که در پیش دارید انسانی و اجتماعی است امیدوارم این وظایف را مطابق ایجابات مسلک و نیاز مندی های

صفحه ۲

برای ۲۲۷ خانواده دیگر زمین توزیع شد

حسب هدایت پناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم برای ۲۲۷ خانواده بسی زمین ۲۴۷۴ چریب زمین در پروژه وادی ننگرهار پروژه ۲۹ نور توسط پناغلی عزیزالله واصفی والی ننگرهار توزیع شد.

این زمینها علاوه از ۹۰۰۶ چریب زمین میباشد که قبلا به اساس مشی دولت انقلابی برای ۸۴۳ خانواده بی زمین در وادی ننگرهار توزیع گردیده است.

یک منبع آنو لایت گفت توزیع زمین به اساس قرعه تحت نظر هیات منتخب صورت گرفته است.

نظر به سهیمه هایی که قبلا تعیین شده بود خانواده هاییکه پروژه ۲۹ نور زمینی خود را تسلیم شدند از تمام ولایات افغانستان نامی باشد.

نامه نگار با ختر اطلاع میدهد که هنگام تسلیم این زمینها با میل های مربوط با شور و شغف زیاد مراتب خرسندی و مسرت خود را مبنی بر این اقدام خیر اندیشانه دولت انقلابی ابراز داشتند.

طبق هدایت

رئیس دولت و صدر اعظم یک میلیون افغانی به معلمان بی بضاعت

اعطاء میگردد

پناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم نظر به الطاف که به عموم کارکنان صادق کشور دارند یوزارت معارف هدایت داده اند تا یک میلیون افغانی علاوه بر سهیمه گذشته برای معلمین و معلمات بی بضاعت ولایات کشور بطور کمک و قرعہ اعطاء شود.

یک منبع صندوق معلم در وزارت معارف گفت الطاف خاصی رهبر ملی ما در مورد خدمتگاران صالح معارف کشور به ولایات ابلاغ و تخصیص این مساعدت به اراجم مربوط صادر گردیده است.

ژوندون

داده و در قبال مشکلات استوار و سالم نگه میدارد.

پناغلی رئیس دولت گفتند:

از خداوند تمنا دارم برای همه ما نوبت ارزانی فرماید که به انبهای پاک و ایمان داری وظیفه خود را انجام دهیم و برای مردم و وطن خود مصدر آنگونه خدمات شایسته ای گردیم که از ماتوقع برده میشود.

بعد از ارشادات رهبر ملی ما آمران خاندوی پیرامون تشکیلات و فعالیت های مسلکی ولایات مربوط شان تو ضیحات ارائه کردند و آمر خاندوی هر ایت به نمایندگی از سایرین بهر ضی رسانید که جوانان خاندوی مانند تمام افراد وطن پرست و فداکار افغانستان با علاقه مندی آرزو مند خدمت و فداکاری برای تحقق بخشیدن و تطبیق آنال قیمت دار دولت جمهوری می باشند و امید داریم در پرتو رهبری پیشوای قهرمان خویش به انجام وظایف خود موفق گردیم.

کشور تان بر طبق آرزوی مردم خود انجام دهد:

پناغلی رئیس دولت علاوه کردند:

سعادت و سلامت یک مملکت مربوط به نیروی جوانان آنست و یک ملت تا وقتی که خودش برای اوتقاء و پیشرفت کشور خود تصمیم قاطع نگیرد هیچ چیز دیگری نمیتواند آنرا به سر منزل مقصود برساند.

درین امر جوانان سهم بزرگ و فعال دارند.

پناغلی محمد داود افزودند: از آنجاییکه جوانان مسئولیت های بزرگ و خطیر آینده کشور را بدوش دارند هر نوع لغزشی که در سر حرکت شان وارد شود تأثیرات آن در آمر پیشرفت و انکشاف کشور ناگوار خواهد بود.

رئیس دولت گفتند:

مفکوره هر چه هست باید متضمن وطن پرستی عقیده و اخلاق باشد چه این عناصر است که ما را از مایوسی و ناامیدی نجات

بیسر وظیفه شما اسما دان دین راهسنگین
ترومپهر می باشد .
شباغلی محمد داود افزو دند : شما معلمین
ومریون ن اولاد وطن وظیفه خطیری را در
قبال نسلی بعهده دارید که سر نو شست
آینده مملکت بدست آنها ست و بیمن دارم
اگر این وظیفه را به حسن صورت انجام می
دهید مسو لیت خود را در برابر تار و پو نسلی
های آینده بدیروستی انجام داده اید .
رهبر ملی ما فر موند :

ترقی عمرانی یکشور شاید کار آسان باشد
ولی اعمار حقیقی یک ملت کار ساده و بسیط
نیست فقط معارف حقیقی میتواند آنرا آباد
سازد .

شباغلی رئیس د ولست و صد را عظم
مفتند :

ماوشما آنچه ازخود بجا می گذاریم این
است که در برابر وطن و مردم خود چه کرده
ایم و چه کرده می توانیم و فضاوت این امر
در آینده بدست آنا نیست که اعمال ما مورد
آزبایی شان قرار میگردد . فلپدا امید دارم
کاری را انجام بدیم که نسل های
آینده درمورد آن مثبت قضاوت کنند .

شباغلی محمد داود از ملاقات شما نینسا .
نمایندگان معارف کشور ابراز مسرت
نموده فرمودند : هر چند مصاحبت بیشتر با
اهل معارف میسر گر دد به همان اندازه بر
سرور من افزود میشود و امید دارم در
آینده نیز باشما ملاقات نمایم .

خبر نگان باختر می نویسند که موقع
این شرفیابی دکتور نعمت الله پژوا گوژی
معارف دسته گلی بنمایند می از استادان
به رهبر ملی ماتقدیم نموده ضمن بیا نیه به
عرض رسانند که افتخار دارم به توجه دولت
جمهوری اسامال روز معلم طی محافل خوبی
در کشور بر گزار شد و پیام رهبر بزرگ
ما به این مناسبت استادان را بوی جا بست
ملی و مسلکی شان بیش از پیش متوجه
گردانید .

وزیر معارف مفت : سعادت بزرگ
ما این است که مفکوره تجلیل از مقام معلم در
زمان صدارت رهبر انقلابی ما بو چود آمده
و امروز درجا لیکه نظام مترقی جمهوری
به همت والای شما نو فدا کاری اردوی غیور
افغان در کشور تا مین گردید . از این روز
با مراسم شاننداری تجلیل بعمل می آید .
همچنان یکن از معلمان به نمایندگی می
سایرین از تشرف بحضور رئیس دولت
و صدراعظم ابراز مسرت نموده و هر نوع
سعای و از خود گردی را در اجرای وظایف
ملی و مسلکی شان در پرتو رهنمایی های
قاید بزرگ وعده داد .



رهبر بزرگ ما شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم در اجتماع معلمان مرکز و ولایات .

خطاب به نمایندگان معلمان کشور

رئیس دولت و صدراعظم

فرمودند :

امیدوارم کاری انجام دهیم که نسل های آینده
در مورد آن قضاوت مثبت نمایند

در پیا می بنما سبت روز معلم

رئیس دولت و صدراعظم فرمودند :

توانائی یکی جامع هر بوط باندازه دانش افراد آن است

بنام خداوند توانا .

مسرت دارم که در بهار اول نظام جمهوری
افغانستان عزیز مراسم تجلیل روز معلم
بر گزار میگردد این روز خجسته را به همه
استادان و معلمان و علاقمندان علم و
فرهنگ کشور تبریک میگویم .
توانایی یک جامعه مر بوط با ندازه
دانش افراد آن است و گسیکه این گوهر
ارزنده را بدیگران عرضه میدارد هما نسا
معلم است ، در حقیقت معلم سازنده تمدنهای
بشری و تسخیر کننده افکار دیگر محسوب
میگردد .

خوشبختانه احترام بمعلم جزء تعلیمات
دینی و شعایر ملی باستانی ما بشمار میرود
بنالازم است شما گردان و معصلا ن به حقوق
معنوی استادان و معلمان خود ارج بگذارند

شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم
روز ۳۱ ثور طی ارشادات شانه بنمایند گان
معلمان کشور گفتند :

انکشاف عمرانی و مادی بکتور شاید
کار آسانی باشد ولی اعمار معنوی یک ملت
کار ساده و بسیط نیست ، فقط معارف حقیقی
می تواند آنرا تعمیر نماید .
رهبر انقلاب جمهوری ماساعت عصر
۳۱ ثور نمایندگان معلمان مرکز و ولایات
کشور را در حالیکه دکتور نعمت الله پژواک
وزیر معارف با آنها همراه بود در قصر
ریاست جمهوری پذیرفتند .

شباغلی رئیس دولت و صدراعظم ضمن
صحبت با آنها فرمودند : استادان و معلمان
حقیقی اولاد آینده کشور بوده و احترام به
مقام والای آنها لایتنای می باشد ازین رو
آرزو می نمایم برهنای های شما معلمان
و استادان اولاد این سر زمین جوانان ملید
و صالحی بار آیند تا برای مردم و کشور
خود مصدر خدمات شایانی گردند .
رهبر ملی ماتفتند : هر چه همه افراد

کشور برای ارتقاء و انکشاف و افغانستان
وظیفه بس سنگین بدوش دارند اما از همه

ارزته دل بایشان احترام و وزند .
بخوشی یادآور میشود که از زمان بوچود
آمدن نظام جمهوری دیت استادان ، معلمان و
شاگردان بادرک حساسیت اوضاع و فیم
فیوضات نظام بر گزیده جمهوری سلسله
تعلیم و تعلم را بنون تشنج و انقطاع در
یک فضای سالم و از صمیمیت که خواسته همه
مردم علم و ست ما است پیش می برند آرزو
مندم حکومت بتواند بهمکاری مزید مریبون
زمینه های بهتر تعلیمی و تربیوی را در
آینده مساعد سازد .

ایجاد و تطبیق تحولات اساسی و دیفورم
های سالم درساحت تعلیمی و تربیوی که
موافق نیاز متدی های ثقافت ملی و نظام
جمهوری امروزی ما باشد طرف توجه
خاص دولت جمهوری قرار دارد تا مین این

مامل که در آن همه افراد وطن و نسل های
آینده ما بنون تبعیض و امتیاز در راه تعالی
و عمران کشور سهم فعال گرفته و احساس
مسو لیت نمایند مربوط بوجا و تعالیهندی
شما استادان و معلمان گرامی میباشد .
من از بارگاه خداوند مچ توفیق مزید را
برای همه استادان و معلمان کشور در تریه
فرزندان صدیق وطن پرست و نسل باتقوی
امروز و فردای افغانستان تحت لوی -
جمهوریت تمنا کرده و روز معلم را برای همه
تبریک گفته و در راه خدمت بوطن و تر بیه
سالم اولاد افغانستان سعادت و موققیست
استادان و معلمان گرامی را آرزو می
نمایم .
پاینده و مترقی باد جمهوری و ریاست
افغانستان

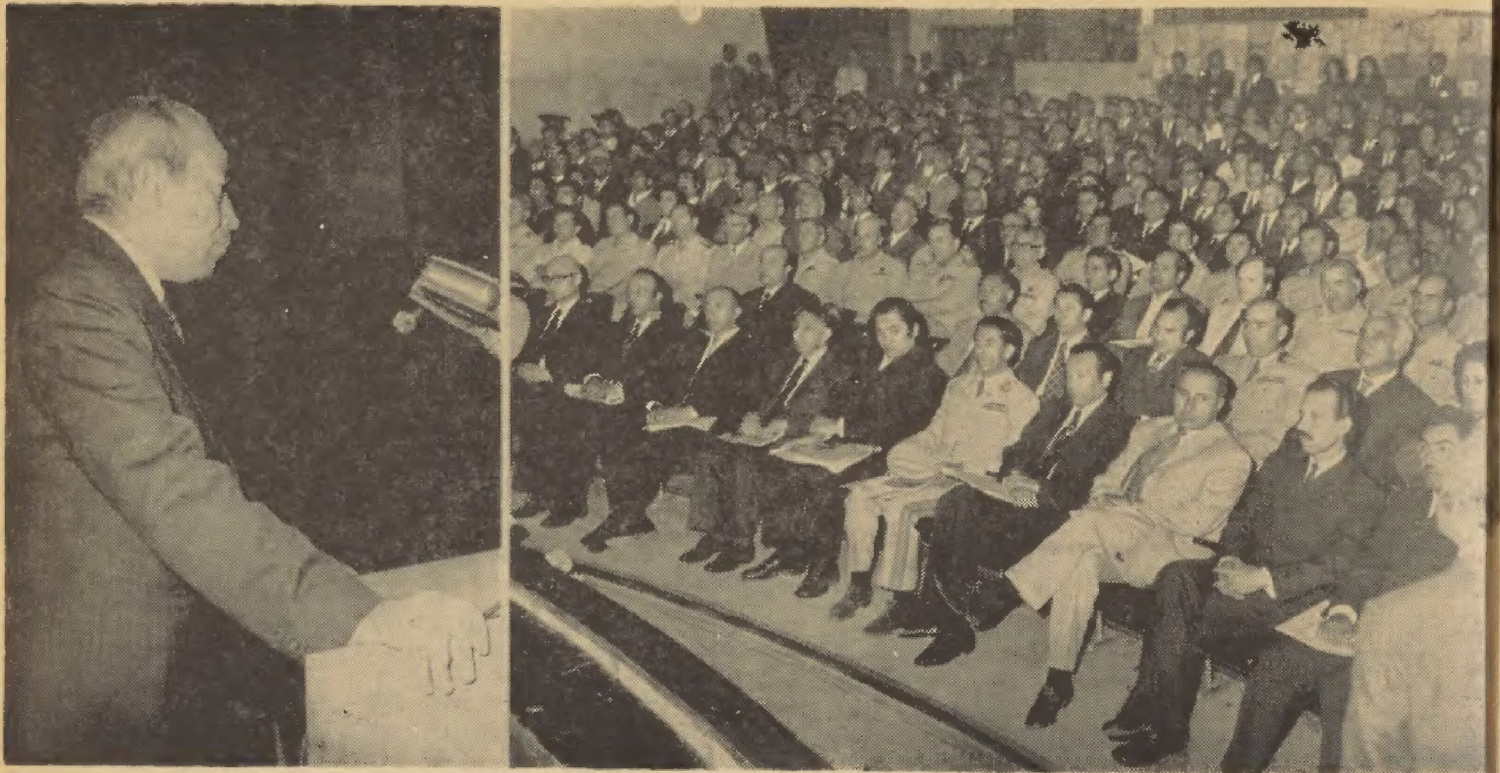


ریاست عمو می دفتر ریاست جهووی دی
 اطلاع داد که بنا غلی و دتو سفیر کیســـ
 غیر مقیم سوین د کابل سامعت یازده
 قبل ازظهور اول جوزا طی مراسم معمول اعتماد
 نامه اش وابهشای غلی محمد داود رئیس
 دولت وصدرا عظم در قصر ریاست جهووی
 تقدیم نمود
 همچنان بنا غلی ساری سفیر کبیر غیر
 مقیم سیکال در افغا نستان سماعت یازده
 چهل و پنج دقیقه قبل ازظهور اول جوزا اعتماد
 نامه خود را مطابق تقریرهای معمول لایحه
 بناغلی رئیس و لایحه صدرا عظم دو قصـــ
 ریاست جهووی تقدیم کر د
 هنگامه کبیر سفر ای کبیر غیر مقیم سوین

طبق يك خبر ديگر :
کارگران معادن ، موسسات هيما عتي
وسان موسسات کارگری کشور از تصویب

اڙيو هئڻي طب ۾ هٿو ن ڪابل :
پوهاند ڊڪٽور محمد يوسف سڀني پوهاند
ڊڪٽور عبدالواسع لطيفي ، پوهاند ڊڪٽور
عبدالقاسم مهراڻ ، ۾ هٿو ن ڊڪٽور محمد
عثمان ها سمي ، ۾ هٿو وي ڊڪٽور نوربائي
نامري ، ۾ هٿو وي ڊڪٽور عبيدالغفور
رحيمي ،
اڙ پوهڻي سائنس :
۾ هٿو ڊڪٽور محمد يوسف ا ڪري
صفحة ۶۲

روز معلم در سراسر کشور تجلیل گردید



دوکتور نعمت الله پژواک وزیر معارفین ایراد بیانی به مناسبت تجلیل مقام معلم در تالار کابل ننداری .

اشعار پیرامون ارزش مقام معلم در این محافل ایراد نموده آمادگی شانرا برای برآورده شدن آرزوهای مردم کشور تحت رهنمایی های رهبر انقلاب موعده دادند . نامه نگاران می افزایند که در محافل بزرگداشت از مقام معلم حمایت دسته های گلبه معلمان اهدا گردید و این روز خجسته دانشگران به مربیان شان تبریک گفتند .

در محافل روز معلم در ولایات صاحب منصبان ارشد از دوی چهسوری مامورین محلی ومنسوبین معارف اشتراک نموده بودند .

روزنامه های مرکز ولایات در شمارهای روز ۳۰ تیر پیام شایغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم را نشر نموده مفاصل مضامین استقبالیه مبنی بر ارزش مقام معنوی معلم در جامعه تذکراتی داده مساعی معلمان را در تبارز اهداف دولت چهسوری در قسمت تربیه اولاد سالم آرزو بر سرده اند .

ترانه معلم توسط یک دسته شاگردان معارف بیان یافت .

یک منبع وزارت معارف تحت کهفرامین ومداخل های بو هته وهنر طی محافل خاص که در وزارت معارف پوهنتون کابل ومراکز ولایات کشور برگزار میشود به معلمان مستحق توزیع میشود .

جریان محفل کابل ننداری ساعست ۹ شب ۳۱ تیر از رادیو افغانستان نشر گردید .

نامه نگاران بخاطر ازولایات کشور اطلاع میدهند معلمان کشور طی محافلیکه روز ۳۱ تیر در مراکز ولایات ترتیب یافته بود مراتب امتنان ومسرت شانرا به مناسبت برگزاری روز معلم به قایدملی ما ابراز نمودند .

نامه نگاران با خیر علاوه میکنند که در این محافل پیام شایغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بمناسبت اینروز توسط والیان قرائت شد که بابراز احساسات گرم حصار بدرقه گردید .

همچنان معلمان و شاگردان مفاصلات

معارف متن پشتوی پیام قایدملی مابناغلی محمد داؤد را که به مناسبت روز معلم صادر شده است قرائت کرد .

همچنان متن دری پیام رهبر ملی مابه این مناسبت توسط دوکتور عبدالغفور رئیس تدریسات ابتدائیه ، وزارت معارف قرائت گردید .

درین محفل وزیر معارف نیز بیانی ایراد کرد که متن آن در همین صفحه به نشر رسیده است .

بعد از اظهارات وزیر معارف پوهنتون دوکتور عبدالرزاق زهیریه نماینده کی از استادان ، میرمن معصومه عصمتی معلمه لیسز غونه به کلمات از معلمان و استادان معلمان دینیه نمایندگی از معلمان ولایات کشور بیانیه ها بی ایراد نمودند .

خبرنگار با خیر علاوه میکند که ضمن این محفل فهرست اسمای آئنده از معلمان کشور که به تقریب روز معلم از حضور رئیس دولت و صدراعظم بدریا مداخل پوهنه وهنرافتخار یافته اند قرائت گردید و محفل با سرود

با قرائت پیام رهبر ملی مابناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم روز معلم ۳۱ تیر ضمن احتفالاتی در کابل ومراکز ولایات کشور تجلیل گردید .

در محفلیکه به مناسبت تجلیل از مقام ارزشمند معلم از طرف وزارت معارف ساعست ده قبل از ظهر روز ۳۱ تیر در کابل ننداری برگزار شد ، دوکتور محمد حسن شرق معاونت ادارت عظمی ، اعفای کهیته مرکزی ، هیات کابینه ، دگر جنرال عبدالکریم به خنکی لوی در سیتز ، عده از صاحب منصبان ارشد اردوی چهسوری مله و دین عالیرتبه ملکی ، سیتو فی و وکیل ولایت کابل ، کابل بناروال ، استادان حربی پوهنتون ، حربی بنوونقی و اکادمیسین یولیس وعده از معلمان و اراکین معارف اشتراک ورزیده بودند .

پس از آنکه آیاتی از قرآن عظیم الشان توسط قاری سید محمد یعقوب قرائت شد محفل با سرود ملی چهسوری و یست افتتاح گردید .

متعاقبا دوکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف

بیانی دوکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف به مناسبت روز معلم :

نقش معلم در بوجود آوردن تمدنهای باستان و معاصر

همواره قاطع و مهم بوده است

پوهانده نوین برای مطالعه راپور هیات تخنیک ابدات تاریخی وارد هرات شد

پوهانده دوکتور نوین و زیر اطلاعات وکلنور صبح روز اول جوزا برای بازدید ابدات تاریخی وملاحظه آخرین راپور هیات تخنیک ابدات تاریخی این وزارت وارد هرات شد . پوهانده دوکتور نوین در راه غزنیته به صوب هرات از محلیکه برای مرکز کلنوری جفران تعیین گردیده بود نیز دیدن کرده وبابناغلی حضرت میر حکیم والی غنور درباره مذاکره نمود .

علاوای بخود اجازه میدهم که بیانی غلشی شالوده افکار و اندیشه های استاندان و رئیس دولت را باستانکار تاریخ وطن معلم معلمان است میسر از این معلم بنیان گذار بزرگ افغانستان یاد کنم .

زیرا جناب شان بفرض نجات وطن از متلاشی شدن و ارتقای مجدد آن با اقدام جسورانه انقلابی درسی رابه مردم افغانستان آموختند و هدیه کردند که در گذشته هیچ معلمی بتدریس و تطبیق آن متوسل نشده بود بناء این روز را اولتر از همه به بعضی خودشان تبریک میگویم .

نقش معلم در بوجود آوردن تمدنهای باستانی و معاصر و انکشافات علوم تخنیک ادیبو هنر مقدم و هویدا است آنچه ما در ماحول خود از ساخته دست بشر می بینیم

حضار گرامی و همسلکان عزیز : برگزاری مراسم روز معلم که با اراده قایدملی ما امروز در سراسر مملکت صورت میگردد نشانه از احترام خاص رئیس صاحب دولت به معلمان کشور و تقدیر از کسرتی روز علم و عرفان در مملکت عزیز ما است . روز معلم ومفکوره تقدیر از معلمان کشور برای

اولین بار در تاریخ معارف مملکت با توجه بباغلی رئیس دولت در زمان صدارت گذشته شان بمیان آمد من به نمایندگی از تمام منسوبین معارف اعم از استاندان معلمان محصلان و شاگردان و در حقیقت همه طبقه علم دوست و منور کشور از این نوازش شان صمیمانه تشکر میکنم .

نقش معلم در ساختمان يك اجتماع ..

همچنان دين مبین اسلام بیش از همه اديان ديگر مسلمانان را به كسب علم و عرفان مكلف مىسازد دين مقدس اسلام اجازه نميدهد كه فاصله مكان، زمان يا نوعيت جنس آدمى مانع كسب علم گرديند حضرت محمد «ص» پيغمبر اسلام مقرر ميايد: (علم را بيا موزيد و لودرجين باش) يا (آموختن علم بالای مرد وزن مسلمان فرض است) حضرت علي كرم الله و جبهه تحصیل علم را از گمراهه تابه گور لازم می شمارد. ارزش علم و تقدير از مقام معلما ن در ادوار مختلف تاريخ باستان مانيز سابقه طولانی دارد بسا دانشمندانى بودند كه در معطوبه حلي و منطوقه مصدر خدمات عر فانی و تحولات اجتماعى گر ديده و حلقه اى تشنگان علم و معرفت را پرورد ه اند و مورد احترام و ستايش جامعه قرار يافته اند باسناد سنن باستانی مانيز احترام معلما ن لازمى است.

با تقدير از مساعي تمام كسانى كه بصورت مستقيم ويا غير مستقيم در تكامل معارف نصرت ساله معاصر سهم گرفته اند با تائيد اظهار كرد كه پروگرام هاى تعليم و تربيه موسسات تعليمى ما احتياجات حياتى ساگردان و نيازمندى هاى جامعه افغانى را باالعموم اغماض کرده و به همين علت است كه سالانه هزاران نفر از فارغان دوره هاى ابتدايى، متوسطه و ليسه باوجود صرف چند سال از عمر گرانبهاى شان در مكاتب طور يكه شايد و بايد نهيئتاً نند مصدر خدمت موثرى براى بهبود وضع زندگى خود فاميل و اجتماع خود شوند - بلكه مناسبانه در اكثر موارد حتى از مشغوليت آنها در اقتصاد فاميلى كا سته ميشود.

دولت با وجود محدوديت هاى مالى مبالغ هنگفتى ويا همساله در ساحه تعليم و تربيه سرمايه گذارى ميكند بايد از اين سرمايه گذارى بصورت مطلوب نند مصرف شود - طور يكه در خطاب ر هير مى ويا قسج ميگردد دولت اكثراً هدايت داده است نسا اصلاحات لازم را مطابق به مقتضيات نظام جمهورى در اهداف و پروگرام هاى سويه هاى مختلف تعليمى وارد آوريم - وزارت معارف بناسى از اين اهدا با ن دولت تمام هاى نخستين را بر داشته و سلسله اقدامات بعدى آن ادامه خواهد داشت - در معارف به تعليمات حرفه وى و تخنيكى و شامل كردن آن در جزء پروگرام تعليمات عمو مى توجه زياد و خاصى مبذول خوا هند نند تا جوانان ما در ضمن داشتن صفات نيك بشرى و وطن پرستى در ذراعت مالدارى، صنايع، تخنيك و حرفه هاى معلى داراى اندوخته هاى مسلكى و تجار يه معلى بود و چنين مسلك را با افتخار پي بر نند در ارتقاى افغانستان نيرو مند و مترقى سيم موثرى بگيرند.

البته بهمان آورد نه هم رفورم هداو اصلاحات پروگرام هاى عرفانى مستلزم مطالعات دقيق علمى وقت كا فو و مصارف زياده مالى است كه بصورت تدريجى صورت خواهد گرفت ما متيقنم بيارى خدا و ندرج) توانا تحت رهنمايى هاى شيا غلى و رئيس دولت و پشتيبانى و همكارى مردم معارف پرورد تعديلات و تفرات مطلوبى بوجود آيد.

طور يكه رهبر مى بيا غلى رئيس دولت در پيام روز معلم فرمودند: خوشبينانه از زمان تا سيس نظام جمهوريت در تمام موسسات تعليمى مملكت مست پروگرام هاى درسى بصورت تفناعت بخشي پيشرفته و همه سازگردان و معصلمان بادسيلىن كامل از دروس و رهنمايى هاى صفحه ٦

معادل ۲ ملیون افغانى سامان لابراتوار به وزارت معارف اهدا گردید

حکومت هند معادل دو ملیون افغانى سامان لابراتوار برای وزارت معارف اهدا کرده است.

ښاغلى مهنا سفير گير هند در كابل بسماعت ١٠ قبل از ظهر روز ٢٩ نور بادكتور نعمت الله پرواك وزير معارف ملاقات نموده و طى آن يكتصاد سامان و آلات لابراتوارى را از طرف حكومت هند تحت پروگرام - همكارى تخنيكى و اقتصادى آنكور پرواى ليسه و مكاتيب متوسطه وزارت معارف اهدا نمود كه از طرف دكتور پرواك با تشكر پذيرفته شد.

دعوتى به مناسبت قانون اساسى فيدرالى آلمان

به مناسبت بيست و پنج و نيم سالگرد تصويب قانون اساسى جمهوريت اتحادى آلمان دعوت از طرف زارت دافير سفارت جمهوريت اتحادى آلمان، ښاغلى وزير دركابل ترتيب يافته بود كه درآن عده اى از اعضاى كابينه، صاحب منصبان اردوى جمهورى، مامورين عاليترتبه و رؤساي كور ديپلوماتيك كابل اشتراك كرده بودند. قانون اساسى فيدرالى آلمان، بيست و پنج سال قبل در وقت حكومت انداور فسيده بميان آمده و با انفاذ آن در سرتاسر آلمان كشور مذكور، دولت آلمان فدرال شناخته شد.

بقية شماره گذشته

قانون بيرق

چندى از بيرق هاى دول متحايه يا بيرق هاى خصوصى در يکجا بر افراشته ميشود پارچه وديرك آن پير قباى نيايد از پارچه وديرك بيرق مى افغانستان بزرگتر و بلند تر پا شد. در چنين مورد بيرق مى افغانستان از لئو از همه افراشته شده در موقع پائين كردن از همه آخرين فرود آورده ميشود.

ماده ٢١:

به تصميم حكومت به علامت اعزا بيرق بطور نيمه افراشته شده ميتواند در چنين موارد پا بست مامور بيرق پارچه را اولاً به قبه تماس داده بعد به اندازه نصف عرض بيرق از قبه آنرا پائين قرار دهند.

ماده ٢٢:

گذاشتن يا بر افراشتن بيرق مى افغانستان بالای عما رات مترو كه نيم كاره - مخروبه و امثال آن ممنوع است.

ماده ٢٣:

افراشتن بيرق مى افغانستان بالای طياره و سفينه هوايى ممنوع است اين وسايط علامت جدا گانه و مخصوص دارد كه رنگهاى بيرق در آن شامل است.

فصل دوم

مقامات صلاحيت دار استعمال بيرق
ماده ٢٧:
مقامات ذيل صلاحيت افراشتن بيرق را بر طبق احكام اين قانون خاين اند:
(بقية در صفحه ٦٢)

ماده ٢٤:

بيرق مى افغانستان در زير پا فرش و نهاده شده نميتواند.

ماده ٢٥:

هر گاه بيرق مى افغانستان نظر به احكام اين قانون با يکى يا

خرد نموده استادان و معلمان خود بكمال ميل وآرامش و در صفائيت و دوستي استقامت علمى به عمل آورده اند اين نتيجه ارزش هاى ملي و نهر بخش جمهورى است كه معلمان و جوانان ما با استفاده از اين مرحله حساس و تاريخى مملكت نمى خواهند دقيقه از حيات قيمت بهاي خود را بيش از اين ضايع سازند.

خواهران و برادران هموطن: اوضاع وقت بار معارف و حالات آشوب زاي مملكت در چند سال بيشتر از نظام جمهورى خاطره هاى تلخى را بر مردم ما باقى گذاشته است - همه پيا در دارند در دل و دماغ اولاد پاك نهاد و شريف ما چه تضاد و تفرقه ها و ايدى لوزى هاى نو وارد جا داده شد - چگونه مردم نجيب و وطن پرست - افغانستان با ايجاد تفرقه هاى سياسى مذهبي، رسمى، لسانى وغيره با يکديگر دست و گريبان ساخته شدند - دقايسى ارزنده حيات جوانان و معلمان ما بدون تحصيل علم و اخلاق ضايع گشت و بالنتجه صدمه بزرگى بوجده ملي و اقتصاد مملكت وارد آمد بنابر همين دلايل بود كه فرزندان فداكار و صديق مملكت تحت زعامت قايد ملي مجبور شدند دست به كودتاى ١٣٥٢ زده بريك حركت انقلابى وطن را از ناخوش تاز اجانب و خانه جنگى هاى داخلى نجات بخشند.

ښاغلى رئيس دولت در روز برافراشتن بيرق ملي دولت جمهورى افغانستان فرمودند اين نظام مرد مى يعنى جمهوريت مى آل موروثى يك شخص و يك طبقه خاصى نيست بلكه مال هر فرد ملت نجيب افغانستان ميباشد.

الحال وظيفه مردم افغانستان نومعصر ما استادان و معلمان است تا در تحكيم بنيان نظام جمهورى و حدت ملي، از تقاء و تعاضد مملكت سهم فعال ترو شمرند و تر كرفته و اجاب ملي و مسلكى خود را با جديست و بيطرفى كا مل از مفكوره هاى سياسى و اغراض شخصى پيش ببرند - رسالت تربيه نسل جوان، جزا نا نيكه وطن پرست جمهوريت خواه متدين و صادق باشند بدوش استادان و معلمان كنسوراست چون اين نظام مربوط به همه افراد مملكت يقه در صفحه ٦٣

دكتور محمود حبيبي بحيث والى كابل مقرر گردید.



دكتور حبيبي اساسى پيشنهاد وزارت داخله، تصويب مجلس عالى وزراء و منظوري رئيس دولت دكتور محمود حبيبي بحيث والى كابل مقرر گرديده است.

اِسْلَام و زندگي

قسمت سوم

ترجمه و نگارش ع ، هبا

وطن و عقیده

پیام میارزه گردند، نبوده زیرا پیامبر اسلام وظیفه داشت بنای سعادت و نجات بخشی که خشت های اساسی و نخستین آن توسط رهبران راستین بشریت که روزگاران قبل از طرف آفریدگار جهانیان، جهت رهنمایی و رهبری انسانها موظف شده بودند پسر برده و بیایه کمال و اوج نهایی اش پرباشد . پیامبر اسلام (ص) سیزده سال از عمر نبوت و رسالتش را در مکه پسر یرد و در تمام این مدت، انسانها را بسوی وحدت و یگانه پرستی و بسوی استحکام و تثبیت شرف و کرامت انسانی، دعوت نمود و مساعی پیگیر و لاینقطع بخرج داد تا دلای مردم را برای تابش انوار حق و حقیقت بگشاید و ذهنیت هارا بسرای حصول یرتری حقیقی وعزت و کرامت ، آماده و مستعد بسازد .

این فرستاده خداوندی ، خطاب بانسانها گفت: این بهنکه شما آرا تقدیس و یرستنش مینماید ساخته و پرداخته دست های خود شماست، آنها را در هم شکنید و بدور يك كلمه و يك هدف اساسی جمع شويد، و آن اینکه جز خدای واحد، خدایی که همه جهانیان را از نیستی به هستی آورده است، نپرستیم .

به قبیله قریش که در میان مردم عرب قبیله اشرف و ممتازی بودند فرمود: ازین آقایی ها و اشرفیت صرف نظر کنید، این چیز ها که شما یران اهمیت میدید کدام مفهوم و یرتری حقیقی ندارند .

انسانها همه مساوی و دارای ارزش های یرابرداتی و همانندی هستند و هیچ گروه و هیچ فردی، یرباب و آقایی فردی دیگر نیست و انسان ها جز با ساسی اندازه انجام کارهای نیک و یرسندیده انسانی، هیچنوع یرتری از نگاه قبیله ، نژاد، رنگ و غیره یر دیگران ندارند .

امپراطوران و حکمروایان بزرگ جهان را بسوی وحدت و یگانه پرستی دعوت کسید ولی ایشان از اوج فرعونیت و غرور منفی و غیر انسانی خویشی پائین نیندند و تنزل ننمودند و همانطور در خود خواهی و انحراف شان دوام دادند، بدین ترتیب زمینه دعوت و گسترش

حق و حقیقت، زمکه تحت اینگونه شرایط ناگوار، نامساعد شده روز بروز توانی جدید از طرف دشمنان و مخالفین سرسخت و صاحب نیروهای قوی مادی، جلو حرکت اصلاحی و جلو دعوت پیامبر اسلام قرار میگرفت که در نتیجه جز یرش گرفتن راه هجرت چاره ای دیگر باقی نماند .

تا آخرین لحظه از مبارزه دست نگرفت ، دشوارترین پیش آمدها را تحمل نمود، هیچ حرکت دشمنانه ای او را یرا در نیاورد و در یرابر مبارزه بخاطر حق و حقیقت چیزی نظر نداشت

تا آنجا که این زمزمه را در گوش زمان نرا خواند که :
(قسم به آن ذاتی که خدایی از آن اوست اگر خورشید را بدست راست و مهتاب را در دست چپ من بگذارند، ازین دعوت و ازین مبارزه تا آخرین سرحدان ، دست نخواهم گرفت و باز نخواهم نشست) .

گروه سرکش و باطل یرست و اوربايان و طبقات مختلف، از آنجا یریکه حرکتها و قیام های اصلاحی و انسانی پیامبر اسلام را خلاف میل

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت عمر و بن ام مکتوم (رض)

اؤ: عینی

سرداران قریش حاضراند و اینها مردان با نفوذ و رواسی قوم میباشند . اگر بشرف ایمان مشرف شوند ممکن است عوام نیز از آنها یروری کنند و آثاره اسلام وسعت پذیرد این ام مکتوم مسلمان و از بار یافتگان حضور نبوت است و او را موقع تبلیغ و تعلیم بسیار است اگر به عبدالله ملتفت شوم بر بزرگان قریش گران

می آید و دوباره به تبلیغات اسلام گسروش نمیدهند . اما عبدالله بن ام مکتوم بر عرض خود اصرار می کرد لذا حضرت پیغمبر (ص) بر آشفت و آثار کثورت بر چهره مبارک نیز آشکار شد درین واقعه چند آیه ای از اول سوره عبس باین مضمون نازل شد که :

روی ترش نمود و اعراض کرد به سبب آنکه بیاید پیش توشتابان و او میترسد پس تواؤوی او اصلاح می شد باینکه میگرفت پس نفع میداد او را آن بند اما کسیکه بی نیازی کرد از ایمان پس تو مر او را در فکر می رفتی و الزامی نیست بر تو در اصلاح ناشین آن و اما کسیکه بیاید پیش توشتابان داد میترسد پس تواؤوی بدیگری مشغول میشود . چنین نباید کرد

هر آینه آیات قرآن محض پنداست پس هر که خواهد آنرا بخواند و یرند گیرد، آیات در صحیفه های گرامی ثبت است بلند قدر نهایت باز .

حضرت شاه صاحب می نگارده که درین آیه کریمه محض يك گله دوستانه خداوند (ع) پیش دیگران از رسول خویش میباشد .

این صحابه جلیل القدر و مهاجر مخلص برومند و قهرمان نابینای اسلامی که اصلا نامش عبدالله بن عمرو قریشی عامری بوده و بعضی هابنام عمرو بن قیس بن زانده بن اصم دانسته گروهی هم او را بنام حصین و یا عمر ابن ام مکتوم می نامند اما معروف به عمرو بن ام مکتوم میباشد .

حسب بعضی از روایات نام عمرو را رسول خدا یرایش نهاده اند . نام مادرش اصلا عاقله بنت عبدالله بن عنکبه بوده و پسر مامای خدیجه بنت خویله همسر رسول خدا (رض) میباشد . در مکه قبل از هجرت بدین اسلام مشرف شده

از زمزه نخستین مهاجرین است که با مصعب بن عمر (رض) رهسپار مدینه گردید .

وی با وجود محرومیت از دیدار دارای موقف عالی بوده قرآن کریم در آغاز سوره عبس موقف آنرا تسجیل کرده است چنانچه روزی از صفا دید قریش در مجلس فرخنده نبوی حاضر و حضرت پیغمبر (ص) ایشانرا باسلام دعوت و با آنها سرگرم ملزکزه بودند تا که عبدالله بن

ام مکتوم که از دیدگان نابینا بود وارد شد و عرض کرد یا رسول خدا ! از علمي که خداوند بتواؤزانی داشته مرا بیاؤوز، عرض نابینگام عبدالله بن ام مکتوم مورد التفات رسالت مآبی واقع نشد زیرا آنحضرت (ص) با من مهم تبلیغ اشتغال داشت و تصور نمود که در مجلس مبارک

خویش دانسته و منافع باطل و ضد بشری شان را در قبال بخش و گسترش این دعوت، روبه تباهی، یافتند، از هرگونه حیل و دسایس برای منصرف ساختن پیامبر اسلام ازین انقلاب و ماموریتش ، کار گرفتند، پیش کش هانمودند، وعده دادند ، ولی چون هدف اساسی یراء افتادن انقلابی عظیم و بشری، و از پیاد آوردن کاخهای عقاید و طرز تفکر های باطل و غرور باطل یرستی بود، این دعوت و حرکت روز بروز قوی تر و یرازنده تر میگردد .

دشمنان حق و حقیقت و واضح تر گفته شود دشمنان سعادت بشر، چون از فعالیت های دیگر خویش در زمینه مایوس شدند و همه دسایس خویش را بی نتیجه و بی ثمر یافتند بفکر سوء قصدی علیه پیامبر اسلام افتادند و در مجلسی فیصله کردند که برای جلوگیری ازین حرکت، حرکتی که محمد (ص) بسراه انداخته و میخواد با این طرز تفکرش دین یردان و مقدسات اجداد را توهین کند و حتی برای درهم ریختن پایه های آن قد علم نماید، جز يك راه و يك چاره که عبارت از بقتل رسانیدن شخص محمد (ص) است راهی دیگر موجود نیست و مایباید اینکار را یرقریمتی که انجام شود، انجامش بدیم و مطمئنا وقتی ما این کار و این نقشه را عملی کردیم دیگر خطری متوجه ما و آئین کبین ما نخواهد بود.

زیرا عقدا یریکه بنام یرروان اوبایی میمانند آنها خود بخود بسوی مایاباز میگردد و از کرده های خویش اظهار تدامت مینمایند، چه اینها شانه و اوایل يك درخت شمرده میشوند و مسلمانو قتی ریشه و اصل از میان یرداشته شد دیگر موجودیتی برای شاخه هاباقی نخواهد ماند و امروز یرهر وسیله که میسر شود باید این شاخ کج را از درخت مکان قطع نمائیم و دیگر این وظیفه جوانان و افراد شجاع و غیور قریش است که برای انجام این خدمت کبر همت بندند و این محمد (ص) بن عبدالله را که هر گفته و هر حرف او چون زنجیری در پای آزادی و زندگي ما و طرز عقاید و یرندار ما می پیچد و با این حرف های خویش و عنوان فرمان آسمانی و خدایی میدهد، از میان بردارند و بزندگی اش خاتمه بدهند .

با قیادار

تصمیم قاطع ، خلل ناپذیر و دروا مدار یک ملت میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

آشنایم را که مدت زیادی نبود ندیده بودم ، ساعت ۹ صبح وارد دفتر گردید . بخاطر اینکه از ری پذیرائی شده باشد باوی به گرمی صحبت کردم و از کار ها و مشغولیت های چندین ساله خود سر صحبت باز کرد ، منکه می فهمیدم ، خدا خیر کند ، رفیقم که شخص بسیار پرگپ است ، نشود مانند عادت همیشه گیش صحبت خود را طولانی کند ، در همین گل صبح من و همکارانم را بیشتر مزاحم شود ، بهمین اندیشه بودم ! و جای هم برایش خواستم ، آشنایم چای را نوش جان میکرد ولی صحبتش طولانی تر میشد ، اصلا گمانم به فکر رفتن نبود .

منکه بکار مشغول بودم اصلا در دست نمی فهمیدم که سخنان او در مورد چه موضوعی است ، گاهی از رویداد های کابل ، و گاهی هم از سفر های به اصطلاح خارجه اش سخن میگفت و اصلا در سخنانش منظوری نمفته نبود .

عقر به ساعت نوا: یک یازده ونیم بود ، ولی آشنایم در کنجی چو کی یک بغله افتیده بود ! من چندین بار از شعبه برای اجرای کاری خارج شدم ، وقتی برگشتم دیدم بسا همکارا را نم سر صحبت باز کرده است !

یکی از همکارانم که خیلی کار داشت ، حوصله اش سر رفت و بسیار مود بانه از آشنایم خواهش کرده تا اگر ممکن است چند دقیقه ساکت باشد در این لحظه امن وارد دفتر شدم ، دیدم موصوف بسا همکارانم بگو مگو دارد ، وقتی چشمش بمن می افتد ، بدون اینکه خدا حافظی کند از دفتر خارج شد ، من عقبش رفتم و دستش را گرفتم و برای اینکه آزرده نشود از او معذرت خواستم اما او با عصیانیت گفت : اگر من مانند خودت آمد دفتر میبودم ، قطعا اینگونه اشخاص را بدفتر استخدام نمی کردم ، در گذشته ما وقتیکه به شعبات و دفتر رفقا و یا دوست های مان میرفتیم ، حتی نان چاشت را هم همانجا می خوردیم ، شما اصلا از دفتر داری چی سزای نمیدانید !



شنبه ۴ جوزا ۱۳۵۳ - ۳ جمادی الاولی ۱۳۹۴ - ۲۵ می ۱۹۷۴

روز معلم

امسال روز معلم با شکوه و جلال بیشتری تجلیل گردید . این امر نشانه نهایی از علاقه خاص رهبر انقلاب جمهوری و قاید بزرگ ملی مابه توسعه و انکشاف علم و فرهنگ است . چنانچه طیار شادان شان به معلمان مرکز و ولایات کشور چنین گفتند :

« .. انکشاف عمرانی و مادی یک کشور شاید کار آسانی باشد ، ولی اعمار معنوی یک ملت کاری ساده و بسیط نیست فقط معارف حقیقی میتواند آنرا تعمیر نماید ... »

حقیقتا در کشوری که افراد آن به زیور علم و دانش آراسته گردند و تعداد دانشمندان و صاحبان فضل و هنر روبه توسعه نهد هر گونه مشکلی در ملت کمی راه حل می یابد و زمینه جهت ترقی و پیشرفت آماده ساخته میشود .

حقیقتی است روشن که بزرگترین سرمایه و دارایی یک جامعه را ، اندازه علم و دانشی نشان میدهد که در آن جامعه وجود دارد و از آن در راه خدمت ب مردم استفاده میگردد . در نظام جمهوری ، هما نظریکه در ساحات گوناگون حیاط اقتصادی اجتماعی ، و فرهنگ کشور ما اقدامات اساسی در حال وقوع پیوستن است ، هم چنان در ساحه انکشاف معارف و ایجاد تغییرات بزرگ کمی و کیفی در روش تعلیمی به منظور آنکه نسل جوان مطابق به ضروریات امروز و آینده کشور تربیه گردند ، نیز نو آوری هایی بعمل می آید .

در آن موقعیکه رهبر بزرگ ما متکفل امور صدارت بودند ، روز معلم برای اولین بار در کشور ما تجلیل گردد . و اکنون که نظام جدید به رهبری قاید ملی ما در مملکت استقرار یافته است ، در بزرگداشت و تجلیل مقام ارزشمند معلم توجه بیشتری بعمل می آید . و یقین داریم که معلمان گرامی که در واقع روشن نگه دارنده مشعل علم و هنر میباشند ، از این به بعد از تسهیلات و امکانات وسیعتری برخوردار خواهند گردید و فردای امید بخش تری در انتظار انسان خواهد بود .

مشکلات در جداساختن قوا در جبهه جولان

نشده است که خط جدا شدن قوا از کجا عبور خواهد کرد اما در طول دوره مذاکرات ۲۶ روز قبل کیسنجر چندین نظر درین باره ابراز گردید. نظر نخستین آن بود که اسرائیل تنها از يك حصه از ساحه های اشغالی جنگ ماه میزان گذشته بیرون میشود.

اما بعد از اثر مذاکرات دوام دار هنری کیسنجر اعلان گردید که اسرائیل تمام ساحه اشغالی جنگ ماه میزان رابه شمول قسمتی از شهر قونیطره رها کرده و سه قله کوه حر مون را با اختیار قوای صلح ملل متحد میگذارد. مدتی بعد از آن گفته شد که خط جدایی قوا با متداد قتل کوه حر مون عبور میکند.

وبالاخره نظر آخری که طی روزهای اول و دوم جوزا ابراز شده این است که اسرائیل آماده خواهد بود تمام اراضی اشغالی جنگ ماه میزان سال گذشته رابه شمول شهر قونیطره و بعضی ساحه های زراعتی جنوب جبهه جولان را ترک میگوید. چنان به نظر میرسد که در برابر تمام نظرات مذکور موقف سوریه همان موقف ثابت نخستین آن است باین معنی که اسرائیل باید از تمام ساحه های اشغالی جنگهای سال گذشته ۹ سال ۱۹۶۷ بیرون شده و به حقوق حقه مردم فلسطین احترام بگذارد.

از جریان اوضاع معلوم میشود که داکتر کیسنجر نخست از همه برای حفظ پرستی شخصیت خود و برای حفظ حیثیت کشور خود شديداً به مجادلات خویشتن ادا می دهد و شاید هم روزی میتواند مطابق خواسته های سوریه، اسرائیل را متقاعد سازد ساحه های اشغالی را رها کند اما فعلاً مشکلات وی درین زمینه زیاد است مساله منطقه حایل موضوع مبادله اسرا، کار محدود ساختن قوای طرفین در دو جانب خط جدایی ووظایف و کار قدری صلح ملل متحد از جمله مسایلی است که گفته میشود امروز کیسنجر روی آن غور و دقت میکند، دیده شود که این کار به کجا خواهد گشت.

و برای اینکه این معضله را از سر راه خود دور سازند مخصوصاً امریکا جداً مسالعی خود را بخرج داد تا با جدا شدن قوا و ایجاد مصالحه ای بین اسرائیل و مصر مجدداً از امتیاز نفت اعراب بر خوردار گردد. چنانچه نتیجه آن بر وفق همین مرام بود یعنی بمجرد جدا شدن قوا مقاطعه نفتی هم رفع گردید.

اما در جبهه جولان اوضاع چنان نیست که در موضوع سوزن تذکار یافت. در جبهه جولان نخست از همه از نظر اشغال ساحه اسرائیل دست بالا دارد چه هرچه اشغال شده از جانب اسرائیل بوده است و از طرفی هم در ساحه اشغال نقاط ستراتیژیک کوه حر مون را در اختیار دارد که این امر مسلماً سبقت اسرائیل را در بردارد و از جانب دیگر از نظر مجوسین جنگی تعداد بیشتری از اتباع سوریه در اسرائیل مجبوس اند در حالیکه مجوسین

میگذاریم، درینجا تنها تفاوتهای بین جولان و سوزن را بررسی می کنیم.

نخست از همه شخصیت های مصری و سوریه از نظر غایب اهداف و خطوط اساسی فکری شان از هم فرق دارند. دوم، تناسب پیشرفت اسرائیل در جبهه سوزن و جبهه جولان باهم متفاوت است باین معنی که اسرائیل با آنکه در جبهه سوزن حتی توانست به غرب کانال پیشرفت نماید و شهر سوزن را محاصره کند ولی در مقابل عساکر جمهوریت عربی مصر در شرق نفوذ کامل نمودند و خط مستحکم بارلیف را در هم شکستند و از جانی هم با آنکه اسرائیل در غرب سوزن نفوذ نموده بود در حقیقت آنعه از عساکر اسرائیل که در غرب بودند هر آن خود را در خطر احساس میکردند و حتی طوریکه بعداً شایع شد مصر میتواند عساکر اسرائیلی را درین حصه

معلوم میشود که داکتر هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده امریکا در تمام دوره ماموریت های صلح خود باین اندازه به مشکل مواجه نشده بود مثلیکه در امر جدا ساختن قوا در جبهه جولان بآن مواجه است. تا کنون چندین بار اطلاعات خوشبینانه و امیدوار کننده درین مورد نشر گردید و به تعقیب آن نتیجه ای تبارز نکرد که نشان دهد در زمینه جداساختن قوا کدام تصمیمی اتخاذ میشود. آخرین اطلاعات در زمینه حاکمی است که امکان رسیدن به موافقه و اتخاذ تصمیمی در باره این موضوع در سفر فعلی داکتر کیسنجر کمتر به مشاهده میرسد.

داکتر هنری کیسنجر تا صبح روز جمعه سوم جوزا یازدهمین دور مذاکرات خود را با مقامات مربوطه اسرائیلی و سوریه انجام داده و برای مدت ۲۶ روز در شرق میانه سپری کرد. در همین روز از قول بعضی از مامورین عالی رتبه امریکا اعلان شد که وی هنوز هم به نتیجه ای واصل نگردیده است. مامورین امریکایی درین روز گفتند که کیسنجر در اکثر مسائل موفقیتی بدست آورده ولی امکان آن نخواهد بود که در پرتو این موفقیت ها کدام موافقتی با هم برسد و برای رسیدگی به موضوع و موافقت روی تفصیل آن نمایندگان سوریه و اسرائیل در آینده به واشنگتن مسافرت خواهند کرد و آنجا به همراهی داکتر کیسنجر کار خود را درین موضوع دنبال خواهند نمود.

اکثر علاقه مندان موضوع باین فکراند که چرا کیسنجر درین ماموریت خود باین اندازه به مشکلات مواجه شده است در حالیکه می بینیم در امر جدا ساختن قوا در جبهه سوزن آنقدر به تکلیف نبود و در مذاکرات صلح ویتنام در پاریس کار خود را موفقانه از پیش برد باید گفت که طبیعت موضوع ویتنام و جدا ساختن قوا در جبهه سوزن با موضوع جدا ساختن قوا در جولان فرق زیاد دارد مساله صلح ویتنام را بجایش

بررسی مسایل روز

اسرائیل در حدود شصت و پنج نفر در سوریه میباشند. البته با ارتباط به مجوسین باید گفت که افراد اسرائیلی از نگاه تخصصی و مفید بودن خود در امور نظامی برای اسرائیل خیلی مهم باشند. صرف نظر از موضوعات متذکره موضوع جدا ساختن قوا در جبهه جولان وقتی صورت میگیرد که تنها جنگ بین سوریه و اسرائیل جریان دارد در حالیکه هنگام مذاکرات سوزن عملاً يك تعداد زیاد کشور های عربی با اسرائیل در نبرد بودند. بنابر همین دلایل و علل است که مذاکرات جدا ساختن قوا در جبهه جولان به مشکل مواجه گردیده است. و طوریکه يك روزنامه نگار شام دوم جوزا ابراز نموده است تا زمانیکه اسرائیل حاضر به دادن امتیازات بیشتری درین مذاکرات نشود رسیدن به توافق مشکل به نظر میرسد. گرچه تاکنون به صراحت گفته

محاصره کند و ازین ببرد در حالیکه در شرق سوزن با آنکه قوای نمبر سوم مصر در محاصره اسرائیل قرار داشت اما به اسرائیل تسلیم نشده و هرگونه مشکل را مقاومت کرد. ازین موضوعات که بگذریم در جبهه سوزن اسرائیل يك صحرای وسیع سوزان و بسی آب علف سینا را اشغال نموده و در نظر سوق الجیشی جز قسمتها یی ذرغزه و شرم الشیخ دیگر کدام منفعتی را برای اسرائیل تأمین نمی کرد.

بنابر همین دلایل بوده که اسرائیل يك آن اولتر به مصالحه و جدا شدن قوا تن در داده و مذاکرات مربوط باین موضوع مدت درازی را نگرفت.

دستهای کوچک:

با هنر بسزرگ



این است فامیل هنرمندی که از کوچکی به صنعت قالین با قی پرداخته اند.

بشاروال هرات (نفر وسط) نیز در جمع آنها دیده میشود

از کلکان هنر آفرین شان شنیده ام، دروغ بوده... ولی این فکر، دیری دوام نمی کند...

آنچه را که به چشم می بینم، این پندار را، از ذهنم می زداید...

قالین از صنایع پر بهای کشور ماست، قالین افغانی در جهان شهرت دارد. دوام آن، رنگ های مرغوب آن و نقش های زیبا و رنگین آن...

اخیراً سفر کو تاهی به هرات داشتم، شهر ادب و هنر، در آنجا شنیدم، که فامیل ها، دختران کوچک شان را تعلیم قالین بافی می دهند، شنیدم که کوچترین دست ها بهترین قالین ها را می بافند.

بعد همه بسوی زینه بار یکی پرا می افتیم...

آنجا، در بالای زینه چهار دختر، دخترانی که تازه دو ران طفلی را بهشت سر گذاشته اند، منتظرند.

چهار خواهر... خواهرانی هنرمند... یکی از آن ها راشما هم می شناسید نا مش را شنیده اید نجیبه، نجیبه قادی...

با هر یک دست میدهم، کمی به چهره شان خیره می شوم، خورده سال لاغر اندام و شوخ...

در یک لحظه کو تاه، این فکر برآید پیدا می شود، که آنهمه شهرت آن ها، دروغ است... تعریف ها بی که

از دالان های پر پیچ و خم و سر پوشیده، یکی پی دیگر میگذرم، در سایه روشنی راه نیمه تاریک، با اضطراب به پیش می روم، آن هایی که پیشا پیشی من در حرکت اند، تند تند گام بر میدارند، بی پروا پیش میروند و هر چند لحظه یکبار ایستاده، مرا هم تشویق به تیز رفتن می کنند...



نجیبه تاحال چند مدال صنعت گرفته قالینچه های او در نما یشگاه های خارجی طرفداران و علاقمندان فراوانی دارد



سعیده ۶ ساله است، کلکان کوچک و لرزان او تند تند گره های رنگین برقالین میزند



چهار خواهر خردسال، هنرمندانی که همین حالا شاگردانی هم دارند.

شنیدیم که چهار خواهر، خواهرانی شش ساله، چهارده ساله، شانزده ساله و عیزه ساله، درین رشته مهارتی رفته، که شهرت آن ها از سر حد هرات گذشته، از مرزهای کشور گذشته و در جهان بخش گر دیده شد.

مردم میگفتند، قالیچه های بافتی در خواهران، در نما یسکاه جهانی کسبو - ۷۰ علاقمندان فراوانی پیدا کرده و مدلی بری شان کمایی داشت. مردم میگفتند، که بعضی کشور های خارجی ازین خواهران دعوت کرده، که با قالیچین های شان، بانمونه های هنر شان، به این ممالک سفر کنند.

و من در کارگاه این خواهران، همه شنیده ها را، همه گفته ها را به چشم دیدم. کوچکترین خواهر شش ساله ست، سعیده نام دارد و خردسال ترین قالیچین باف کشور خواهد بود. دست های کوچک او کمی می لرزد، قیچی سنگین را، در دست بر داشته نمیتواند، اما تند تند و ماهرانه بروی تارها می لغزد و گره هایی رنگین را، یکی پهلوی دیگر می زند...

او قالیچین بافی را، از خواهرانش آموخته و حالا می تواند، به تنهایی این کار را انجام دهد. رشیده خواهر سوم است، او تازه با به چهارده سالگی گذاشته شوخ و کمی خندان است. از او می پرسیم:

- ازین کارت خسته نمی شوی؟ می خندی و میگوید: نه، من از خردی به این کار عادت کرده ام، اگر روزی کار نکنم، آنوقت مثل چیزی را که گم کرده باشم، دق می آورم.

رشیده که تحصیلاتش رادهمان دوره ابتدایی تا تمام گذاشته، یک شاگرد دارد و هر روز، در حدود ده ساعت کار می کند. خواهر دیگر صدیقه نام دارد، شانزده ساله است، چهره گندمگون و قد دراز دارد.

هر چهار خواهر، در اتاق کوچکی که کارگاه شان است، کار میکنند. نجیبه قادی، خواهر بزرگتر شان که هزده سالگی را درین روزها، پشت سر میگذازد، از صنف چهارم، مکتب را، رها کرده و به قالیچین

کار سینمایی



نقش بازی کرده‌اید، کدام يك بیشتر
صایت شما را فراهم ساخته است ؟

جواب داد :
(فلم های سینما سوچاناسونی که چیدیا
و منزل فلمهای مورد نظر خود هستند در
پهلوی اینها، (صورت اور سیرت)، (میلن)
و (انوراک) را که درین آخر ها ساخته
شده است از بهتری فلمهای خود میدانم
در میان کار گردانان خیلی خوش دارم که
درین نظر (بیل روی) و (امیا چکورو تی) کار
کنم (به نظر من يك کار گردان خوب از
نیاز مندیهای يك بازیگر است.)

پرسیدم :
(چگونه خودتان را برای يك صحنه
احساساتی آماده میسازید)

جواب داد :
(غالبا در درون خود این کار را انجام
میدهم.)

بعد لبخند زد و گفت :
(من طرفدار تمرین زیاد نیستم، من
همواره به کار گردانان گفته ام که فقط
وقتی کمره به کار افتد، من بازی واقعی
خود را نشان میدهم.
(امیا چکرورتی بغیر از تمرین های
عمومی دیگری کاری از من نمیخواهست،
و بیل روی نیز همین طور بود درضیاعرادی
کار گردان فلم هملوک نیز صحنه های
احساساتی را بدون تمرین فلمسیر داری
میکرد.)

پرسیدم :
(با همبازی ها خودتان را چگونه مرتبط
میسازید؟ وقتی کسی را دوست نداشته
باشید، بازی با او برای تان دشوار نیست؟
همچنان با کسانی که روابط خوبی با ایشان
ندارید، چگونه همبازی شده میتوانید؟)

جواب داد :
(من هرگز احساسات شخصی خود مرا با
کار هایم گد نکرده ام. اشکالات، اضطرابها
و تشویشهای من هر قدر زیاد باشد، به
مجری که کمره به حرکت میافتد، من همه
را فراموش میکنم. اصلا از قالب (نیوتن)
میبزایم و در قالب آدمی میروم که نقشش را
بازی میکنم. البته آدم باید با هر گونه
بازیگر بسازد بعضی از بازیگران شوخ
طبع هستند، گروهی طبیعت جلی دارند،
دسته ای به تمرین زیاد نیاز مند هستند
خلاصه که طبیعت بازیگران فرق میکند.
باید با همه ساخت.)

پرسیدم :
(در اینصورت، شما طرفدار بازی بدون
آمادگی قبلی هستید؟)

جواب داد :
(درست است من غالبا پیش از آنکه
در برابر کمره ظاهر شوم، در ذهن خود م
برای بازی آمادگی میکنم ولی باوجود این
خوش ندارم برای تحقیق این نظر فلم خام یا
وقت بسیار رضایع سازم.)

پرسیدم :
(آرزو دارید یگروز خودتان فلمی را کار
گردانی کنید؟)

(نیوتن) جواب داد :
(نی، هرگز این کار را نخواهم کرد.
اگر چه کارگردانی پیشنهاد دلچسبی است،
ولی من بیشتر با بازیگری آمیخته ام. ولی
در برخی از موارد اگر کار گردان بازیگران
خوبی در اختیار داشته باشم، این باز یگران

در امر کارگردانی بلاو همکاری میتوانند کرد
(يك نمونه این همکاری درفلم (ستوداکی)
که به دست (سودین دوری) کار گردانی
میشد اتفاق افتاد. این حادثه در همان
صحنه (تلك تلك) روی داد این صحنه به
دست کسی دیگری نوشته شده بود و من
احساس کردم که با آدمی که نقش را بازی
میکم، سازگار نیستم.)

(این موضوع رابه کار گردان گفتم و او
ازمه خواست صحنه را طوری که خود احساس
میکم، بنویسم. من این کار را کردم و کار-
گردان آن پسندید. این صحنه درفلم به
همان گونه ای آمده است که من احساس
میکردم. شما ازین فلم خوشتان آمده؟)

جواب داد :
(بلی، بسیار خوشم آمده. فلم خوبی بود.)
(نیوتن) دنباله سخنش را گرفت :
(کار گردان با چنین کار گردانان بسیار
آسان است، من از کار گردانانی خوشم می
آید که دما غبای اعطاف پذیر دارند (امیادی
رای) از کار گردانانی بود که درکار شان
سختگیر هستند. و این البته به خاطر آن
بود که (امیادی) از کار خودش تصویری
دقیقی در دست داشت. با اینهمه چندین بار
اتفاق افتاده که او نظر دیگران را بپذیرد.

گفتم :
(میتوانید درین مورد نمونه ای بنهید که
(امیادی) نظر کسی دیگری را بپذیرفته باشد
زیرا من این کار گردان را خیلی خوب می
شناسم و میدانم که به درك خودش بسیا و
متعقد بود.)

(نیوتن) گفت :
(نی، ولی از وسعت نظر او مثالسی
داده میتوانم پایان فلم (شما) مثالسی
خوبیست. پایان فلم چنان بود که دختر،
یعنی من - اگر دستش را ببرد و خود کشی
کند درحالی که (بلراج سپانی) به سوی
وی میشتاید. درین زمان من تجارب خوبی
داشتم و فکر نمیکردم این دختری از دخترانی
باشد که دست به خودکشی بزند. فکر می-
کردم وی ترجیح میدهد انتقام بگیرد تا اینکه



خود کشی کند.
(ازین رو موضوع را با (امیادی رای) در
میان نهادم. سرانجام پس از يك بحث و
گفت و گو نظر مرا بپذیرفت و پایان فلم را
تغییر داد.)

پرسیدم :
(پس ازین، در آینده، میخواهید از
بازیگری کناره گیری کنید؟ یا در نظر دارید
نقش های بزرگسالان را بازی نمایند؟)

جواب داد :
(بعد از فلم (انوراک) از من خواسته
شد تا در چندین فلم نقش های «مخصوص»
داشته باشم. ولی این نقشها برای من
دلچسپ نبود و نپذیرفتم ولی هیچ خوشی
ندارم بازیگری را ترك گویم. هر گاه جریان
سینمایی در اینجا دگرگون شود و مانند هولی
وود فلمنامه های خاص باز یگران به میان
آید، من در آن فلمهایی ظاهر خواهم شد که
با طبیعت نزدیکتری باشد.)

(من خواستار نقشهای بسیار چشمگیر
نیستم، برای اینکه ازین نقشها زیادی بازی
کرده ام. ولی اگر فلمنامه خوبی در دسترس
باشد، خوشم میاید که در يك کمپنی بازی
کنم. فلم (فتی گرل) رابه یاد آورید. فلم
خوبی بود.)

(هنگامی که فلم (سوچانا) به پایان
رسید، بسیاری از هوا خواهان من از من
خواستند تا از بازیگری کناره گیری کنم.
آنان می گفتند که من به اوج خرم رسیده بودم
در آن هنگام تازه عروسی کرده بود (ولسی
من این توصیه آنان را نپذیرفتم و در فلمهای
(بنڈنی)، (میلن) و «مهرپا» ظاهر شد م.
درین فلمها بازیگر بهتر شده بود.)

پرسیدم :
(لحظت فراغت را چگونه سپری میکنید؟)

جواب داد :
(مقدار زیادی از وقت را در منزل می -
گذرانم. کارخانه کار های زیادی وجود دارد
گذشته ازین هنوز تمرین آواز میکنم و باغ
خودم را دارم. در باغ تخم میکارم، نهال
مینشانم. اینها خیلی دلچسپ است.)

پرسیدم :
(فلم (صورت اور سیرت) را شوهر تان
کار گردانی کرد. در نظر دارید که باز هم
به صورت مشترک فلمی تهیه کنید؟)

جواب داد :

(نی، در آینده نزدیکی این کار را
نخواهم کرد.)

این گفت و شنود با (نیوتن) به خاطر
آنچه گفته شد و به خاطر آنچه ناکفته ها اند،
بسیار دلچسپ است.

در پیرامون بازیگر و بازیگری پرشمار
بسیار وجود دارد.
- بازیگر چگونه بازی می آفریند ؟
- این آفرینش از کدام چشمه شخصیت
بازیگر بیرون میاید ؟

- نقش حیات واقعی در عمل این آفرینش
چيست ؟
- آیا شکست و غصه این آفرینش را
بهبودی میدهد ؟

بادر نظر داشت بازی نیوتن در فلمهای
(سیما)، (سوچانا)، «بنڈنی» و «سودا گره»
آدم در مییابد که این سوالها نه تنها و
مورد نیوتن اهمیت دارد، بلکه در مورد
هر بازیگر خوب اهمیت پیدا میکند.

به نظر من آنچه امروز نیوتن به آن نیاز
دارد، فلمساز پر استعداد پست که نیوتن
را با دلچسب کار همبازی بسازد و قصه پر
قدرتی را پیدا کند که با این دو بازیگر
همانگی داشته باشد. نیوتن به چسبکی
ضرورت دارد همانند آنچه بین (الیازا ت
تیلور) و (ریچارد برتون) در فلم «چه
کسی از ویر جیثیا وولف میترسد؟» وجود
داشت.

آیا چنین فلمی ساخته خواهد شد ؟
کسی نمیداند.

حقیقت این است که هر آنچه نیوتن تا
کنون در سینمای هندی انجام داده کافی
نیست. من عقیده دارم که تمام فلمهای
خوب نیوتن، حتی آنهايي که نیوتن به خاطر
بازی در آنها جایزه گرفته است، فقط
شبه ای از استعداد این بازیگر نامحایان
ساخته است. و او خودش هم این نکته را
میداند.

در درون این زن راز هایی بیشتر از آن -
چه فلمسازان تاکنون کشف کرده اند، وجود
دارد. بر همین مبناست که اکنون، پس از
بیست و پنج سال، کرسی جاوید رنگی
در انتظار نیوتن است. انتظار میکشد که نیوتن
بر آن قرار گیرد.

(پایان)

کشتی کیهانی خود را بصورت بسیار خوب دانسته و می تواند مکمل کشتی مذکور را اداره و بصورت بسیار درست مقدار آب ذخیره شده هوا ، مواد سوخت ، غذا و خوراکه ها را مصرف کند . در بدنه کشتی کیهانی تمام مواد مورد ضرورت حیاتی باندازه لازم ذخیره شده است بصورت عمومی باید خاطر نشان بسازیم که تمام فعالیت های اجرا شده از طرف فضانوردان با امورات زمین رابطه مستقیم دارد . باید یاد آور شویم که تمام متخصصین بیولوژی ، زمین شناسان ، هوا - شناسی ، مترو لوژی و یک عده دانشمندان شقوق دیگر فوراً تمام امکانات تخنیک کیهانی را برای حل يك عدد پرابلم معلق زمینی قیمت گزاشی کردند تخنیک کیهانی در مدت بسیار کوتاه در ساحه فعالیت انسانها در امورات مربوط به محافظه طبیعت امکانات زیادی را میسر ساخته است . برای اینکه ما بتوانیم محیط طبیعت خویش را محافظه کنیم لازم است آنرا خوب بدانیم . قسم مهم این مسایل را کنترول از پاك و صفا بودن اتمو سفر آبها ، دریاها ، ابحار ، اوقیانوس ها . مطالعه تمام رویدادی های زمین بشکلی میدهد . در پرواز کشتی کیهانی « سایوز - ۱۲ » سر نشینان آن برای این مقصد مشاهدات دلچسپی را انجام داده ، آزمایشات گوناگون علمی را اجرا کردند . از همه اولتر آنها اتمو سفر را مطالعه نموده اند . از ارتفاعات کیهانی بصورت بسیار خوب دیده میشود که هوا در کدام قسمت سطح زمین پاك است و در کدام قسمت پاك و صاف نیست . طوری که شما هم میدانید هوای بسیار صاف و پاك فقط در بالای کوهاسیت در تحقیقات این موضوع به بسیار وضاحت معلوم میگردد . این را هم باید متذکر شویم اتمو سفر سطح بر اعظم ها نسبت به هوای ابحار و اوقیانوس ها کثیف می - بسا شد .

تخنیک کیهانی اجازه میدهد که قابلیت شفاف بودن اتمو سفر را تعیین کرد . اگر در یکه زمان از سطح سیاره زمین به سیله قمر مصنوعی از طریق طبقه ضخیم اتمو سفر و هم از طیاره عکس برداری نماییم پس خواص شفاف بودن طبقه اتمو -

بقیه در صفحه ۶۰



از انسانها تقاضا هانی جدید می - شود والیته برای اجرای آنها وسایط لازمه ساخته میشود .

در قرن بیست فضا نوردی بمیدان آمده و در پیش چشم ما وسایط کیهانی بعیت مهمترین آلات حل کننده پرابلم محافظه طبیعت رشد کرده است .

برای اینکه از استفاده علمی و عملی اقمار مصنوعی زمین و کشتی های پیلوت دار برای مطالعه و محافظه طبیعت باخبر شویم ، معاوناتی چند که از کشتی کیهانی بیات دار « سایوز » ۱۲ بدست آمده در دسترس خوانندگان قرار میدهم .

کشتی کیهانی « سایوز - ۱۲ » با عمل ایسک مکاروف و واسیلی لازیریف برای اجرای يك عده از آزمایشاتی در باره تحقیقات ذخایر طبیعی زمین و وظیفه گرفته بسوز . پیلوت فضانورد ایسک مکاروف بهترین استراحت در جائیست که انسان با آب و جنگلات و کوه هادر تماس مستقیم باشد .



کوتاه. دلچسپ. خواندنی

از چوپانان امتحان اخذ میشود



چنانچه بعضی فکر میکنند نگهداری ۲۰۰ تا ۳۰۰ گوسفند کار آسانی نیست، آنهم در کشور های صنعتی مانند آلمان، فرانسه و غیره که گله ها مجبور بگذشتن از جاده های پر عبور و مرور باتنکه ها هستند و فقط در محدوده مراتع مشخص اجازه چرا دارند، انجام وظایف شبانان دشوار تر است.

ازینرو شبانان و سگهای گله باید همه یساله امتحان دولتی بدهند. درین امتحانات از موانع ودشواری های مانند موتر های متوقف در جاده ها و یا جت های استفاده میشود در ارتفاع کم از روی سر گوسفند ها پرواز می کنند.

چراغ های خیلی روشن

چندی پیش در نیو جر سی واقع در امریکا، نور افکن های بسیاری ساخته شده که قوی تر از چراغهای است که تا امروز تهیه گردیده است. این نور افکن که از طرف موسسه

«ستریم لایت» تهیه گردیده بنام «ستریم لایت یک میلیونی» یاد شده که فقط دو کیلو گرام وزن داشته و پنجاه متر تبه روشن تر از چراغ های جلو موتر هاست.

درین «ستریم لایت» یک ماده روشنی که یک گاز قری است است استفاده بعمل آمده، تکنالوجی اساسی که در ساختن این چراغها بکار رفت از طرف موسسه ملی فضانوردان ایالات متحده امریکا توسعه داده شده است.



عکس جالب



اطلس قطب جنوب

اطلس قطب جنوب، عنوان یک اثر علمی دو جلدیست که گروهی از محققان شوروی بخاطر تدوین آن موفق بدرفیافت جایزه سال ۱۹۷۱ دولتی گردیده اند.

این اثر یک دایرة السمعار فمخصوصی است که در آن کلیه اطلاعات مربوط به قطب جنوب بکره زمین گنجا نیده شده است. در جریان تنظیم این اثر نتایج تحقیقات چندین ساله دانشمندان شوروی مورد استفاده قرار گرفته است.

جلد اول آن شامل پنجصد نقشه و دیگرام مختلف می باشد و جلد دوم آن را مجموع مقالاتی در خصوص این قاره دور دست تشکیل میدهد.

یوه خطرناکه جگړه دځمکې کره ده

زمونږ اولاد تهديد وى



یوه خطرناکه جگړه دځمکې کره دناو دی خواته بیایې ناوړه سرنوشت
زمونږ اولاد تهديد وى .

دنفوسو زیاتوالی ، داوبو او هواککړتیا او غدایې مواد تسمم او
کموالی هغه عوامل دی چه ددغې خطرناکې جگړې عواقب را نژدی کوی .
همدا اوس اوس ددغې جهانې تراژیدې نښې په ټوله نړۍ کېنې په
تیره بیا په متعددو او صنعتی هیوادو کېنې را څرگندی شویدى . آیا ممکنه
ده چه ددغې جگړې مخنیوی وشي ؟

که چاته وویل شى چه انسان
نژاد د سقوط شیلې ته روان دى او
ډیر لوی خطر تهديدوى ، بیایې باور
ونه کړى . مگر رښتیا خبره داده چه
همدغه خطر د انسان خواته نژدی
کیدونکى دى او هغه دنیستی خواته
بیایې . خود نړۍ زیاتره خلک د علمی
واقعاتو دنه پوهیدو له امله بې له
کومې اندېښنې څخه ژوند کوی او په
دی نه پوهیږي چه خومره ناوړه سر
نوشت ددوی نسیان تهديد وى .

ادغه لوی خطر په حقیقت کېنې یوه
نالیده شوی جگړه ده چه مونږ یې
نښې پوره نه وینو او یا یې لږ وینو
دغه نالیده شوی جگړه له دریو
وحشتناکو عواملو څخه جوړه شویده
چه رادپو اکتیو او اتومی بمب خطر
ونه دهغې په وړاندې لږدی . دغه نړۍ
واړه عوامل دمخکې ټوله کره او ټول
موجودات یې چه پکښې ژوند کوی ،
ترتهديد لاندې نیوالی دى . ددغې
جگړې لو مړی عالم دنفو سوزیات
والی دى .

بیایې دغه نوم مو زیات اوریدلی
وى ، مگر داهمیت او ویرې په فکر
کېنې به یې لویدلی نه یاست . پوهان



دنړۍ دنفو سو په زیاتیدو سره به
خلک پاکې اوبو او چودپو ته اړتیا
ولري خو له پده مرغه د کر نې
او غذایې منابعو په له منځه
تلو سره به حتی او به او چودى هم
ددوی دپاره نایابه وى .



په تیرو لسو کلو کېنې دنړۍ
دکیمیاوې فابریکو شمیر په چټکۍ
سره زیات شویدى ، له دغو فابریکو
څخه ککړی او سمی اوبه ویا لوته
تویږي چه له هغه ځایه په مستقیم
ډول په سیندونو کېنې بهیږي .

ناروغیو لکه وبا ، طاعون او کویډ
پیدا کیدو وسیله کېږي . زمين او
بشاري خدمتونه او ژوند په عمو می
توگه له منځه وړی ځکه چه دځمکې
کره دشلو ملیاردو څخه دزیاتسو
نفوسو زغم نلری او درغې متحر کی
بیږي ظر فیت چه په لایتناهي فضا
کېنې خوړنده ته دشلو ملیاردو
اوسیدونکو څخه ډکېږي او له هغه
وروسته هر خومره چه دمخکې د
اوسیدونکو شمیر زیات شى دورانیږدو
احتمال یې زیات دى .

ددغې ناکیدلې شوی جگړې بل
خطر ناک عالم ، دهوا ککړتیا ده
هغه هوا مونږ یې نن په لویو بشارونو
کېنې تنفس کوو نه یوازې دهغې هوا

د نابودی خواته بیا یی یوناوړه سر نوشت



په نسبت زیاته ککړه اوزهر لرونکی ده چه زموږ پلرونو یی تنفس کاوو، بلکه په عین حال کښی ډیر ځله هغی هوا څخه هم ککړه ده چه مونږ یی دځوانی په دوره کښی تنفس کاوو همدغه زهر لرونکی هوا ککړتیا تر پنخوا را تلو نکو کلو نو پوری نن ورځی د ککړتیا په نسبت دوه چنده کیږی . که په همدغه ډول وړاندی لاپشو ، تر پنخوسو راتلو نکو کلو پوری به دځمکی دکری فضا له زهر لرونکو گا زونو څخه ډکه شی چه تنفس به یی په څو دقیقو کی دهر ژوندی مو جوات له منځه تلو سبب شی . پدی معنی چه د کوم اتو می یا کیمیاوی بسپ له جا وړنی نه پرته به بشر دځمکی دکری زهر لرونکی فضا کښی چه په خپل لاس یی ورو ورو مسو مه کړیده له منځه لاړشی .

دنالید لی شوی جگړی د کیم عامل داوبو او غذا یی موادو ککړتیا ده . اوس اوس له ډیرو وختو راهیسې د سیندو نو ویالو چینو لښتیو او حتی ډیرو د سمندرونو او په خپل پخوانی سبب خلثوب او ژوند پښونکی ښیکنه نه لری . دکیمیاوی فابریکو په زیات یسو سره هر کال ، هره میاشت هره ورځ او حتی هره گړی او دقیقه په زر گونو ټنه زهر لرونکی ککړی اوبه چه له خطر ناکو او وژونکو زهر لرونکو کیمیاوی موادو څخه جوړه شویدی ، د ویالو اولښتیو اوبو ته بهیږی ، ددغو ویالو اوبه له دغی ککړتیا سره گپشوی او دغه زهر لرونکی مواد سیندونو ته غورځوی . د ویالو او لښتیو داوبو د زهر جن کیدو له امله ، اوس اوس نه یوازی هر کال د سیندونو او ویالو زر گونه شمیر کبان مری او هغو پې سیدلی مری داوبو د پاسه لیدل کیږی ، بلکه د سیند ونو زیاتره موجودات لکه سمندری مرغان ، خوند وړ کبان ، سمندری والښه او حتی نهنگان پخپل غټوالی سره ورو ورو زهرجن کیږی او مړی یی داوبو پرسر راځی ، مونږ هم بی خبره اوبی پروا دغو منظرو ته گورو اواز چاری په هڅه کښی نه لویږو .

کله چه یو ی صنعتی فا بریکی جوړی شوی . لو گی او زهر جن گازونه ورو ورو دځمکی دکری خواته ننوتل او همدا اوس اوس دځمکی اتو سفیر ددغه زهر جن گاز بوی ، مخزن جوړه شویدی .

په هوا او اوبو کښی د زهر جنو موادو په زیاتیدو سره ، خورا کی محصولات که ځمکنی وی او که سمندری ، ورځ په ورځ مخ په کمیدو درومی او په عوض یی دځمکی په اوسیدو نکو یعنی ډوډی خوړو نکو کښی ورځ په ورځ زیاتسوا لی راځی . داوبو ککړتیا د هوا ککړتیا غذا یی موادو کموالی او د نفو سر او ټولنو بیساری زیاتوالی یو بل ته اوسیدو نکو یعنی ډوډی خوړو نکو کښی ورځ په ورځ زیاتسوا لی راځی . داوبو ککړتیا د هوا ککړتیا غذا یی موادو کموالی او د نفو سر او ټولنو بیساری زیاتوالی یو بل ته

سره لاس ورکړی اود بشر ژوندیو موجوداتو اود ځمکی دکری په ضد یی د تاریخ ډیره وحشتناکه جگړه شروع کړیده . آیا دغه ټولی روحی (باتی په ۸۵ مخکی)

پرو فیسر برنارد جراح مشهور پیوند قلب می گوید:

● اروپا چیزی ندارد که بمن عرضه کند

● چرا جراح مشهور قلب پیشنهادهای را که از ایتالیا دریافت داشته رد میکند و تصمیم گرفته؛ در زادگاهش باقی بماند؟

این کار وجود دارد که این را کمتر پنجاه ساله جنوب افریقا را در کاپ شتاد نگاه میدارد. همسر او بار بار که اصلا از نزد آلمان میباید پدرش مامور گمرک بوده، متوطن کاپ شتاد است علاوه آنها ویلا و قشنگ شان واقع در ناحیه

جهان بشمار می رود من کار میکنم. همکارانی دارم که از سالیان دراز بامن بوده اند و وجود شان برای من بسیار عزیز میباشد پدرم ماریوس هم جزء همین همکاران بشمار میرود. از این گذشته علل دیگری هم برای

برنارد جراح معروف پیوند قلب از کاپ شتاد، میخواهد در جایی باقی بماند که همیشه در آنجا بوده و احساس خوبی شبختی کرده است. پرو فیسر برنارد می گوید. شما بگر کنید در کلینیک کرو که بهترین و مجهزترین ک

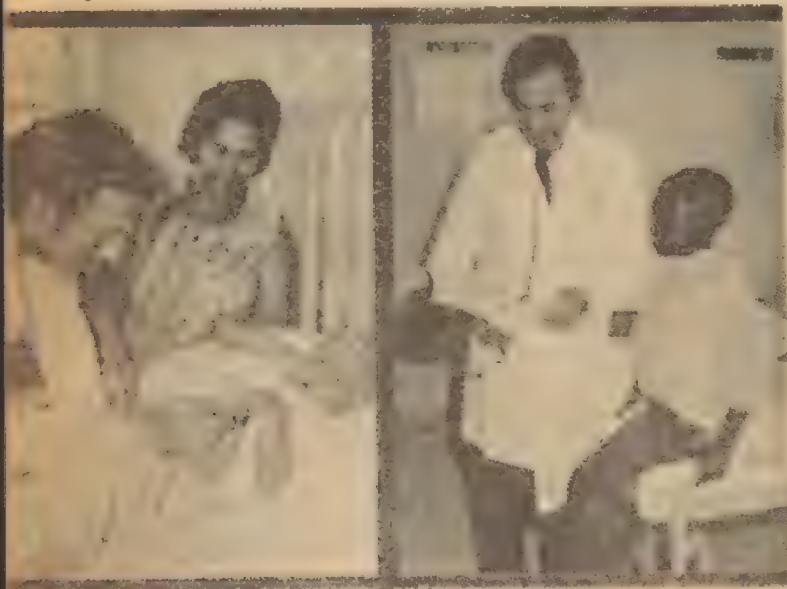
افواهاش مشعر بر این بود که برنارد به ایتالیا خواهد رفت. علتی که بر او این تصمیم او میتراشید اینست که کریستیان برنارد میخواهد در آنجا کلینیک شخصی را اداره کند. اما این شایعات تنها ماعاری از حقیقت میباشد. پرو فیسر



سه نفری پشت میز نهار خوری: پرو فیسر کریستیان برنارد پاریا و همسر آلمان اصل او و پسر دوساله اش بنام فریدرک. جوان ترین کودک برنارد موسوم به کریستیان هنوز در گهواره قرار دارد. این نوزاد در حدود دوماه پیش به دنیا آمده. کریستیان در کاپ شتاد در محلی که خانواده برنارد زندگی میکند، چشم بدنیا گشوده است. جراح مشهور جهان پرو فیسر برنارد خودش را در اینجا راحت تر از هر گوشه دنیا احساس مینماید.



دکتر پرو فیسر برنارد پشت میز تحریرش در کلینیک گروته شور



اطفال، عزیزترین مر یضمان پرو فیسر برنارد میا شدند. دکتر برنارد می گوید:
اطفال عمو ما نسبت به کلان سالان شجاعت تر هستند.
جراح بزرگ قلب به مر یض خود دل داری مید هد و میگو ید:
«نترس. خوب می شوی.»
او به همه اینطور تلقین میکند و سیاه ها را مانند سفید ها بدو ن
تبعیض و امتیاز عمل میکند.

خوب درک میکند.

برنارد میگوید: باربارا یگانه قطب آرام در زندگی اغلب رنج آور من بشمار می رود.

چون بار با را پس از عمل سزارین هنگام تولد کر یستیان نمیتواند بزودی از بستر بر خیزد بنا بر این برنارد یک دایی برای طفل شان استخدام کرده است. پدر مفرور میگوید: کر یستیان کو چک ماهمه را به بینی رسانیده است. از طرف روز مثل یک فر شنه آرام میخوابد و از طرف شب داد و فریاد و گریه اش بلند است. حتی قویترین اعصاب هم نمیتواند تحمل نارامی کر یستیان را آورد.

فرید یک برآ در بزرگتر کر یستیان، اکنون به تد ریج به ما حول خود آشنا می شود و دنیای اطراف خود را تازه کشف میکند. او پیهم سوال طرح میکند و با یدبه همه این سوال ها جواب داده شود. با و صف تمام و ظایف به صفت پدر خانواده که آنرا بسیار جدی میگیرد، و علی رغم مسو و لیت هایش به حیث یک جراح، باز هم پرو فیسر داکتر برنارد جراح معروف قلب برای سر گرمی های خصوصی خود بقیه در صفحه ۵۸

کنستانتیا خانه رؤ یا های شان قرار دارد و برنارد این عمارت زیبا را در همین تازگی ها خریده است آنها نمیخواهند تمام این ارتباط ها را فراموش کنند و به جای دگر بروند. برنارد میگوید:

منزل سه اتاقی سابق ما بر ای زندگی چهار نفری خر دی میکرد. باربارا برنارد همسر او که ۲۷ سال از شوهرش جوانتر میباشد در حدود دوماه پیش مجددا یک پسر بدنیا آورده که اسم پدرش را روی او گذاشته اند و بنام کر یستیان یاد می شود. کلانترین پسر شان فریدریک اکنون دو ساله میباشد. برنارد می پرسد: آیا ممکنست اروپا بیشتر از آنچه من در اینجا دارم برایم عرضه کند؟

البته بمنظور بازدید و ملاقات ها طبعا ما یلست و قتنا فوقتا در هر کجای دنیا سفر کند و حتی بر ای انجام بعضی عمل های جراحی به برخی از کشور ها برود. چنانچه بارها عملهای جراحی را در روم انجام داده است. مسلک و حرفه اش بیشتر از هر چیزی برای برنارد اهمیت دارد و بر حسب اتفاق در ازدواج دوم این خوشبختی نصیبش شده که همسرش در این مورد اورا



پرو فیسر برنارد با پسر دوش «کرستان جانر»

ازدوستان

از : عبدالوحید (فقیر زاده)

شاخه بشکسته

شاخه بشکسته ام از یاد یا رانم برید
 نرگس افسرده ام از باغ و بوستانم برید
 داغها بر سینه دارم از جفای روز گار
 لاله بی حس صلم از دشت و داما نم برید
 از خماری می جگر سوزم خدا را ساغری
 بر کفم بنهاده و غم راز بنیا دم برید
 خون دل جوشد ز جور نا کسان در سینه ام
 برد یار دلبرم حال بر یشا نم برید
 نیستم پروانه کز افروزش هرمشعلی
 بال و پر سوزم - بسر دیوان عنوانم برید
 سجده بر جراب دیو خا نقه خوا هم نمود
 گرزمانی بر طواف کوی جا نانم برید
 چشمه چشم «وحید» سیلاب گشت از انتظار
 بر سلامت دوستانم زین موج طوفانم برید
 فرستنده: سید اکبر فرهاد

قصه من

آمده ام که سر کنم باز به گوش غا فلت
 قصه صد هزار دود جو هر صد فسانه را
 آمده ام که گویمت ای به فریب آشنا
 سوز حقیقت کم قصه بی بهانه را
 آه دل فسرده ام زمزمه فغانها ست
 طعنه خاموشی من مطرب با ترو نه را
 در چمن امید من تا گل وصل تو دمدم
 آب دهم ز خون دل ریشه این جوانه را
 مرغ غرور عشق من در طلب هوای تست
 در خوربال من مخواه تنگی آشیانه را
 گرچه نگاه سرد تو از نگهم امید نیست
 ای بفدا ی چشم توقصه من شنید نیست

رهروان مست

این چه شوربست که در سینه سرایت دارد
 این چه در دیست که رنجش همه راحت دارد
 این چه راز بست که بنهفتن آن رسوائیست
 وه چه رسوا که دوصد پسرده حاجبت دارد
 این چه را هیست که هر رهرو آن مست و خراب
 این چه مستیست که صد خانه شهادت دارد
 رنگ افسانه نگیرد چمن هستی من
 زانکه در هر قدمش عشق عمارت دارد

از : غلام سخی (راهی)

مهر و مهر

من چیم خشکیده برگمی در بهار افتاده ای
 لاله ای در آشنائی داغدار افتاده ای
 تکدرخت بی بر و باری افسرده در خزان
 شاخه بشکسته ای در را هگنر افتاده ای
 سر آرزان مناده در دل خاک منده
 شمع گریبان بر مزاری اشکبار افتاده ای
 مهر من در گوشه رانه ای
 مهره مهره ولی در کام مار افتاده ای
 زرد حصار هفته بر دامان ابرو مناده
 اختر تابنده در شبهای تار افتاده ای
 آغی سردی کز دل اندوه سبزه آید برون
 اشکی گرمی از رخ زرد و تراز افتاده ای
 همچو مرغ بینوا آزرده در چنگال باز
 بسمل در خون طمیده ببقرار افتاده ای
 از دیار هم تو یان چون نسیم آواره ای
 بر مزار بیتوایان چون غبار افتاده ای
 رشته الفت بریده «راهی» از مردم چو شک
 از کنار آشنا یان بر کنار افتاده ای

فرستنده : نریمان

بهار

دوستان و فصل بهار است صفا باید کرد
 دامن عقل در این فصل و هاباید کرد
 عقل را با سر آشفته دلان سازش نیست
 راستی پیروی از عقل چرا باید کرد ؟
 وحش آسا بدل سبزه مکان باید جست
 خویش را از ادب خشک جدا باید کرد
 ناشود کام دلی حاصل از این چند صباح
 آنچه از دست بر آید بخدا باید کرد

ابو ریحان بیرونی

افتخار شرق

بیرونی برای نو شدن کتـاب الصیدنه منابع زیادی را که دانشمندان حوزه آسیای مرکزی، افغانستان، ایران، هندوستان، ممالک عربی، آسیای صغیر، یونان، و دیگر ممالک بیادگار گذاشته بودند، بدقت از نظر گذرانده و از تجارب آنان مستفید شده است.

کتاب الصیدنه حاوی نام بیش از ۲۵۰ طبیب، دارو شناس، کیمیاگر، طبیعت شناس، مورخ، فیلسوف، سیاح، شاعر و غیره میباشند. بیرونی در آغاز کتاب مقدمه ای طولانی در پنج باب میدهد و بعد از آن مواد طبی مختلفی را که از گیاهان، حیوانات و معادن بدست می آید، طور مفصل معرفی میکند و برای هر ماده فصل جداگانه ای تخصیص میدهد که مجموعاً به ۱۱۱۶ فصل به ترتیب الفبا بالغ میگردد. در کتاب نام انواع نباتات طبی بزبانهای عربی، دری، یونانی، هندی و سریانی داده میشود و مطالب کتاب با نقل اشعاری که بموضوع ارتباط میگیرد و نیز با ذکر قصص و حکایاتی جالب آراسته میشود که از جنبه خشک علمی آن میکاهد.

بیرونی بمثابة يك دانشمند مدقق هر يك از این نباتات را با ذکر خصوصیت های آنها تعریف میکند و محل پیدایش و شرایط زرع و کدام را به تفصیل ذکر بنماید و موارد استفاده هر يك را نشان میدهد.

کتاب الصیدنه بیرونی یکی از آبدیه های فارمکو لوژی شرق در

قرون وسطی میباشد (۱۹). بنابراین آن بسی جهت نیست. «ساختار» او را بزرگترین عقل علمی دانش در سراسر تاریخ بدانند و مورخ بزرگ تاریخ علم در عصر کنونی «سارتن» با تجلیل و تمجید از او یاد کند: «چه درین دوره ای که بنام «دوره بیرونی» نامیده شده است، ابو ریحان اثر پشت اثر، در زمینه های علمی گوناگون بدنیای علم آن زمان هدیه میدارد و صادقاً قوف او را در میان سازندگان دستگها و تکمیل کنندگان آن، صاحب رتبه اول بشناسد (۲۰).

ابو ریحان بیرونی بحیث متفکر پیشا هنگ عصر خود، در رشد اندیشه های فلسفی و بخش جهان بینی علمی آن زمان نقش موثری داشته و راهگشای خلاق بوده است میتوان گفت که اندیشه های عمیق و مترقی او در عصر فلسفه، اساس و پایه فعالیت های وی در تمام ساحات دیگر علم و فن میباشد. به دلریکه در بخش اول این مقاله گفتیم او با تمام پدیده ها برخورد ریالیستیک داید و تجربه را اساس مطمئن پژوهش خود میداند، اما

(۱۹) در معرفی این کتاب از مقاله عبیدالله کریموف منتشره در شماره ۸ سال ۱۹۷۳ مجله دانش و زندگی چاپ تا شکند استفاده شد.

(۲۰) دکتور نجفی و دکتور خلیلی، دانشمند و انسان ابو ریحان بیرونی چاپ گهر ۱۳۵۲ ص ۱۵۰

در بینش های وی پیرامون کاینات و عموماً پیدایش جهان يك سلسله تضادها بمشاهده میرسد. حتی برخی از افکار او را نمیتوان از افکار کاملاً غیر ریالیستیک مجزاساخت. لیکن این نارسایی های اندیشه ای ناشی از شرایط اجتماعی عصر و نیز ناشی از درجه پائین تکامل دانش و فن در همان زمان میباشد. (۲۱)

از نظر بیرونی طبیعت دارای قانونمندی ثابت بوده و هیچگاه خطا نمیکند. حتی او ظهور موجودات شاد و ناخوش را مانده برخی باشتباه طبیعت تاویل نمیکند، بلکه آنرا ناشی از خروج ماده از حد اعتدال در کمیت میداند و بنا به همین اساس این حکایت را که در یکی از شهرهای یهود، آب در یوم السبت (روز شنبه) فرو میکشد و تا انقضای روز مذکور آسیابها از حرکت باز میمانند، رد میکند. (۲۲)

دست آورد های علمی ابو ریحان بیرونی هر يك در جای خود ارزش خاصی داشته و آنچه از دستبرد حوادث زمان سالم مانده و بهمارسیده است، بار بار از طرف محققین شرق و غرب مورد تحقیق و بررسی های عمیق قرار گرفته و با لسنه زنده

(۲۱) واحد زاهدوف، متفکر... مجله دانش و زندگی شماره ۸ سال ۱۹۷۳ ص ۱۶

(۲۲) ت.ج. دی بور، تاریخ الفلسفه فی الاسلام، ترجمه و تعلیق محمد عبدالهادی ابو ریده ص ۲۳۴

جهان تر جمه شده است. چنانچه ادوارد سناخ و دانشمند آلمانی مدت بیست سال زندگی خود را وقف تحقیق و مطالعه در اطراف اثر بزرگ او «تحقیق مالمه—ند...» ساخت و سرانجام متن انتقادی عربی آنرا با ترجمه انگلیسی آن در لندن به نشر رسانید. نشر این کتاب و تحقیقات سناخ و موجب گردید تا خدمات بیرونی در ساحات مختلف علم و فن توجه شرق شناسان اروپا و تاریخ نگاران علم را بسوی خود بکشد و گامهای اساسی در راه بیرونی شناسی برداشته شود (۲۳).

شخصیت علمی، بیطرفی، اکادمیک و نودوستی کم نظیر علامه بزرگ شرق ابو ریحان بیرونی مورد تمجید و ستایش دانشمندان و دولتمداران قرار دارد. مثلاً جواهر لال نهرو صدراعظم فقید هند از زنده او را در معرفی کلتور سرزمین هند چنین میستایند. حتی در مواقعی هم که ابرتیره خود خواهی و نفرت بر هر دو طرف سایه افکنده بود، بیرونی بحیث يك شخص بیگانه کوشید تا زندگی مردم این سرزمین را آنچنان نکهست معرفی کند.

(پایان)

(۲۳) انور شریفوت، بیرونی شناسان جهان، مجله دانش و زندگی شماره ۸ سال ۱۹۷۳ ص ۳۶

افزایش نفوس، جوانان



در این سالها، جمعیت جهان به سرعت در حال افزایش است. در سال ۱۹۵۰ میلادی، جمعیت جهان حدود ۲٫۵ میلیارد نفر بوده است. اما در سال ۱۹۷۵ میلادی، این رقم به ۳٫۵ میلیارد نفر رسیده است. و پیش از آنکه این رقم به ۴٫۵ میلیارد نفر برسد، تنها ۱۰ سال دیگر به آن خواهیم رسید. این افزایش جمعیت، مشکلات بسیار زیادی را برای انسانیت ایجاد کرده است. از جمله کمبود غذا، کمبود مسکن، کمبود آب و برق، و کمبود خدمات بهداشتی و آموزشی. این مشکلات، اگرچه در کشورهای توسعه یافته، به اندازه کم نیست، اما در کشورهای در حال توسعه، به قدری شدید است که انسانیت را تهدید می کند.

در این سالها، جمعیت جهان به سرعت در حال افزایش است. در سال ۱۹۵۰ میلادی، جمعیت جهان حدود ۲٫۵ میلیارد نفر بوده است. اما در سال ۱۹۷۵ میلادی، این رقم به ۳٫۵ میلیارد نفر رسیده است. و پیش از آنکه این رقم به ۴٫۵ میلیارد نفر برسد، تنها ۱۰ سال دیگر به آن خواهیم رسید. این افزایش جمعیت، مشکلات بسیار زیادی را برای انسانیت ایجاد کرده است. از جمله کمبود غذا، کمبود مسکن، کمبود آب و برق، و کمبود خدمات بهداشتی و آموزشی. این مشکلات، اگرچه در کشورهای توسعه یافته، به اندازه کم نیست، اما در کشورهای در حال توسعه، به قدری شدید است که انسانیت را تهدید می کند.

یکی از تشریحاتی که در این مورد مطرح شده است، اینست که جمعیت جهان در سال ۱۹۵۰ میلادی، حدود ۲٫۵ میلیارد نفر بوده است. اما در سال ۱۹۷۵ میلادی، این رقم به ۳٫۵ میلیارد نفر رسیده است. و پیش از آنکه این رقم به ۴٫۵ میلیارد نفر برسد، تنها ۱۰ سال دیگر به آن خواهیم رسید. این افزایش جمعیت، مشکلات بسیار زیادی را برای انسانیت ایجاد کرده است. از جمله کمبود غذا، کمبود مسکن، کمبود آب و برق، و کمبود خدمات بهداشتی و آموزشی. این مشکلات، اگرچه در کشورهای توسعه یافته، به اندازه کم نیست، اما در کشورهای در حال توسعه، به قدری شدید است که انسانیت را تهدید می کند.

مجموع مردم از دهات به شهرها پراکنده شده است.



رشد سریع نفوس جهان را تهدید می کند
صفحه ۲۴

لذا موسسات ملی، بین المللی و شبانهار ممالک خرد و بزرگ، انکشاف یافته و روبه انکشاف، دست با ابتکارهای تازه می رده و میگویند، تا بحال راه، ازین پرابلم بزرگ نجات بخشند.

می پرسیم :
حل این معضله چگونه امکان پذیر است؟
دکتر ماهر میگوید :

– توقف تعداد اطفال یک فامیل به دو تا سه طفل و ایجاد فاصله بین وضع حمل مادران از راه های حل این مشکل میباشد.

امسال برای تبلیغ بیشتر این موضوع و آگاهی بشواری پرایم، امسال از طرف موسسه ملل متحد بنام سال جهانی نفوس تعیین گردیده است.

از دکتر ماهر سکرتر جنرال انجمن رهنمای خانواده می خواهم تا پیروان فعالیت های بین المللی که درین ساحت صورت گرفته روشنی اندازد.

وی میگوید :

– در سال های ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۹ موسسه ملل متحد تدریجاً پروگرام تنظیم خانواده و رهنمایی خانواده را مدنظر گرفت. در سال ۱۹۶۵ شورای عالی اقتصادی ملل متحد از سرمنشی آن تقاضا کرده تا متخصصین نفوس راه ممالک ذی علاقه بفرستند. در سال ۱۹۶۶ مجمع عمومی ملل متحد لزوم اجرای پلان امور نفوس را تأیید نمود.

در حال حاضر در دوازده منطقه جهان نمایندگان موسسه ملل متحد در مسایل نفوس و جمعیت به کشورهای مربوط کمک می کنند.

وی نتایج همکاری و بررسی بعضی موسسات جهانی را که در سال ۱۹۶۸ موظف گردیده بودند، اینطور توضیح داد :

است .
اتحاد شوروی ارا فیصد، ایالات-متحدہ امریکا ارا فیصد و ونریلا ارا فیصد وانمود کرده دکتر ماهر می افزاید :

– مطابق بررسی اخیر موسسه ملل متحد نفوس افغانستان راهزده اعشاریه ۴ میلیون وانمود کرده است و رشد نفوس در کشور سالانه ۲٫۴ فیصد میباشد.

به این ترتیب ۲۹ سال بعد، نفوس افغانستان دوچند گردیده و به ۳۶ میلیون نفر میرسد.

همچنان یکی از تشریحاتی که ملل متحد نفوس جهان را در سال ۲۰۰۰ عیسوی هفت بلو ن تقریبی پیشی کرده است.

چونچند بی سابقه در انکشاف فامیلی پلاننگ و تعریف انکشاف نفوس به صفر و همچنان جهت ازدیاد حاصلات مواد خوراکه، تربیه نسل حیوانات، بهبود وضع حیاتی و برپوی، صحتی، اقتصادی و اجتماعی جهان جریان دارد.

سکرتر جنرال انجمن رهنمای خانواده متکی به تشریحات علمی ادامه میدهد :

– همین حالا با وجود همه تلاش ها ۶۴ فیصد نفوس ممالک روبه انکشاف از عدم تازسانی های اقتصادی عدم پیدایش کار، عدم توان قدرت خرید و استیلاک، عدم موجودیت غذای کافی، از فقر و فقدان غذایی رنج میبرند.

اگر نفوس جهان به همین پیمانه رشد کنند و ۲۷ سال بعد و چند و یا بعدتر سه چند گردد

مسکله فقر نیز پیچیده تر و غیر قابل علاج میگردد.

زراعت‌د میدند

رشد سرسام آور نفوس
جهان اگر بدون آتخا ذتدابیر
اساسی ادامه یابد ، کمبود
غذا و مسکن بشر را تهدید میکند .

سالانه هشتاد میلیون نفر به نفوس
جهان افزوده می شود .

— موسسه بین المللی کارموظف شد که
نتایج افزایش جمعیت را، روی مسئله کار
بررسی نماید، موسسه مذکور توصیه نمود
که واحد های طبی که وابسته به وفاد اجتماعی

بوجه به غذا و زراعت مورد بررسی قرار دهد،
این موسسه را یورداد که :

ممالک در حال رشد نفوس خود را تحت
کنترول قرار دهند تا بتوانند محصولات زراعتی
خود را، افزایش دهند .

متخصصین یونسکو در جلسه ای که در پاریس
دایر کردند ، توصیه نمودند که مسایل
مربوط به نفوس در پلان و پروگرام های
تدریس علوم اجتماعی شامل گردد .
دکتور ماهر علاوه میکند :

— موسسه صحتی جهان در سال ۱۹۶۸ توصیه
اعزام متخصصین رهنمای خانواده را به
بعضی ممالک نمود .

یونسف در سال ۱۹۶۶ «۳۴۰۰۰۰۰۰ دلار را
برای هندوستان تخصیص داد .

ایکافی تاکنون دو کنفرانس برای بعضی کشور
های آسیایی تشکیل داده و توصیه کرده است
که پروگرام رهنمای خانواده را اجرا نمایند
از سکرتر جنرال انجمن رهنمای خانواده میروسم :

— کدام ممالک حوزه شرق دارای موسسات
رهنمای قایل و خانواده میباشند ؟

اوهیگوید :
— به اساس نشریه سالگرد موسسه

آی، بی، اف و فدراسیون بین المللی پلان
گذاری خانواده (ممالک شرق میانه و شمال
شرق افریقا) از مراکش تا افغانستان به سه
دسته تقسیم گردیده اند .

مصر، ایران، مراکش و تونس، رهنمای
خانواده را بصورت ملی پراه انداخته اند ،
تا هر چه سریعتر ازدیاد نفوس را، جلوگیری
کنند .

ممالک گروپ دوم را افغانستان ، قبرس،
عراق، اردن، لبنان و سودان تشکیل میدهد،
که دارای انجمن های رهنمای خانواده رضاکار
میباشند .

گروپ سوم را الجزایر، لیبیا، سوریه و
بعضی ممالک جزیره نمای عرب تشکیل
داده اند ، که این ممالک بعضا بصورت امتحانی
پروگرام های رهنمای خانواده را روی دست
گرفته اند .

در شماره آینده راپوری پیرامون فعالیت
های انجمن رهنمای خانواده در افغانستان به
نشر میروسانیم .

بقیه در صفحه ۵۷





از مجله «سندی تایمز»

ترجمه «وژ»

دروندان تکزاس

و به نام «گفت و شنود با مرده» در آمریکا چاپ شده است. عکاسیهای این کتاب به دست «دانی لایون» صورت گرفته و لاین در باره نبشته های این زندانی میگوید «وجود او برای من شگفتی و معماست و آواز او از ابدیت برمی آید».

سرگردانی

روز هشتم می، سال ۱۹۲۸، خانم «لودی کن سید مک کیون» همسر تو ماس پیری مک کیون» پسری به جهان آورد. درین نوازد هیچگونه نقص جسمانی نمودار نبود، نو زادرا «بیلی جیورج مک کیون» نام نهادند «بیلی جیورج» دو مین فرزند این زن و شوهر بود، فرزند نخستین شان «والاس گری مک کیون» نام داشت که در سن چارده سالگی درگذشت. «بیلی جیورج مک کیون» خودش درین باره از سلول زندان مینویسد:

اخراج گردید. دو بار به خاطر مست بودن سروکارش با پولیس افتاد. باری ناگزیر شد از فرط مقلسی دست به دزدی بزند. و یک شب هم برای نخستین بار جرم مهمی در زندانش مرتکب شد: روزنامه ها با خشم و سرو صدا این حادثه را «یک تجاوز و حشیانه» بریک زن معصوم خواندند. در نتیجه «بیلی جیورج مک کیون» به مرگ محکوم گشت.

او در سلول زندان خودش را برای همیشه از مردی محکوم گرد بعدتر، چگونگی جرم او و خصوصیت های قریب نیش همچنان مهم باقی ماند. حتی شواهدی به دست آمده اصلا واقع شدن چنین تعرضی را رد میکرد. سرانجام حکم اعدام به حبس ابد مبدل شد. نبشته ها و نقاشیهای ایسن زندانی در کتابی گردآوری شده

او توسط قاضی بدین مدرسه فرستاده شد که هرگز با «بیلی جیورج» سخن نگفته بود. «بیلی» بعدترها، به خاطر کارهای احمقانه، از نیروی دریایی

«بیلی جیورج مک کیون» در سن بیست و یک سالگی بیکار بود و پولی هم در دست نداشت. وی در مدرسه آموزش دید که مخصوص کودکان بود که از نگاه ذهنی ناتوانی داشتند





دارم که قاضی رادیدم، او نیز مرادید و دریافت که من همان کسی هستم که باید محکوم شوم. آنگاه لبخندی زد، و لی چیزی نگفت:

درمورد دریافت حقیقت هیچگونه تجربه و آرزوهایش روایت صورت نگرفت تا توانایی آموزشی من فهمیده شود. هیچکسی هم از خودم خبر نداشت که درین باره چه نظر دارم. تنها به یاد دارم که زنی به نام خانم «اسنیر» مرا با موتر «آسین» برد، ازین زن خواسته شده بود تا نخست مرا به یک مغازه ببرد، لباسهای ارزان قیمت داشته باشد، ببرد و پوشا که هایی یا جنسیت بسیار نازل برایم بخرد. پیش ازین برای خودم چند دست لباس و چند جوزه بوت خریده بودم.

فکر میکنم که باری موتر را متوقف ساخت و برای من یک بوتل سودا خرید. ولی زیاد درین باره مطمئن نیستم.

سر انجام مرا به دفتر مدرسه دولتی آسین رهنمایی کردند.

در آنجا خانم اسنیر پنج دقیقه باطبییب مدرسه صحبت کرد. طبییب میدانست که من کنار دیوار ایستاده ام، مگر هیچکدام آنان تو جیبی به من نکردند.

هژده ساله شدم

در سال ۱۹۴۶ هژده ساله شدم. فکر میکنم در همین زمان بود که به مدرسه دولتی مکسیا منتقل گشتم. تمام شاگردان صنفهای بلند مدرسه آسین را بدینجا میفرستادند.

باید تذکر بدهم در میان ماکسانی بودند که شعورشان اصلاً کار نمیکرد. لازم بود کسی برایشان غذا بدهد و شست و شویشان کند. آنان خودشان را کثیف میکردند. بسیاری از آنان حتی یک جمله صحبت نمیتوانستند کرد و سوال ساده‌یی را پاسخ نمیتوانستند گفت ولی با اینهمه، من حدس میزنم که عده زیادی از چنین آدمها در خیابانها گشت و گذار میکنند و کسی با آنها کاری ندارد.

هژده یا نوزده ساله بودم که به نیروی دریایی پیوستم. در سال ۱۹۴۸ هنگامی که بیست سال داشتم، عازم چین شدم درین زمان ما درم در موسسه «وول ورت» در

بقیه در صفحه ۵۶

آن روز من و والاس به یک مؤسسه مذهبی میرفتیم تا در مراسم مذهبی قرصهای نان را یگان به دست آریم. ما در «الم استریت» کنار مغازه یی ایستادیم تا از پشت شیشه کتابهای خنده آور را تماشا کنیم. والاس ناگهان و بدون آنکه مرا خبر کند، خواست با دوش عرض جاده را عبور کند.

لحظی بعد، شنیدم که در پشت سرم سرو صدایی برپا شده بود. برگشتم و دیدم که والاس در کنارم نیست. او یا موتری که تو سبک بسوی هفده یا هژده ساله را ندیده میشد، تصادم کرده، روی سرش افتاده بود.

خوب بیاد دارم که آنروز با ران میبارید و من فکر میکردم که آسمان به خاطر مرگ برادرم میگریه. من به خودم پشت سر هم میگفتم:

— او مرده است! او مرده است! ولی مردی که کنارم ایستاده بود گفت:

— نی پسر، او خوب خواهد شد.

برادرم تا رسیدن به بیمارستان مرد. (سالها بعد، لازم نیز توارسیدن به بیمارستان مرد. وی از مراسم مذهبی بر میگشت و با مو تر تصادم کرد.)

در سال ۱۹۴۴، هنگامی که شانزده سال داشتم، مرا به مدرسه دولتی «آستین» که مخصوص پسران از نظر ذهنی عقب مانده بود، فرستادند. این مدرسه در واقع برای پسران ناقص العقل بود.

هیچگونه قرینگی وجود نداشت که دال بر عقب ماندگی ذهنی من باشد و هیچ کسی هم در صدد برنیامد ثابت کند که قدرتی در دماغی من از حد اوسط پایین تر است.

از خرو، در مدرسه «آستین» از طرف من هیچگونه اشکالی به وجود نمی آمد.

درین مدرسه سه مضمون تدریس میشد: قرأت را دو شیوه «بیتی جوواکر» تدریس میکرد، عجا را دو شیوه «هارمن» در س میداد و حساب توسط زن سی ساله یی که نامش را به یاد ندارم، تدریس میشد. این زن از نظر جنسی جاذبه یی نداشت ولی دو شیوه «بیتی جوواکر» ازین نظر جذاب بود.

قاضی که محکومیت مرا به رفتن به مدرسه «آستین» امضاء کرد کلمه یی بامن صحبت نکرد. به یاد



محیط زندان بر زندانی اثری عمیق بر جای میگذارد. زندانی که محکوم به نشستن بر «چوکی برقی» است، خوابهای پریشان می بیند.

روزنه‌ای بر روی تاریکی‌ها

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

تنها یم بگذارد .
در این پنج روز و پنج شب آرام و قرار از من بریده است و صدای معصوم و کود کانه و پر از عقده سیما هر لحظه در گوشم زنگت میزند : «بتو گفت هر جایی ...»
این صدا جا ودانه در گوشم صدا میکند و من احساس میکنم تن وفنی زنده هستم ، این صفت «هر جایی» را خواهم شنید ، صفتی که بدون شک پرازنده من وامسال من است .

مگر غیر از این هم میتواند باشد؟ من نسبت به زنان و دختران دیگری که چون من سیلی بدبختی و نا مرادی بصورت شان خورده و تن فروشی را حرفه و پیشه خود ساخته اند ، چه امتیاز و برتری دارم ؟
مگر کار من غیر از کار آنهاست نه ! من با هیچ یلّه از آنها فرقی ندارم . تنها من در انحصار یک یا دو نفر درآمده ام و آنان زنجیر این انحصار را شکسته اند و با هر کس که خواسته باشند و با هر کس بهای بیشتری بپردازد مهربان تر و صمیمی تراند . دیگران اگر به من بگویند «هرجایی» حق دارند . اما ، عمه نه ! او نباید این حرف را بزند ، نباید در حق من چنین بی حرمتی بی بکند ، در «هر جایی» شدن من او نقش بسیمز دارد ، در واقع میشود گفت نقش اول را دارد . او بود که محسن خان را به سراغ من فرستاد او بود که زمینه چید که تا این حد سقوط کنم و به فحشاء کشانده شوم . مگر او نبود که مرا بخانه محسن خان برد و همانجا رهایم کرد و رفت و آن حادثه پیش آمد ؟ مگر او نبود که جواد را دوباره باین خانه کشاند ؟ ... حالا او چرا ... او چرا بمن میگوید «هرجایی» ؟ یاد این حوادث سر تا پایم راه آتش می کشد و یکباره تصمیم میگیرم خودم را برای همیشه از این درد ، از این رنج و بدبختی وسیه روزی براهانم ، و بارها به چنین تصمیمی رسیده ام اما هر بار سیما با آن قیافه پاک و کود کانه اش جلوم سبز میشود و مرا از اینکار باز میدارد ترسم از این است که سیما اگر تنها و بی سرپرست بماند چون من نشود ، چون من در سیاه چال بدنامی و سیا هکاری سقوط نکنم

ژوندون

عمه را از لای انگشتا نم پیرون بکشد و هیکل نیمه از حال رفته او را از جنگ من نجات بخشد . همان وقت است که متوجه وضع و حال خودم نیز میشوم ، یخن پیرهنم از بالا به پائین دریده است ، چند جای صورتم میسوزد و سستی و بیحالی کم کم در وجودم راه می یابد .
وقتی محسن خان عمه را بکناری می کشد و با خشونت مرا روی تخت می اندازد ، احساس میکنم سقف دور سرم می چرخد و دیوار های سفید اتاق ، به سیاهی و تاریکی می گراید و من در همان سیاهی تاریکی مژه هایم را رویهم میگذارم و دیگر چیزی نمی بینم و دیگر چیزی احساس نمیکنم .

پنج روز از حادثه آن شب میگذرد و سه روز است که عمه کار های سابق خود را از سر گرفته است ، پخت و پز و شست و شو و رفت و روب اتاق ها . یکدستش هنوز برگردنش آویزان است و وانمود میکند ضرب دیدگی دستش هنوز خوب نشده و هنوز از در دآن رنج می کشد . شاید هم واقعا رنج میکند .

اما هر وقت من او را میبینم آرزو میکنم ، کاش آتش میتوانستم او را از قید نفس کشیدن آزاد کنم و دیگر هیکل منحوس او را نبینم . در این پنج روز حتی برای یک لحظه از خانه بیرون نرفته ام و در واقع خودم ، خودم را زندانی کرده ام . محسن خان هر روز ، دوبار بدیدنم میآید و هر بار از من میخواهد حادثه آن شب را فراموش کنم و زندگی را مثل گذشته از سر بگیرم . اما هر بار بهانه بی میاورم و از او میخواهم

خوب ، دیگر چه گفت ؟
پیش از اینکه سیما حرفی بزند ، عمه دهن باز میکند :
- من دیگر نمیتوانم باشما زندگی کنم ...

باتو وبا خوا هرت ...
میخواهد باز هم حرف بزند ، اما وقتی می بیند از سیما فاصله میگیرم و بطرف او بر میگردم لیب فرو می بندد و گوشه چادرش که روی سینه اش آویزان شده است دور گلویش می پیچد و همانجا نزدیک در ایستاده می ماند .
سیما ترسیده از من دور میشود ، مثل اینکه از همه چیز وحشت دارد ، از در و دیوار و از عمه و حتی ازم . وقتی درست رو بروی عمه قرار میگیرم ، شمرده و آرام میپرسم :
- پس تو دیگر نمیتوانی با ما زندگی

هان ؟
با من و خواهرم ... با من که هر جایی هستم ؟
سر تا پایم میلرزد و از شدت خشم آتش گرفته ام .
عمه بخوبی در یافته است که حالم عادی نیست . نرم ، نرم خودش را بطرف در اتاق می کشاند ، شاید میخواهد از اتاق بیرون برود ، اما من ، منی که سر تا پایم از خشم شعله ور شده است ، مجا لش نمیدهم ، و حشیانه بطرفش حمله میکنم و موهای کم پشت و تکیدهاش را در جنگ میگیرم و پس از آن دیگر نمی فهمم چه میکنم ، فقط وقتی متوجه خردم و متوجه دور و برم میشوم که عمه تقریباً از حال رفته است ، سیما جیغ میکشد و محسن خان سعی میکند ، موهای

سیما همچنان حق میزند و من او را بطرف اتاق خودم میبرم . محسن خان وارد سالن میشود و خودش را روی مبل می اندازد . دست سیما هنوز در دستم است و وقتی در اتاق رami بندم ، شتابزده از او میپرسم .

- خوب سیما ! بگو چه شده ؟
او چشمانش را که اشک روی آنها پرده کشیده است ، بمن میدوزد و بعد بریده و شر مزده میگوید :
من دیگر نمیخواهم تنها باشم ، نمیخواهم دیگر مرا با عمه بگذاری و بروی ...

چرا ؟ مگر عمه چیزی بتو گفته ؟
سرس را باین می اندازد و سکوت میکند .
من دو باره سوالم را تکرار میکنم و میگویم :
- سیما جان ! بگو ، عمه چیزی بتو گفت ؟

از فرط ناراحتی میلرزد ، نگاهش را به نگاه میدوزد . بعد در حالیکه از شدت گریه میلرزد ، با صدای که من بسختی میشنوم ، میگوید :
- بمن چیزی نگفته ، اما بتو گفت . سرش را روی سینه ام فشار میدهم و هم چنانکه موهایش را نوازش میکنم ، به آرامی میپرسم :
- دوباره من چه گفته ؟
حق میزند و میگوید :
- بتو گفت «هر جایی» ، بتو گفت یک شب در بغل ...

در اتاق ناگهانی باز میشود و عمه قدم بدرون میگذارد .
صدای در اتاق سیما را از حرف زدن باز میدارد و خودش را بیشتر در آغوش من می فشارد .
من اعتنایی به عمه نمیکنم و از سیما میپرسم :
صفحه ۲۸

وسراسر عمرش را به تباهی نگذراند.
غروب روز پنجم است و من دست
بگریبان افکار درهم و برهم خوردم
هستم که صدای قدمهای از راهرو
شنیده میشود و متعاقب آن چند
ضربه به در میخورد. پیش از اینکه
من چیزی بگویم، در به آرامی باز
میشود و محسن خان قدم بداخل
اتاق میگذارد. مثل همیشه لبخندی
بر لب دارد وقتی بمن میرسد،
دستهایم را میبوسد و میگوید:
- لایلا! زود لباس بپوش، امشب

باید جایی برویم.
باخشونت میگویم:
- من حوصله ندارم. از آن گذشته
هیچ دلم نمیخواهد جایی بروم.
پیشا نیش چین میخورد:
- باید حوصله داشته باشی و باید
بروی!
- باید؟
- بلی باید.
بعد خنده میکند و میگوید:
- لایلا نمیخواهم مثل چند روز
گذشته کله شخی کنی و دعوت مرا

پذیری. چون امشب با شبهای
دیگر فرق میکند.
پوز خندی میزنم:
- چه فرقی میکند؟
- سعادت من بسته به این است
که تو امشب بامن باشی.
- من هم میتوانم میخواهم کسی را
خوشبخت کنم؟
- البته، در صورتیکه بایرون
رفس مخالف نباشی.

میرسم:
کجا باید برویم؟
باشاد مانی می خندد:
- بعداً میفهمی. یک چیز دیگر
لایلا!
- چه؟
دلم میخواهد امشب بهتری-
و عالیترین لباسهایت را بپوشی.
وقتی محسن خان این حرف را میزند.
چشمانش از خوشحالی میدرخشد.
نا تمام





اعلانی برای خانمها



در یکی از مجلات خارجی اعلانی را برای خانمها مطالعه کردم و خواستم آنرا از نظر شما نیز بگذرانم: خانمها و دختران نباید در زندگی بایک جواهر فروش از دواج کنند، زیرا جواهراتی را که از خانه پدرشان آورده باشند و در دعوت ها و مجالس اگر بخوانند از آن استفاده نکنند، همه خواهند گفت: چون شوهرش جواهر فروش است، همگی را از مفاز شوهرش به عاریت گرفته تا اینجا بیش ما خود نمائی کرده و کم نیاید.

دیدار بریژیت باردو از فرانسه



وقتی بریژیت باردو ستاره معروف و دوست داشتنی که لقب «گربه وحشی» را بدست آورده، از آمریکا به فرانسه سفر کرد، هزاران نفر غرض دیدار او بمیدان هوایی جمع شده بودند. میگویند از دحام بعدی بود که پنج نفر از تماشاچیان وقتی تلاش میکردند خود شانرا به بریژیت نزدیک سازند، در زیر پای دیگران سمخت مجروح شدند.

شاهد ازدواج

شارل بوآیه یکی از هنرمندان قدیمی فرانسه می پرسد:

آیا میدانید که چرا معمولا برای

ازدواج دو نفر شاهد لازم است؟ سپس جواب سوالش را خود او چنین میدهد:

همچنان که هر هنگام يك حادثه جنگ و یا تصادم دو موتر در جاده

شاهدی لازم است، در مورد ازدواج

نیز به شاهد ضرورت احساس میشود.



بی بندوباری ریچارد برتون

میگویند درین اواخر ریچارد برتون هنرمند معروف سینمای غرب، در بین دوستانش به «مرد بی نیلوبار» شهرت یافت، زیرا برتون همچنان که در گذشته ها به بازی اش در فیلمها و به زندگی خصوصی اش علاقمند بود، نیست، او کمتر حاضر میشود، قرار داد فیلمی را



امضاء کند و شب و روزش در شرابخوری و هرزه گردی سپری میشود. برتون اکنون به زن و فرزندانش نیز چندان تمایلی ندارد و حتی ماه ها از پسرانش خبر نمیگیرد. و حتی کارگردانان معروف سینما هم کمتر بار ریچارد برتون عقد قرار داد می کنند، زیرا میگویند: که برتون اخلاق سینمایی اش را از دست داده است.

سار آمدو

درخت غنچه بر آورد و بلبان مستند

زیر نظر : ر - د

از: ناصر طهروی

شعر آفرین

من ، ترا ببردل خود، این چنین میخواستم ! این چنینست ، ای بت شعر آفرین ! میخواستم تو، زداغ عشق خود ، در آتشم میخواستی من ترا باعشق داغ و آتشین میخواستم دیدی آخر، چند روزت، تاپی مبری نبود لب سگت را به بی تابی ، قرین میخواستم خوب شد گز مهنی سوز و گداز آگه شدی آگهت، از کیف غم، ای نازنین ! میخواستم دلشمن شعر مرا میخواستی در وصف خود من، چو شعر خود، تراهم، دلشمن میخواستم وای من، گر حلقه دیگری، روانگشتت فتد ! - چون ترا بر حلقه عشقم ، نگین میخواستم این تو بودی، گاندرین دریای غم، افکنیدی ات ! کی زعشق خود، ترا یکدم غمین میخواستم ؟ جاودان اندر بهشت بر صفای لب خود : - خانه ات، ای خوبتر از جورعین ! میخواستم خوب شد ای دانشگن ! گاندر سر مهر آمدی بر «طهروی» ، مهر بانتم، بیش ازین میخواستم

نامه بی آدرس

گلچان یاد آن صبح بهادی
که دوی تپه ها نشناختی
بدستت ساغر گل ناز کردی
سر میسو گرفتگی چه هستی

بمن گفتی گلچان یگانه
که آرام دل دیوانه گردی
شبانگه دامن یزدین بگری
بدرواشک من پروانه گردی

گلچان گوشه زلف تو شبها
بروی بالشی ن میگذشت خاو
درون سینه من میزد سر
دل مرا میگذشت از خواب بیدار

درین شبهای وحشت زانگلچان
نمی آیی به پیرسان غم من
میان خنده هایت گریه گرم
نمی خندی چو بر ماتم من ؟

گلی پشتو که در شیب خواب دیدم
تو میخواستی مرا تنها گذاری
بسوی شهر دیگر پریگری
مرا درگوی حسرت واکذاری

بجان ناز نیت تاسحر که
میان اشک حسرت آب گشتم
زبس رنگم پریستونم سوخت
گلی در سینه مهتاب گشتم

گلچان نامه شوریده ات را
بنام قلب نومیهم روان کن
اگر از حسرت من یاد کردی
به اشکی موشه آنرا نشان کن

نمیدانم گلی جان پاکت خود
به عنوان کدامین کس نویسی
هوا خواه تو چون جایی نداد
چسان برنامه ات آدرس نویسی ؟

از : «عارف پژمان»

نیایش

خداوند ! زبان شعر من را
زلف خود بیان آتشین ده
فروزان آتشی بپشتا به قلم
به احساسم تو رنگی راستین ده

خداوند ! بیخشا از ره لطف
گلی خوشبو گلستان بیانم
بفروغ آتشی دو سینه من
زعشق خود ، که سوزد اسنخوادم

خداوند ! بیخشا رنگ و بوئی
گل شاداب شعر من زمستی

بیخشا ساغری پراز می عشق
که پنهان گشته اندر عشق هستی

خداوند ! مرا پیروژ گردان
دو این راهی که آنرا من گزیدم
بده سوزی و سازی دو بیانم
که رنگ راستی در شعر دیدم

شاهنیر «فروغ»

از : سلیمان «واوش»

گریز

آن لحظه ها گذشت که تو درسکوت شب
بیگانه از همه
تنها و نیمه مست
سردرگنار سینه من میگذشتی
تاگونه هات را

دو چشمه ماه بوسه خود شستشو دهم

آن لحظه ها گذشت که گفتی به صد امید

ای کاش باتو در شیب آرام و بی هراس

بوسم لبان گرم تریای بخت خویشی

و ندر بهار سبزی تمنای زندگی

بنتم به سیر گلشن آینده وخت خویش

آن لحظه ها گذشت

آن لحظه های خوب

آن لحظه ها که قصه ما ناتمام بود

آن لحظه های رفته ز آغوش روزها

آن لحظه ها گذشت

آن لحظه های خوب

آن لحظه ها که قصه ما ناتمام نبود

آن لحظه های رفته ز آغوش روزها

از : ع - پ

رسوا

آمدم تا آرزوی دیده را
سر مه چشم فسوتکارت کنم

دیده و دل را بیفشانم بخاک
زیر پای شوق دیده رت کنم

آمدم تا در میان وج غم

عطر میسوی ترا پیدا کنم

از پر پروانه افروزم چراغ

نیمشب کوی ترا پیدا کنم

آمدم تا آسمان اشک را

سایه پرواز گلستانات کنم

برسرت گیرم حجاب ارغوان

در خیال غنچه پنهانت کنم

آمدم تا آبشار لاله را

شعله افروز تماشايت کنم

سینه ات عریان نمابم در چمن

در بسات باغ و سوايت کنم

قره تاش

رویا بی زندگی اش نقش میگشت و درینوقت تبسم و غالبا هم آه سرد و خم و بالا شدن ابرو هایش در سیمای بی نمک و لاغریش شرحگوی افسانه های حیات او که حال جز رویا های تلخ و شیرین نبودند بود و غالب اوقاتی که او را دو کوس در اندیشه های بی سرو پا غرق میشد سرفه های با تمام هست و بود به سراغش میرسید و تسلسل افکارش را می گسست و گاهی هم به عوض لعاب دهن و اخلاط خون غلیظ و ساه رنگ لژی تف میکرد و صدای سرفه های بیسم سبب میشد تا پیرندگان دور و پیش پا وارخطایی ببرند و خرگوشها با جست و خیز پنهان شوند .

ترمساخت و در اخیر بایی حوصله می زیادی دلش را قوت میداد و غفلتا تبسم دروغین میکرد و وقتی هم دامن خیالات ذهنش در مورد فراختر میگشت و در عالم رویا و خیال با خود می اندیشید که او باری جسم بی روحی بیش نخواهد بود ولی باز هم این فکر را کمتر موقع بود چهره مصومانه و حق بجانبی به خود میگرفت و در بصر اندیشه های با عواطف درونی بی خویش به مجادله میپرداخت چطور ممکن است آخر همه زنده باشند؟ خانم، اطفالم بدون پدر، آنپا به کجا بروند و چه بخورند؟ آخر متاب بدرخشند . آسمان همانطور پرستاره باشد . و ستاره ها مثل همیشه شبانه چشمک بزنند . این دریاها و این

دیگری را بدست نامنظم تر میساخت . درست مانند یک زن حقه باز و لعنتی تا آنکه شوهرش از جابر خاست روی پسر کوچکش را که هنوز در چایش خواب بود بوسید . آرام وی صدا تناب خود چیش را به شانه انداخت اندکی با سیمای عجز آمیز به خانمش که همانطور با الفاظ و جملات غلیظ بازی میکرد خیره، خیره نگریست و آنوقت سرفه ها یکی به تعقیب دیگری تکلفانه سرداد و از خانه برآمد . اما خانمش خاموش نشد که نشد و در حالیکه او هنوز چند قدم از خانه دور نشده بود که با فریاد های دلخراشی از عقیب صدا کرد و گفت :

روزها گذشت ، شبها بی هم رد شدند و وقتی با زورات درخشان آفتاب از شرقهای دور ، از قله های بلند پربرف سر کشیدند و به دشتها و جنگل ها و مرغزار ها به تندی دویدند او هم مثل دیگران از ذرات پر انرژی منافر گشت ، کمی جیبید ، چشمانش زاده و سه بار به رسم آزمایش باز و بسته کرد . دیگر خوابش بریده بود ، چندین سرفه بیسم را به آغوش فضا سپرد . اندکی ساکت ماند . غفلتا از جا بلند شد . با کشیدن خمیازه بی طرانی کسالت خواشیش را دور ساخت باز هم و باز هم سرفه کرد ، در آخر خلقتش را تنگی گرفت . چار اطراف چشم چرانی کرده



چیزهایی را با خود زمزمه نمود و آنوقت سر برتر از گلشنه کلاه گل دوزی بی مستعملش را به سر گذاشت . لنگی بی تولید اش را دقایقانه دور آن پیچید . بالا پوش نیم تنه بی اش را پوشید . اسباب و آذوقه خود چیش را بیکایک و رانداز کرد . با استفاده از محتویات قطعی نصواری دهنش را تلخ ساخت با کشیدن نفس عمیقی تناب خود چیش را به شانه زد . چپ کپنه و چرخیده دو ماگوش را بی تفاوت به شانه راستش حواله کرد و کشال ، کشال درست مثل چندین روز گذشته راه سفرش را در پیش گرفت .

سفرش طولانی به نظر میرسید و هیچ معلوم نبود که راه باریک بین جنگل و پایانی باشد و خیلی هم خسته کننده . در طول راه او از چندین دشت گذشت ، بارها دریاچه های خورد و بزرگ زیادی را پشت سر گذاشت و به سنگلاخها رسیده و از آنسی نیم روز گذشته را تا حالا در جنگل بود . جنگلی مملو از درختهای سنجید و وحشی و دلدلزارها ، دریاها و دریاچه های نیلی رنگ با فرش سنگیل و سنگریزه ها .

— مردک بی بته ته خاکت کتم . تناته خه ناخش نیسی . بتی بده بلانمی زنه بچه مردنی ته پیش داکتومی بروی . منو کوسرمه دکورستان تقی که پرتافتی .

اگر ا هوانیمه آفتابی می بود . ابر های سفید و خاکستری رنگ کمتی می باراند و آنهم نم ، نم و فطره ، فطره . ولی فقط باد های تند و غیر منظم موسمی بی کرانه های آمو زمین آزارش میداد و غالبا هم احساس این تکلیف وقتی زیاد میشد که او در قسمت انبوهتر جنگل میبود و خارها و نی های باد ترخم و بیج میخوردند و حتما هم چراغات خورد و خورتر تازه ای در فبال داشتند .

او از سالها به اینسو مریض نبود و خودش هم خوبتر از دیگران اینرا میدانست با وجود آن درین اواخر مریض زیاد از سابق تن و روحش را سوهان میکرد . اغلبا نفسش را تنگی میکرد . قفسه بی سینه و شانه هایش دردمیکرد . تب گرم و شدید دور از انصاف از پیش میگرد . تمام فاصل بدنش یکنواخت سیخ میزدند . رنگش روز به روز زرد و زودتر شده میرفت . تا آنکه درین نزدیکیها سرفه های یکنواخت شدیدی از گذشته شیره تنش را به باد فدا میداد و رنگ زرد و خودش کمی به سیاهی متمایل شده بود و پوست تمام وجودش خشک و لکه دار می نمود و این تکلیف سخت لاغریش ساخته بود

با وجود همه ای اینها به این سادگی دلش نمیخواست بمرید میخواست زنده باشد . وقتی سرفه های ممتد تن گرم و تن داشت را به یک سوزش می آورد و وقت تن و روحش را به تجربه میگرفت و در نتیجه زود زود از پا در می میآورد و مجبور میشد کمی آرام بگیرد . درینوقت بادی روح اسفرد و میرفت مسئله را به ذهنش بشکل دیگری خبر میداد یعنی هم مرگ را بدانش می آورد . ولی ذهنش که در مورد کمتی می شنید اوقاتش را تلخ

بی که ممکن است از جا بلند میشد و بدون اینکه کمترین توجهی به سرفه ها و بایتن تب آلودش کرده باشد خود چیش را به شانه میزد و باز هم با همان تبسم ربایی به طرف هدفش حرکت میکرد مانند گیاهی که از زود ، زود می کشید و آرام و ساکت و هوش را کواته میساخت مثل همیشه و قتی که اندکی آرام میگرفت در افکار و ذهنش تخیلات قسم ماقسم گذشته ها و آینده

وقتی او از قریه اش به صوب نزدیکترین شهر برون مقدمه و تصمیم قبلی حرکت میکرد خانمش بایی حوصلگی بی زیادی در حالیکه اسباب و لوازم ساده ای فرمایشی بی او را مرتب میساخت ، کم کم شروع به نق نق کرد تا آنکه از خونسوری بی او زیاد تر از همیشه استفاده نموده موضوع را به طعنه و طعنه بازی کشاند . از خمی که به خانه او خانه به به خمی که زود زود میرفت ، دستک ، دستک میزد . ناسزا میگفت چادرش را زود ، زود مرتب میساخت با سیمای گرفته و غصیناک مسلسل تقیر قیافه میداد ابرو هایش را بی تنی قیاب بالا و پایین میکرد سیل پوچ و فحش را به آغوش بادی فرستاد اشیا و لوازم معرقخانه را بی تفاوت به بازی میگرفت یکی را با پا میزد

پرنده ها و حتی این جنگل بی سرو پا نه ، نه ابدامیکن نیست من یک انسان مریض تبسم و شاید هم صحتمند ترین مرد دنیا دلتا خلقش را تنگی میکرد ، سیمایش خشن میشد و با یکجهان تسلیست جبری و قهر آمیز توام با صرف قدرت و انرژی بی که ممکن است از جا بلند میشد و بدون اینکه کمترین توجهی به سرفه ها و بایتن تب آلودش کرده باشد خود چیش را به شانه میزد و باز هم با همان تبسم ربایی به طرف هدفش حرکت میکرد مانند گیاهی که از زود ، زود می کشید و آرام و ساکت و هوش را کواته میساخت مثل همیشه و قتی که اندکی آرام میگرفت در افکار و ذهنش تخیلات قسم ماقسم گذشته ها و آینده

اکثرا در اندیشه ها و تخیلاتش به گذشته ها میرفت . به گذشته های دور و دورتر ، وقتی او جوان بود . جوان قوی و صحتمند . سالها نیکه قیفه شخ جلد ترین اسپر باه او میدادند و او با غرور و اعتماد بالدرت و توان بازی با خنده بی تسخر آمیزی گره دستمال کروش را محکمتری زد و پابه رکاب می نهاد و با هلهله و شادمانی یکنواخت آشنایان و تماشاچیان یکجا وارد نبرد بزرگش میشد و هنوز تبصره های دوتفری و سه نفری چار اطراف تماشاچیان در مورد اتمام نمیشد که او دیگر در حالیکه موساله راستی بایکدست در قسمت قاش زین محکم گرفته و یک بقله با دست دیگر مسلسل لطمچین میزد ، دیگران

نوقت
نارود
حکوی
تلخ
اونا
میشد
ترسید
هم
وساه
های
سای
خیز

رایشت سرخود می دواند. درینوقت دیگر
تصوره و صحبت های تماشایان در مورد او
قطع میشد و از هر سواد و هدیه و تحسین
ها را نثارش میکردند بعضی ها بسوی او
می دویدند بعضی هانیم خیز میشدند و از هر
طرف از صفوف تماشا جیان صداها بلند میشد که
مگفتند :

... شیرین است، شیرین پهلوان است،
شیرین ! آفرین ، آفرین ...
سرو صدا و آوازه چه اندازی اوبه خدی
بود که هر کس حتی در ولایات مجاور خانها
و اربابها عقیش کسی می فرسایند و حتی
حق الزحمه پیشکش می میدادند تا باشد که

شرق به حرکت بودند . باد ملایم و مهای هم
تند بالاجات و شتاب بدون دانستن خط السیر
منظم میوزید . هنوز چاشت روز به شمسار
میرفت که شیرین زیر درختان انبوه سنجید
و حتی ایستاد و برای چندمین بار خواست
دش را راست کند . او ایستاد و اگر د و جای
مروط و نیمه آفتابی ای را که در چند قدمی آن
دریاچه کم عرضی جریان داشت انتخاب و
خود جیش را به زمین گذاشت . هنوز تصمیم
فاطمی در مورد نداشت که اشتیاقش او را
واداشت تا سری به خو جیش بزند و اندکی
بعد یک تکه نان چندین روزه را از دستمال
بین آن برداشت . باقیمانده ها پس گره زد



اسپهباشان با سواری بی سوارکار ماهری
چون شیرین شهبازیانهای خاص وعام کردند.
درست مثل اینبار اغلبا تسلسل اندیشه
هایش را سرفه های بهم میزاین سرفه های
لعتی ونه ماندنی ورنج آور .
هنوز راه زیادی تا شش بود . قرص زوین

آفتاب چندین نیزه بالا رفته و آسمانهای طلایی بی
آن هر دم لحظه به لحظه گرم و گرمتر میشد،
بهار گذشته بود و هنوز از تابستان تموز خبری
نبود . دستها و جنگل ها و بوته ها و درختها و نیزار
ها اکثر اجامه سبز به تن داشتند . آب های
سفید و نازک با جامه های آبی رنگ خفیف در آن
بلندیا بروی آسمان نیلی کمک، کمک از
جانب گرانه های آتوبه طرف کوه های دور

و یک گلوله کمی بزرگتر پیاورا نیز انتخاب
و به سوی دریاچه رفت . دقایقی بعد بپاش
را یکی دوبار رسید و بعد از آنکه چندین بار
سرفه های پرسرو صدا و پیهم کرد از کنار
دریاچه برخاست و بجای اصلی اش بازگشت.
چار اطراف خود را دقیقانه از نظر گذراند . غفلت
در دشت قدس های سینه، شانه ها حتی تمام
ساختن و چو دس که اکثرا فقط فقط لحظاتی
رهایش میکرد سخت تکانش داد. درست
مثل مار تیر خورده بهم پیچید . از سیمای
بی خون و خشم گیش شعله های نفرت زبانه
کشید و به خور جیش تکیه زد. باز و باز هم
سرفه کرد . و در آخر خون غلیظ و سیاه رنگ
به زمین انداخت . بقایای خون تف شده

دهش را با لالاب خشمکیده دهش یکجابه معه
از چندین قریه و کسولای جویه، جویه بنای
پیلایه و سواره آمده بودند و هنوز هم آدمها
و اطلال از هر طرف کشان، کشان خود را با
ستاب و عجله به تماشا میروسانند .
شیرین پهلوان قبل از شروع جریان
اسپش را از قوره همکاران کشید، قهچین
محکم به ساق راستش کوبید و کمی دور
از اجتماع پر هیبت فاصله گرفت و دورتر
آنجا در قسمت شرق میدان ایستاد و از
اسپش پیاده شد تنگ اسپش را دوباره از نو
محکمتر بست . زین، لکام، تسه های
رکاب ... همه را یکایک از نظر گذراند و
در حالیکه قهچین را در دهش محکم گرفته
بود دستمال کمرش را باز و نوازش کنان
ساقها، پاها، گردن و پیشانی بی اسپش را
که لکه ها و اذغهای بی شجاری به آنپاش
بود و هر یک آن از ماجرا و حوادث دور و
نزدیکی حکایه میکرد یا کرد . دستمال
کمرش را از نو محکم بست و آستین های قافه اش
را دقیقانه قات کرد .

و وقتی هم در آئینه قطعی نصو ارش به
چهره اش خیره گشت با اندکی تفاوت چهره بی
بارش جرگه ماش و برنج، ابرو های بهم
نزدیک و بی تناسب رخسارهای لاغر و سیاه رنگ
مملو از لکه ها، لبان خشک و ترکیده، بینی بی
باسور اخپای کمی از اندازه بزرگتر و پیشانی بی
مملو از خطوط موازی و عرق رانی ... بلی
او یکایک چهره اش را از نظر می گذراند که
چشمش به قسمت نرمی بینی گوش راستش که
روزگاری در بز کشی اسب دیوانه صفت رقیبش
آنرا خورده بود افتاد . اندکی به آن خیره ماند .
و سه بار با دست بیگارش آن را لمس کرد
و آنوقت و باز هم مثل گذشته ها در اندیشه های
گذشته های دور غرق شد گذشته ها تکیه حالا
دیگر خیلی ها فاصله داشتند به گذشته های
رفت که در آن وقت او را شیرین پهلوان صدا
میکردند ... هر چه خواست تخیلات آنوقت را
بیکار دیگر در ذهنش زنده کند، از اسب سواری
هایش از پهلوانپاش ... ولی دیگر دیس
شده بود و غالباً هم فراموش . دوسه بار
شماش را بخاطر یاد آوری خاطرات گذشته
باز و بسته کرد ولی سودی نبخشید و در آخر
خللش سخت تنگی گرفت و فقط دوین وقت
چشمش را بدادش رسیدند و قطرات پیهم
آنها چون دانه های مروارید یکسره از
گسستن تار لاکت چندین حلقه بی به یک
بارگی بریزد از قسمت زاویه های نزدیک
بینی بی تناسب غلظت گرفت و با عرق
های رخسارش یکجا در کوه های ریش کشیش
ناپدید شدند .

لحظه ها گذشت و دقایق رد شدند و او همانطور
با ذهنش با هستی اش با شرایط اش با احساسات
نامیدوبی مایه اش بالاخره با قلب لبریز از درد
ها ورنج پاشش درگیر و دار بود که عثان عالم
رویا و خیال بیداری از دستش گریخت و بدست
زمنه های بی پایه خواب افاد و دیگر بیدار
نبود .

شیرین در خواب درست مانند عالم رویا
و نیمه بیداری در ارتباط با حوادث گذشته ها
یکی از روزهای پرمعجرای زندگی اش را
یکبار دیگر در ذهنش جان بخشید و خود را
باسب بنام قره تاش یک جا در صحنه
یک روز نمناکیافت که روی آسمان را ابرهای
تیره گرفته بود . در روی زمین بعضی جاها
کمک کمک برف سفید ی میزد و در دامنه
کوه های دور که پوشیده از یخ بودند لکه
های سیاه دیده میشد، و پرند های موسومی
زمستان خل، خیل در ارتفاعات بلند و پایین
باتندی و عجله اینطرف و آنطرف عقب دانه ها
سرگردان بودند .
و نزدیک مردها، شیشه های پیهم اسپس ،
صدای پای آدمها، اطفال و اسپس نعره
های ممتد خورا که فروشان ، ترق و ترق
یکنواخت رکابها یکجا با آواز های بی تکلف
لججیا و فریادهای بی تامل سبکی و لگزد ...
بلی اینها همه شرایط و زمینه های آنروز
بودند و انگیزه آنهم عروسی بی پسری یکی
از خانان صاحب القدران مرزبوم و بزگشی بی
با عظمت و پرشکوهِ در جریان بود ... چنانکه

و وقتی دید که دیگر کاری نیست که انجام
بدهد با همان تبسم قهرمانانه ولی اینبار با
سیمای آلوده به خشم به گردن اسپش نزدیکتر
شد و در گوشش با کلمات کنده ، کنده گفت :
- قره تاش !! اندیوال خرت کردی !...
اینومی دانه که تو عیوخت گهای مژبه زمین
نه می پرتاوی، مه اینو بیرگی می دانه . مگر
ایوام بایدس بیوکل بقی ...
شیرین رویش را به طرف انبوه مردم کشان
اندکی ساکت شد و بعد از آنکه تر از گذشته
در گوش مخاطبش ادامه داد :
- ای مردم، ای اسپس و چونندازی پلوان
پلوان ... ای خرتی کاتمان ای سیلیبنا ...
همه اینها به خاطر ای که اینجا جای دور،
دو آدم تاختانگاه حال ناز و برشان مه و
تره تماشا کن ووخیکه شوبه خانه شان برن
دباری نه وودیدگی روزینه شان خنده ها
کنن .

و درین وقت شیرین در حالیکه خواهشانه
گردن اسپش را نوازش میداد دهش را به
قره تاش نزدیکتر ساخت و با لحن جدی ولی
آرام قاطعانه گفت :
- مگر مه اینومی خایم که تنای دده ام
بری بار آخر، آخر مثل دقای دبه آخر، لاف
خانه ببرم و به بی احمق ایشام بتم که شیرین
اگه بغایه ارجی ای وسش پورس ... و ددیه
می فلی چی می کم ؟
و قره تاش که در مقابل سوال میمی قرار
گرفته بود، گوش پاشش را راست نمود و گردش
را به رسم توافق دوسه بار بالا و پایین کرد . اما
دست راستش چندین بار پیهم زمین را خاراند
و شیشه کوتاهی کشید تا آنکه آرام گرفت و
شیرین با سیمای اضطراب آلود و بی قراری
بادای جملات و کلمات کوتاهی منظورش را چنین
در گوشش افاده کرد :
- و دیه خیش و خیشوخت خات میشدیم
و دیه هجوخت تره قهچین فلی مجبوره رفتن
دقوره اسپس مرادی پلوان چوننداز نه خات
کدم ...
اینرا گفت : نصو ارش را انداخت و با لفتن
دعای خیر یکجابه رکاب زو سوس با کوبیدن
بقیه در صفحه ۵۷



غوره لنډې

ستا دچارگل په پرو غوغ شوم
وړوکی لوی شوم چوږمې نه شون پرهارونه
متادچارگل په پرو غوغ شوم
سړی سړی دیني می غی له پرهارونه

...

ستا دوصال باران که نه وای
ستا دیلتون لمبو به سوی زای غلوته
ستا دوصال په تمه بایم
که له بیلونه دی غېږشوم پرېشمه

دوطن میرمنی ته

وروردی خواری او مزدوری کووړه پلاره سره
تاپه مستی کښی ایل ولسکوه له یاره سره
موردی میچنی غرزوی خوروی منگی دکوی
ته سوره پیژوان غواپی دسرو ورو له هاره سره
ده غریبی خواره خواری کور کښی څه نه دی پاتی
مه کوه لوبی له درهم اوله دیناره سره
هلته دښځو په سر خاوری دوزناز میرمنی
ستا سروکاری تمام عصر سینگارو سره
عیش و عشرت دومره ډیر پرېږده دوطن میرمنی
مینه پیدا کړه دخپل کور له کسب وکاره سره
یوزره په لاس کښی ونیسه نور ورو نه مه خوروه
مناسب نه دی داخو یوه له دلداره سره
په سر اومال چه دوطن خدمت ته نه وی تیار
مه گوره هېڅ دهغو ځنگو له لږ پیاده سره
ورسره مه خنده ټکه ندی په خوارانو باندی
دناز خندا کړه دوطن له خدمتگاره سره

.....

وصیت

په راتلونکو ورځو کښی
چه زما دقبر شناختی
به جگو وښوونکښی پتی شی
که نړی وال زما په ښو او بدو
قضاوت وکړی، زه به چوپ یم

...

زه به دگېڅ آسمان ونه زښتم
اودښی دباد سوږ اسویلی به وانه ورم
زه به داسی گوتکی یم
لکه نور چه پس له ټولنه وی

...

خواوس چه ژوندی یم
ژده می گیري، چه څوک
هغه وخت ووايي
چه دی سړی دهتر دپاره
قلم به لاس کښی نیولی وه
ته دښهوت او شېرت ډپاره

آیا هېڅ څوک نشته چه داتشهادت ورکړی؟
خیر تو پرېږده چه زما یاد محو شی
«سپین دویسن»

د زلفوزولنی

تشنه لېږه آچام کله راځی
دوصال هغه ماښام ټله راځی
هغه مسته گل اندام کله راځی
هغه مېر او اکرام ټله راځی
خوشحالي به دانجام کله راځی
دسحر هغه پیغام کله راځی
دخوبانو په چا پام کله راځی
ماله ستا هغه مقام ټله راځی
خلاصی ماله کدی دام ټله راځی
بیله دی نه دی بل نام کله راځی
«گرامت شاه فولاد»

بی آرام لره آرام کله راځی
کله ورځ شی کله شپه شی عمر تیر شی
کله هر څه اطمینان می ورکړه ورکړو
خلق وایی په امید دنیا خوږی شی
ابتدا خو دهر درد دپاسه درد دی
چه شپه تیره شی نوسم سحر پیداشی
چه پری اور بلیری هغه څمکه تاوکه
په هر شی چه می نظر شی وایم ته یی
زولنی دتورو زلفو زحمت دی
روح او ساه یی دفولاد هېڅ نه پوهیږم

وصال

غمجن زده به می روښان لکه ماهتاب شی
کله خاندی کله قبر ټله په عتاب شی
کله یار اته وحشی زما په باب شی
کله سړمی په ورانه گڼیږدی په خواب شی
کله مخ راځی پټکا په حجاب شی
«مدح اله»

که ښکاره واته دلیر لکه آفتاب شی
دواړه زلفی بلو سوی زما په شونو شی
کله سړی شونډی چیچی راته په غابو شی
کله سړی شونډ چیچی راته په غابو شی
کله گوری راته خیر په قهله خاندی



ترانه

برون شپه ، دماښام وږمو زموږ له مخونو
سره لوبی کولی او د نويو غوږیدلو غوږیو
وږمه موسیږمونه دارسواوه
کوچنی مرغان چه خوږو آواز ونویي فضا ډکه
گېږوه ، په درانده خوب کښی تللرؤ
مگر سپرستا دپیغلتوب په اندازه ښکلانده
درلوده او هومره عطر پکښی نهؤ.
خلاندو ستورو ستا دسترگو په اندازه وږمه
نه خبرو له او زړونو ته یی ډیوه نه وروپښله.
زه ډیر ورو غږیدلم ، څکه چه هغه شپه
ډیره با ارزښته وه او زما روح غوښته چه
خپلی ډیره ښکلی ترانی له زړه سه
وباسی .

کله چه می په هغه شپه کښی آسمان
ډیر آرام او شین ولید اوله هغه سره می په
هغی شپه کښی آسمان ډیر آرام او شین ولید
اوله هغه سره می ستا ښکلا مقایسه کړه ، نومی
له ستورو سره وویل چه : ای ستورو زما په
محبوب باندی دپا خبره کړی ء
نو کله چه ستا په سترگو کښی ډوب شوم ،
ومی وایه :

ای زما محبوبی ! زړه می له خپلی ښتی
څخه روښانه کړه !

«یکتور هوگو»

د بیدیا گل

تنهایی کښی وایلدایم تشایایم
له چمن اوله باغونه آ آسمانیم
غمزیک دلیو نو اوخوانیمرگو
تل ډیره په هدیره او په پیداییم
دلیل دباغچی خیال راسره نشته
زه یو گل دلیونیو ددنیا یم
دچمن دگلونازدی په ملیار وی
زه خود رویه یی نیازه یی ږروا یم
هېڅ صحبت می دچمن دگلو نشی
دوحشی په شان ډیره په وچ صحرا یم
کله کله دښمن په اوښو ژبست کړم
کله کله بیا دزړه په وینو پایم
هرسیامی سترگی ډکی ویله اوښکو
خبرونه یم په ارمان دکدم سیام
فطرت راگل ډیر داغونه په څیگر کښی
دبهار تازه موسم کښی په ژپایم
پریشانی می بهار نقای خورنگو کښی
خودسره کتن له رویه تل رسوا یم
نهی غای شته په ورل نه په شملو کښی
دسپرو بادو په مخ کښی په شمایم
که تازه یمه که می اوی که رژ یم
خه چه وخت را باندی گاندی زه سلایم
په زړه سل رنگه داغونه په خوله خانایم
دوسته ! پوه زده دژوندون په تفاصایم
د دوسته



نوشته از : ام ایلیس

مترجم : نرو مند

چشم دیدن از کجاشد

آه سر شمعیه تعقیب اداره مرکزی نیو یارک آقای دان ویتلی قیافه گرفته اظهار داشت گاهی اوقات راستی به این عقیده می آیم که بهتر میبود بصورت مجرد زندگی میکردم. دان ویتلی درموتس خودنشنسته واز پشت سر. میکل نا تنسی داننده اینطور حرف میزد

موتس که از مامورین زیر دستش بود تسمی کرده اظهار داشت : شماوت... تارولین پنج ماه میشود که با هم ازدواج کرده اید... گذشته ازین من یک دوست حقوقدان دارم که در معاملات طلاق تخصص دارد ومن نمبر تلفون تانرا برای او میدهم تا با شما تماس بگیرد.

ویتلی از پشت شیشه عینک استخوانی بزرگش خیره بطرف راننده دید و گفت چه گفتی ؟

تو میخواهی به علت یک پر خورد کویک خانواده می بینا لادروا ج مرا در هم بریزی ؟

میکل نا تنس در پاسخ اظهار کرد : آقا من میخواستم صرف به شما کمک کرده باشم. در حالیکه صورت میکل نا تنس از شدت ترس مثل مرده سفید شده بود - پرسید: قربان به کجا می رویم ؟

ویتلی به صورت راننده اش زل زد. به هوارد الکترو نیک برو.

جوشا هوارد مالک این دستگاه آ نروز صبح نامه تهدید آمیزی یک نفر نا شناس دریافت داشته بود.

شرکت هو بارد الکترونیک در یک عمارت بزرگ واقع بود این عمارت بصورت عموم از شیشه های گرد و چو کات های تکی ساخته شده بود. دو تفسیر انیسکت تعقیب از مو تر شیان فرود آمده داخل عمارت رفتند.

چند لحظه بعد تر آنها در یکد فتر بزرگ در بلند ترین طبقه عمارت وارد شدند.

جوشا هو بارد از پشت یک میز بزرگ شیشه ای بر خاسته به آنها خوش آمدید گفت و اظهار داشت : خوب شبید که تشریف آوردید.

ویتلی گفتی که هو بارد مرد قد کوتاه با حرکات تند بود صورتش در چند حصه داغ داشت و در همین لحظه چشمها یش قدری ناراحت مینمود جو شا هو بار، در حالیکه به سوی میز کارش اشاره مینمود و گفت: مکتوب تهدید آمیزی که از آن بشما نوشته ام آنجا به روی میز کارم افتیده است.

ویتلی بکس دستی اشرا بر وی یک چوکی گذاشته سر آنرا باز کرد یک پسر را از آن بیرون آورده به کمک آن مکتوب را گرفت. یکورق کاغذ ارزان ببعوضه ص تاب با یک پتسل و حروف درشت چاپی نوشته بود.

میکل نا تنس از جو شا هو بارد پرسید: شما چه تصور میکنید ممکنست چه کسی این نامه را برایتان فرستاده باشد ؟

هو بارد سرش را تکانده جواب گفت من نسبت به هیچ کسی بدگمان نیستم... طبعاً دشمنان فراوان دارم. اما آنها از آن قماشانی نیستند که چنین نامه های تهدید آمیزی بمن بنویسند.

ویتلی مکتوب را به طرف کلکین اتا ق گرفته نزد دیکتر و فت و در رو شنید. آنرا مرود نمود. سپس از دهن کلکین برگشته مکتوب را در کنار پاکت آن گذاشت و گفت: میکل؟

مامور زیر دستش به روی نامه خم شد متن نامه ازینقرار بود:

(جی اچ)

(اگر شما خواهان سلامت نوا سیه جدا از هم تان هستید در آنصورت ما به مبلغ یکصد هزار دالر به تو تهای مستعمل از ۲۰ تا ۵۰ دالری احتیاج داریم تمام پول ها را در خریطه پستی انداخته امروز شام درست سر ساعت ۱۱ در گوشه کلا سن ۵۶ نارد راستی بیت بگذارید. پو لیس را خبر نکنید. شما زیر مراقبت شدید هستید اگر مطابق هدایت مامول نکنید بانواسه تان چی گو چک رفتار نا جوری خواهیم کرد پولیس نباید. خبر شود!)

میکل نا تنس زیر لب غمغم کرد پرسید چی کوچک کیست آقای هو بارد.

نواسه کمک است نام مکملش جنیسر میباشد هو بارد با انگشت ران به یک قطعه عکس که در چو کا تچرمی پوی میز کارش اشاره نمود. در تصویر خانم هو بارد دیده میشد همچنان یک پسر جوان بامو های سیاه و یک خانم سبزه رنگ درصورت پسر وجود داشتند.

این پسر جوان پسر هو بارد و آنخانم جوان عروس هو بارد بودند در پهلوی اینها یک چهره خندان دختر کوچک بود. جنیسر هواردن مشا هده میشد که بیش از ۱۰ سال عمر نداشت.

ویتلی اظهار داشت یک خانوادۀ فشنگ پسر شما میداند که ؟

پس از دریافت این نامه لعنتی فرود او را نزد خود فرا خواند او دو حال پایین منتظر است و متوجه شده که جنیسر امروز صبح به مکتب نرفته است ضمناً دو تراز کارگران فابریکه خود را پیر است منزل گذاشته ام البته این دو نفر تا وقتی که لازم باشد به یاسیانی و مراقبت از منزل ادامه خواهند داد.

ویتلی باز هم سوال کرد: خوب دیگر چه اقدامی کرده اید ؟

یکمقدار تابلیت گرفته ام تا فشارم را در حد اعتدال نگاه دارم. پس از آن به شما تلفون کرده جریان را به اطلاع تان رسانم. شما به تهدید کننده را توسط پوسته

کرفته ام... تصور میکنم یکی از مستخدمین این نامه را بمن ارسال کرده است یا غالباً در سابق به چنین مامورینی اشتغال داشته ام. هرچه این طرز تقریبی بسیار از عقل بدورمی آید ولی پیر حال از امکان بعید نیست.

میکل نا تنس به صورت هو بارد خیره شد شما چگونه به این فکر افتادید ؟

برای اینکه در منزل مرا چی - اچ می نامند از جانب دیگر مستخدمین و خدمتکاران هایدانند که من نواسه ام جنیسر را دوست میدارم. آری مانند دیوانه های او علاقمندم اما به هیچوجه حاضر نیستم یکصد هزار دالر به تهدید کنندگان بپردازم. زیرا اگر امروز یکصد هزار دالر به هم فرود آنها دو صد هزار مطالبه خواهند کرد و لپدا پتسر خواهد بود که جنیسر گو چک تحت مراقبت محافظین قرار داشته باشد.

پسر و عروس شما با این نظر شما موافقت دارند ؟

هو بارد مثل آنکه از هوش در آن لحظه بجای دیگری بند باشد پاسخ داد: چه فرمودید ؟ آره. آری البته هر چه من تجویز کنم آنها بدون چون و چرا از آن متابعت می نمایند.

ویتلی و میکل نا تنس نگاه می نمودند و بینشان ردوبدل کردند. سپس ویتلی نا بالغن بی اعتنا بی اظهار داشت: مامکتوب و پاکت آنرا با خود می بریم تا در لاپور اتود بدقت مورد تحلیل قرار گیرد.

هو بارد نا بالغن تانرا می فریاد زد: اما بجالتا نمیتوانید بمن چیزی بگویید منظورم اینست که چنین اتفاقا ها برای شما یک موضوع عادی و روز مره میباشد.

ویتلی پاسخ داد: طبعاً بعضی حقایق از روی مکتوب بمن مشکوف شده است.

هو بارد به آن دو کی هابی واکه مقابل میز کارش قرار داشت نشان داده گفت بفرمایید بنشینید. من به نشینان حرفهای شما حاضریم.

ویتلی به مکتوب و پاکت آن به روی میز نگاه می انداخته گفت: دیشب در ساعت ۱۰ این نامه پست شده است. آدرس پشت پاکت با پتسل نیم سخت نوشته شده غالباً متن نامه هم با پتسل قلم پتسل تحریر یافته است کاغذ و پاکت آن از جنس ارزان بوده در هر دو گان پیدا می شود.

هو بارد لبخندی زد: ششم متوجه عین مطلب شده ام و از جانب دیگر نویسنده نامه دارای حد اقل سواد میباشد زیرا از شیوه نگارش به این مطلب نیز بی خبر ده ام.

ویتلی پاسخ داد: من کاملاً خلاف نظر شما هستم و تصور میکنم نویسنده نامه بهترین سرواد را در حد طبعاً او کوشیده است سو قفا هم را با نوشته خود به بار بیاورد اما چندان اشتباه

ویتلی بکس دستی اشرا بر وی یک چوکی گذاشته سر آنرا باز کرد یک پسر را از آن بیرون آورده به کمک آن مکتوب را گرفت. یکورق کاغذ ارزان ببعوضه ص تاب با یک پتسل و حروف درشت چاپی نوشته بود.

را مرکب شده است پوز گترین سبوز ۱ و اینست که کلمه (جدا از هم) را از لحاظ املا صحیح نوشته حتی بسیاری از مردم که تحصیلات متوسط دارند هنگام نوشتن کلمه (زده پارت) الف وسطی را نمی نویسند در عوض الف با (ی) می نویسند. علاوه بر این تا من نامه از لحاظ سبک نگارش بختگی و محکمگی کافی دارد که نوشتن آن بدین اسلوب از اشخاص بیسواد ساخته نیست. البته خوش خط نمی باشد زیرا نویسنده در نامه از حروف کلان استفاده کرده است و مخصوصاً سعی نموده هنگام نوشتن میلان چپ نو یسی را رعایت نکند. حال آنکه در شرایط عادی طرز نگارش حروف را پهلوی هم میگذارد گدشته ازین دستکش های و ابوری بدست داشتند است.

هو بارد فریاد زد: چه گفتید ؟ بشمیان لعنت این مطلب را از کجا دانستید ؟

ویتلی را ببینید شما می توانید، لکه پتسل را در گوشه چپ کاغذ ملاحظه کنید. مانند نشان انگشت معلوم میشود اما اصلاً نشان انگشت نیست بلکه چپ یک دستکش را بر می باشد معمولاً یکتو ع دستکش های و ابوری را در بازار عرضه میکنند که در حصه نوک انگشتها لثه های نازکی دارد تا دستکش در اتای گرفتار درست کار بدهد.

ویتلی برای تغییر دادن موضوع دست درجیب برده قو تی سگرتش را بیرون آورد و جو شا هو بارد با سرعت عمل سگرت لایتنر طلایی را که در سر میز قرار داشت برای روشن کردن سگرت او پیش آورد ویتلی به حرفهای بشی ادا مه داد: و بعد این لکه های کوچک بروی کاغذ که ما نشاند و اتر مارک معلوم میشود. من از دیدن آن به این عقیده هستم که آنها چاق قطرات عرقی می باشد که از سرو صورت شخص تم آید. کندنه بروی کاغذ ریخته است. دست موقت نوشتن نامه دانه های عرق از پتسلانی

نویسنده نامه از نوع آدم های عصبی باید باشد حالت عصبانیت نویسنده حتی از طرز نوشتن حروف و کلمات نیز پیدا است. زیرا با تدریج از طرف چپ بطرف راست میلان خطوط نوشته واضح دیده میشود. هو بارد پس از شنیدن توضیحات ویتلی گفت: (همه گفته های شما خوب است اما نتیجه تشریحات شما چه باید باشد ؟ میکل نا تنس پاسخ داد: (اگر همه نگویند که حدس من نیز نمیکند از نظرات عر چ باشد، از روی آن می توان دلایل انوار حتی گروپ خون نویسنده نامه را تثبیت کرد. حتی از لحاظ دهانی که تکت پستی چسبانیده شده مشود گروپ خون را تثبیت نمود. ویتلی ادامه داد: علاوه بر این میتوان بقوی

بقیه در صفحه ۵۹

رقص و آواز در دامان

ترجمه از مجله بلغاری - بلغاریا

مترجم: سید عبدالله - عنبری
در کشور باستانی بلغاریا و در دامان سر سبز و شاداب کوه های پیرین مناظر زیبای طبیعی که از هر حیث دوست داشتنی و در خور توصیف است وجود دارد. کوه های مشهور و معروف این کشور عبارت اند از سلسله کوه های ریلا-رودوپا و برین که در زمره کوه های مذکور پیرین از نقطه نظر داشتن منابع طبیعی از قبیل چشمه های آب صاف و معدنی و اشجار منیر و غیر منیر ، فیاض ترین آنها بشمار میرود این کوه با عظمت و زیبا که همیشه قله آن از برف پوشیده بنظر میرسد امداد و حصص وسطی این صرف سال دوماه زمستان است و بس و لی در طول ده ماه در یکسال هوای سر سبز و شاداب میباشد باین معنی سالانه ده ماه درینجا فصل زیبای بهار جلوه گری دارد و رنگ زردی خزان در آن بمشاهده نمیرسد . در دامان و نشیب های این کوه معروف تقریباً به تعداد ده ها قصبه و صد ها قریه جات خورد و بزرگ جا دارد و تعداد زیاد مردم مسکونه آن بوده و در آنجا امرار حیات دارند. باشند -

گان این کوه باشکوه و با عظمت اعم از زن و مرد پسران و دختران که همه از نعم صحت و سلامت جسمی و روحی بر خور دارند با نشاط و خوش و خندان بنظر میرسد. درعین حال اکثر باشندگان آن خاصاً دختران و پسران خیلی کار کن و زحمت کش میباشد و اکثر زراعت پیشه بوده و بما لدا ری اشتغال دارند اوقات فراغت شان از کار به آواز خوانی و سرود ورقص میگذرد تخمین بیشتر جوانان شان از مزایای هنر ورقص و موسیقی به اندازه کافی بهره ور بوده و قسماً فوقتاً بصورت دسته جمعی انسامل ورقص و سرود پرپا میکنند و در دامان کوه پیرین ، به آواز خوانی و ورقص و سرود میپردازند و باین ترتیب اوقات فراغت را به خوشی و سرور و شور و شفع میگذرانند. مزید بر آن روز هائی خاصی دارند که میله میکنند و آنروز ها را تجلیل مینمایند روزی خاصی که دارند بنام ، انسامل جوانان ، یاد میشود

که این روز را با مراسم خاص و خارق العاده تجلیل و تجسید میکنند و بیاس موجودیت آنها منابع سرشار طبیعی که دست پرفیض طبیعت بر ایشان ارزانی داشته است جشن میگیرند و از آن با گرمجوشی و سرور استقبال مینمایند .

دختران و پسران جوان در حالیکه البسه فولکلور یا بنا بتن میکنند این کوه است که توام با خیالات و تصورات شاعرانه یکجا گردیده و بوجود آمده است . چنینیکه



زوتون



کوه‌های پیرین



شوروی بولیند ، چوسلا واکیا ،
هنگری و یوگو سلاوی نمایشات
هنری دلچسپ و پرازنده اجراء
ده اند که مورد تحسین و تمجید
مساگران و بیننده گان قرار
گرفته و جایز گونا گونی بدست
آورده اند . خواندنهاشان همه
مسحور کننده و دلکش ، رقص
هایشان همه دلفریب و مهیج است .

نداشته و هنر نمائی های خویش
اخراج از کوه پیرین به دیگر جاها
عم به معرض نمایش قرار داده اند .
دسته هنر مندان رقص و موسیقی
این کوه نمایشات جالبیکه معرف
هم و رواج و ثقافت کوهستانی
سمان میباشد ، چندین نما یشت
هری در اکثر ممالك جهان به
صحنه نمایش آورده اند چنانچه
دسته مذکور در هند - اتحاد

هنر مندان گوش فرامیدهد و یا
بیننده رقص و پایکوبی دختران
و پسران جوان این سرزمین
کوهستانی را بچشم سر می بینند ،
طوری می پندارند که گویی
به رگهای وجود این کوه روح زنده
دمیده همه چیز در جنبش و همه
چیز حرف میزند . هنر نمائی ورقص
و سرود جوانان این کوه تنهامنحص
به دامان نبوده بلکه با از آن فرانس



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

در جواب یک دوست

النجومی صحیح» بدو معنی کاذب و صادق است زیرا مقصود از نجوم اگر هیأت باشد احکام آن مبنای علمی دارد و اگر احکام نجوم باشد فضیله و همی است زیرا مبنای علم احکام نجوم اوهم مردم است و درین اصول ثابت میکند که کواکب اصلا در افعال انسان تأثیرات غیرطبیعی ندارد .

۲- در مورد نشر مرتب و مسلسل فرهنگ اصطلاحات نجومی قبلا در یکی از شماره های مجله وجه اعتدال نویسنده آن منتشر شده است که چون قرار است بصورت کتاب نشر شود و محتاج مرور ثانوی میباشد ، عجله قسمتها یی بدون ترتیب از آن در مجله درج میگردد (در همین شماره نیز قسمتی از آن درج شده است) .

۳- اسطرلاب ظاهرآ از مخترعات یونانیان باستانی بود یعنی قبل از ظهور دین مقدس اسلام ، اسطرلاب در میان ریاضی دانان وجود داشته است اما نخستین دانشمند مسلمانی که اسطرلاب ساخته است ، ابواسحق ابراهیم بن حبیب بن سلیمان فزاری از منجمان عصر منصور عباسی بوده که ذو کتاب نیز درباره طرز استفاده از اسطرلاب نوشته بوده کی بنا م کتاب العمل بالا- سطرلاب المسطح و دیگری بنام کتاب العمل بالا سطرلاب وهو دات الحلق و باید دانست که کتاب اولی از طرز استفاده از اسطرلاب مسطح که نوعی از اسطرلاب است و در آن تصویر کره سماوی با خطوط و دایره نقش میشود ، بحث مینماید و کتاب دومی راجع به طرز استفاده از اسطرلاب دات الحلق است که از هفت حلقه فلزی سوار شده بر یکدیگر تشکیل میشود .

استعمال نمایم و هرگز البیرونی نگوییم و نویسیم تا غلطی که از تقلید مستشرقان سر چشمه گرفته و رایج شده است ، بیشتر از یں دوام نماند .

خوب اکنون به اصل مطلب باز گردیم :
کتاب مایصح و مالا یصح من احکام النجوم ، بنابر تحقیقاتی که استاد فقید بدیع الزمان فروزا نقل نموده و عین عبارات وی در صفحه ۹۰۶ لغت نامه دهخدا نقل شده است : «رساله ایست که (فارابی) آنرا بخواهش ابراهیم بن عبد الله بغدادی که از فضلاء قرن چهارم و ریاضیین بوده است و با ابونصر در باب صحت احکام نجوم بحثها داشته تألیف کرده است و در ساله را همین ابراهیم بن عبد الله روایت کرده است .

درین رساله ابونصر سی اصل وضع کرده و بآخر بطلان احکام نجوم را نتیجه گرفته است و این اصول بحسب ظاهر با یکدیگر پیوسته و مربوط نیست لیکن پس از وقت معلوم میشود که ارتباط منطقی آنها از نظر ابونصر محو نشده و قضایا را با اختصار یکدیگر مربوط کرده است مثل اینکه از اولین مساله که ظاهرآ با اصل سوال هیچ رابطه نداشته ابونصر قوانین مرتب را تا نتیجه دیده و بدین جهت اصل اول را وضع کرده است ، نتیجه این اصول اینست که قضیه «الحکم

اینک پاسخ پرسنده محترم :
۱- عده زیادی از دانشمندان در ابطال احکام نجومی سخن گفته یا کتابی تألیف کرده اند و من در اینجا یکی از آنان را نام میبرم که یقین دارم شما نیز برای وی احترام فراوان قائل هستید و او معلم ثانی ابونصر فارابی است که کتابی بنام «مایصح و مالا یصح من احکام النجوم» نوشته است ولی اجازه بدهید قبل از آنکه راجع به کتاب مزبور بحث کنیم ، یک نکته قابل ملاحظه و در خورا عتنا را باطلاع شما برسانم و آن اینست که نسبت دانشمندان بزرگ وطن ابور یحان را باید بیرونی خواند و نوشت ، نه البیرونی ، زیرا این الف و لامی که برسر کلمه بیرونی افزوده اند ، تقلید بی موجهی از بعضی مستشرقان است که شرح حال ابور یحان را از منابع عربی گرفته اند بهمان صورت در نوشته های خود نقل نموده اند ، و نه هر کسی میداند که ابور یحان دانشمندی از خراسان بوده است نه عرب تا ذر نسبت او الف و لامی افزوده شود .

ماو شما همانطور که بخود حق نمیدهیم که نام دیگر بزرگان وطن را مثلا عنصری یا فرخی یا اسفزاری یا جامی را بصورت العنصری ، الفرخی ، الاسفزاری والجامی یاد کنیم ذو مورد بیرونی هم لازم است که این کلمه را بشکل صحیح آن که بدون تردید فاقد الف و لام میباشد

اگر چه حق آن بود که دنباله بحث دو باره شاعران ستاره شناس خراسان که از دوسه شماره پیش آغاز یافته است درین صفحه نیز معقوب میشد ولی وصول یک نامه لطف آمیز از دوستی ناشناس بنام محمد محسن فقیر از ولسوالی آقچه که بامهربانی و تواضعی که خاصه اهل فضل است ، نویسنده این سطور را تشویق نموده اند سبب شد که عجله رشته آن بحث را قطع کرده قبلا به پاسخ وتو ضیح درپاره بعضی مطالب مسطور در شماره های گذشته که نظر دقت ایشان را بخود جلب نموده است بپردازم زیرا شاعلی فقیر خواسته اند تا جواب سوالات ذیل را بنویسیم و اینست خلاصه سوالات ایشان :

۱- شما که اصرار دارید بسی اساس بودن احکام نجومی را اعلان کنید ، آیا بجز ابور یحان البیرونی دانشمند شهیر وطن که گا ها کمی کلمات او را در باب بطلان احکام نجومی نقل کرده اید دانشمند بزرگ دیگری را هم می توانید نشان بدهید که با احکام نجومی مخالف باشد و یا چیزی در ابطال آن نوشته باشد ؟

۲- چرا فرهنگ اصطلاحات نجومی را که مطالب آموزنده دارد بصورت مسلسل نشر نمیکنید ؟

۳- آیا راست است که اسطرلاب از اختراعات اعراب است ؟

سید حسن اشرف

دیگر از شعرای آگاه به مسائل نجومی سید اشرف الدین ابو محمد حسن بن محمد حسینی غز نوی مشهور به سید حسن غز نوی و اشرف از شعرای نامدار اواسط قرن ششم هجری و معاصر حکیم بزرگ سنائی غز نوی است که ظاهراً در سال ۵۵۶ در غزنی وفات یافته است.

سید حسن در اشعار خود وصف اختران و کواکب را به شیوه‌ای که نجوم در کمال فصاحت بیان کرده است که از آنجمله در قصیده‌ای که سرایا سوگند است (قسمیه) ابیات ذیل را آورده است:

بدان خدای که هر روز در حقیقت آن نموده روشن چون آفتاب صد برهان درین دوازده منظر هزار شمع افروخت که تابه صبح قیامت همی بود تابان

ز حل:

نشانه پیری در نزد خانه هفتم کزوست هر چه که بوده است در همه مشتری:

سپرد صدر ششم رابه قاضی عادل که یک نهال قلم اوست چشمه حیوان مریخ:

نقابت صف پنجم به پهلوانی داد که آب و آتش در تیغ او کنند قران آفتاب:

خجسته تخت چهارم به نیری آراست که روشن است بدو ذبده زمین و زمان زهره:

طرب سرای سلیم رابه خوشنواپی داد کزوست عالم بر طوطی شکرستان عطارد:

درین رواق دوم کائبی پدید آورد که نقش خامه او هست حلیه دیوان

فرهنگ اصطلاحات نجومی

اتصال طبع:

بودن دو کوكب هردو در يك زمن در خانه شرف یا هبوط خود است مانند اینکه در ساعت معینی از روز یا شب زهره در بیست و هفتمین درجه حوت (خانه شرف زهره) و مریخ در بیست و هفتمین درجه جدی (خانه شرف مریخ) باشند و یا عطارد در پانزدهمین درجه حوت (خانه هبوط عطارد) و مشتری در پانزدهمین درجه جدی (خانه هبوط مشتری) باشند که درین وقت میان زهره و مریخ اتصال طبع است همچنان میان عطارد و مشتری اتصال طبع است.

اتصال عرض:

دوری دو کوكب در يك وقت به اندازه مساوی از منطقه البروج هردو در جهت شمال یا جنوب و یا یکی در جهت شمال و دیگری در جهت جنوب عبارت دیگر وقتی که دو کوكب دارای يك درجه عرض باشند خواه هر دو در يك جهت خواه در دو جهت باشند.

اتصال محل:

بودن دو کوكب هر دو يك زمان در خانه های خود مثل بودن مشتری در قوس و زهره در ثور در يك وقت که گویند میان زهره و مشتری اتصال محل است.

اتصال یا اتصال مطلق:

نظر کواکب با یکدیگر و آن بر پنج قسم است: مقابله، مقارنه، سلیت، تزییع و تسدیس

اتصال ایمن:

اتصال بر توالی بروج است مانند اینکه قمر در پنجمین درجه حمل و زحل در پنجمین درجه سرطان باشد که در این وقت اتصال بر بیع بانظر تر بیع میان قمر و زحل می باشد.

اتصال ایسر:

اتصال بر خلاف توالی بروج است یعنی از جهت معکوس ترتیب بروج را اعتبار دهند مانند اینکه قمر در پنجمین درجه حمل و زحل در پنجمین درجه جدی باشد که درین وقت اتصال تزییع یا نظر تزییع میان قمر و زحل می باشد ولی برخلاف توالی بروج.

اتصال به جرم:

مقارنه دوسیاره یا بیشتر در يك بروج

اتصال به شعاع:

مقابله یا تثلیث یا تزییع یا تسدیس دو کوكب

اتصال تمام:

اتصال دو کوكب در يك دقیقه فلکی مانند اتصال قمر و زحل در وقتی که قمر در دقیقه معینی از درجه معینی از حمل و زحل در همان دقیقه و همان درجه از میزان باشد.

قمر:

زهر گلشن اول گزید صبا غی کزوست لاله و گل سرخ روی در بستان بطوریکه ملاحظه می فرمایید در ابیات فوق نعوت و اوصاف هر کوكب همان چیز است که منجمان عقیده دارند و مثلاً مریخ را ستاره جنگجویان یا زهره را ستاره را مشگران می پندارند، صباغی قمر هم بر اساس نظریه مشهور رست که رنگ گلهامیوه ها را از پر تو نور ماه میدانستند، مختاری غز نوی هم با استفاده از همان نظر یر گفته است: شکفتم آید سخت از دو روی سیب دو رنگ

شکفت باشد لاشک دو روی ذریک سر قمر به نیمی از او رنگ داد چونان داد

که او نمود چو یک نیمه منکشف ز قمر

این کلیشه را در حالی که روی شما بطرف شمال باشد طوری بالای سر بگیرید که طرف نوشته در آن بسمت زمین باشد، باین نقشه وضع و محل ستارگان در اوایل شبهای ماه جوزا در آسمان دیده میشود.



داستان درد

سناریواز : شرف رشیدوف

سوزه از : ابوالمعانی پیدل

و . ویتکو ویچ

ترجمه از : ع.ح. اونگوت

تا اینجا داستان

مودن جوان زیبایی هنر مند بادیدن تصویر کامدی - رقصه زیبای سرای، عاشق بیقرار او میگردود در جستجوی راه سر ز مین دور دست نا شناخته را در پیش میگردو پس از عبور از مرز یخ - سر زمین ارباب انواع ، به پایتخت فرمانروا هند میرسد و در حضور فرمانروا و مهمانانی که از هفت اقلیم دعوت شده اند با تنبور سحر آمیز مسیر آید .

فرمانروا مودن را بجرم اینکه گلویند گرانبهای او را در پای رقصه می افکند ، از مزر مملکت بیرون میراند و دستور میدهد تا تنبور را بشکنند و در خاکش مدفون سازند . با شکستن تنبور سحر آمیز خوشی نشاط از جهان رخت می بندد و از هیچ سازی صدا بر نمیخیزد .

مودن روز گاران زیادی در پای درخت اسرار آمیز میگزارد و بیاد کامدی مینالد . مرغان درخت و آهوان صحرا باوی هما واز میشوند ، تا اینکه گروهی از نقاشان و نوازندگان یکمکشی میشتابند . فرمانروا از اندوه و تأثر زیاد بستوه می آید و به کامدی امر می کند تا در صدای طبل برقصد ، مگر او از رقصیدن خو دداری می ورزد و نمیخواهد از عشق خود نسبت به مودن صرف نظر کند فرمانروا خشمگین میشود و دستور میدهد او را در خرمن آتشس بیفکنند . جلا دان کامدی را روی تختی بلند قرار داده در اطرافش آتش می افروزند ، اما پسرک می خواهد بیاری تنبور سحر آمیز که تیرمید شده است او را نجات بخشد .

هستی . آری به چشم و گوش او... ناگهان چشمش به دو سبازنده آشنا افتاده سراسیمه میشود و گفتار خود را تعدیل میکند :

« آنطور نگفتم ، بهر حال چنین گفتم ... در باره نقاره حرف زدم . مغرورانه به اطراف خود نظر می افکند و از مودن می پرسد ، حالا از من چه می خواهید ؟ مودن شانه هارا بالا انداخته میگوید :

« هیچ .
- های مودن ! شاعر او را مخاطب ساخته شعر میخواند :
« نور لطف از نگاه تو چون تافت »
« پیکرم ز ند گانی نو یافت »

هنگام غروب است . نقاشان اسبها را برای چریدن رها ساخته و خود در کنار آتش مصروف استراحت اند . این محل ، کنار دریا، همان جایی است که کامدی و مودن با هم وداع نموده بودند . مودن زیر یک درخت نشسته و بر آب چشم دوخته است . او چشمان خود را می بندد و احساس میکند که صدای کامدی را از دور می شنود .

از که یابم خبر که بادل من بکجا برد عشق محمل من

صدای های گو ناگونی بگوش می رسند . دوتن از نقاشان محمد محسن فانی نخشی را از محلی تا ریک بیرون میکشند و نزدیک آتش می آورند . شاعر مانده و افسرده است و در نتیجه رنج و عذابی که کشیده نحل و توان خویش را باخته است . او زیر پا می افتد :

« بمن رحم کنید ، بمن رحم کنید ! یکی از نقاشان میگوید :

« ما او را از میان درختان خشک پیدا کردیم . او بادیدن ما پسا به گریز نهاد .

شاعر سرای گریه کنان میگوید :

« بمن رحم کنید !!
- سلام علیکم جناب محمد محسن فانی نخشی !
شاعر تکان میخورد ، اما همینکه چشمش به مودن می افتد ، آرامش خود را باز یافته ، با شادمانی میگوید :

« مودن !؟ مودن محترم ! آری خبر دارید که فرمانروا مرا بخاطر شما به اعدام محکوم ساخت . من سخنان شما را به وی تکرار کردم . به وی گفتم که تو طبل میان تبهی

آتوپ چتر بر میگردد و بسرعت از اسب فرود آمده با صدایی گرفته و نفس بریده بزحمت حرف میزند :

« مصیبت ...
مودن بسرعت از جا می جهد . آتوپ چتر لبهای خشکیده خود را میبیسد و بسنخان خود دوام میدهد :
« کامدی مرد . مسئولیت این کار بر دوشی من است و نمی توانم ازین مسئولیت خود را برانتهدم . من کامدی را بخاطر یک آزمون ، بدیار مرگ فرستادم . مودن ، حالا بیا و مرا بکش ! ..

مودن گیج میشود و با هر دو دست قلب خود را گرفته ، مد هوش روی زمین می افتد .

سرای فرمانروا . در پای دیوار مسجد مروارید ، قبر کنده اند . پیکرهای بیحرکت کامدی و مودن روی فرش خوابیده اند و مردم پیرامون آنها حلقه بسته اند . آتوپ چتر صحبت میکند :

« مودن نتوانست سرود ز بیا دوست داشتنی خویش را تکمیل کند . او موفق نشد رقص کامدی را بیا یان رسانده . روی زمین گلهای سیاه روئیدند . تمام مسئولیت بدوش من است ! من که دوست آنها بودم ، به جلا د خون آنها می میدادم . من رشته حیات هر دو بر نای نو خاسته را با شمشیر آزمون بدیدم لذا باید در قبر با آنها یکجا بخوابم .

برای کشتن خود ، خنجر را از نیام میکشد ، اما بها بانی دستش را میگیرد . نواسه بهو ناد جی ، گل معطر بدست ، از میان مردم فریاد میکشد ، بتمام قوت فریاد میکشد :

بهاییانی و مودن پسوی همدیگر مینگرند و بزحمت می توانستند جلو خنده خویش را بگیرند . شاعر بدون آنکه به چیزی بی برد و بدون آنکه بخنده آنها متوجه شود ، به شعر خواندن دوام میدهد :

« رفت نامت فزانی از افلاک »
« شهرت نیک باد و نامت پاک »
« نام تو چون ستاره سحر است »
« در فضا خلود جلوه گر است »
- کافی است ، کافی است ،

مودن با اظهار عدم رضایت شاعر را متوقف ساخته تذکر میدهد ، حقیقت نیازی به ستایش ندارد . فقط ستمگران نیاز مند ستایشی اند . صدای گام اسب بگوش میرسد .

سړی په یوه نیمه تیاره کوټه کې د کټ د پاسه پروت و. د کوټې نضا داسې وه لکه چه نوی سپار شوی وی خو لا تیاره پکښې خبره وی. لږ څه وخورید او بیا په کیس اړخ شو. خو همدا چه په کیس اړخ شو نو یې ولیدل چه د کوټې نه بهر او د حویلی په مخکې د چار ورو ورو گامونو غږ اوریدل کیدی. وچار شو او زړه یې وریید. هڅه یې کوله خو ډیر زړه ورو خو خدا زده چه ولی هغه شیبه د هغه په زړه کې ویری ځاله وکړه. خو واده یې له ځان سره دا نیت وکړ چه له ځایه پورته شی و خپل یوولس ډزی، راواخلي او له کوټې نه ووځي خو بیا هم په ځای کې پاته شو.

داسې ورته رسیدله چه چا یې لاسونه کلک سړلی وی. خو میښی نوری هم غوږ ونیوله کوټې نه بهر د حویلی په منځ باندې

څخه تشی خو څیدلې، سر یې ونبور او وروپې د ضدل، داسې چه په نیمه تیاره فضا کې یې یو سړی سمپین غاښونه وځلیدل، او ورو د پسخانی په خواروان شو. ښایي هغه شیبه دغله سړی ته زړه خوږیدلې و، یعنی پدې یې خوا-شنه شوی وه چه سړی ډیر کمزوری دی او هیڅ هم نشي کولی. او دا وخت سړی داسې احساس کړه چه په حویلی یې دی. هلته یو پرېږدیوال و او ددیوال په منځ کې یوه زړه دروازه. غوښتل یې چه دروازه خلاصه کړي او تیر شي غل ونیسي خو همدا چه ځان یې وڅو خاده نو یې احساس کړه چه لاسونه یې سړلی دی او هیڅ نشي کولی. زړه یې لاس هم په رسیدو شو.

د سړی په زړه کې ویری ځسې وهلی. هغه دغله دپخو څښهاری اوریده چه د کوټې په پسخانه کې یې کال ستول. ښایي ښه او نوری کالې د پاسه خوشی کړی وی. د ښځې

په چکه غاړه باندې یو غټ تورخال ښکاریده. ښځې سړی یاقو تی رنګه شونډې در لودی او ستر گي یې ټکي توری وئی.

سړی هر څه هیر کړی وو، او په ډډو ډډو سترگو یې دغه صحنه خارله. د ښځې غونډلې او اوږدې متی ډیری ښکلې وې. د نری او سپین کوټ له شانه یې ځان ښکاریده سپینو او یې وزمی ورننو یې سره له غټو او تاندو یتو د سړی زړه لاس هم ورسپړ دا وه. سړی بیا هم هغې ته وکتل.

هغه شیبه یې زړه غو ښتل چه ښځه دهغوی وی او دومره ورسره ولو بیری چه ژوند یې پای ته ورسپړي. ښځې دا وخت هڅه کوله چه لاس هم ځان پر ښو کاندې، غوښتل یې چه سپین اونری کوټ سر ځانه وکاږي او د خپل ځان ټولې ښکلا وی د سړی په سترگو ووهی. سړی هڅه وکړه چه ځان ونبوروی او هغې ته یې

خو سړی پدې نه پوهیده ولی په هغه وخت کې داسپایي ورته راپوران دی. سړی چه بیادسپایي څپری ته وکتل نوپه ژور سوچ کې ډوب شو. هغه له ځانه سره ډاکټر کاوه چه دا سپایي یې یوچپری لیدلې دی. خونه پوهیده چه چپری؟

سترگو ته یې درڼو اوښکو په شان یوه پراڼه ورکوزه شوی وه. ورو ورو یې مخی ته پریمانه بوتلونه اود دارو ښینې راغلي، او بیا یې یوه سپینه چینه سترگو ته ژوندی شوه، دهغه ډاکټر چینه.

او وریاد شول چه دا سپایي، یې هغه ورځ سهار به یوه طبی لاپراتوار کټی لیدلې و. دسپایي ونګ ژپړ و. داسې ښکاریده چه سخت ناروغوی څیره یې په نری دنځ اخته ناروغانوته ورته وه. کرکه یې ترینه راغله. منځ یې تریڼه واپوه.

خو له پسخانی څخه لاهما غسې د غله دښو څښهاری راته. سړی په

امین افغانپور

هغه ماشومان په چاکووژل !! ؟

بیا هم د چار گامونو غږ و. او داسې ښکاریده چه له کوټې نه بهر په حویلي کې څوک وی.

خو هغه له ځایه نشو څوځیدلې داسې و لکه چه چایي لاسونه کلک ستړلی وی. بیا یې هم ورو ورو غږونه او گونګو سی و اوریدل. لاپسی یې هم زړه په رږږیدلو شو او په همدې فکر کې ډوب و چه ناڅا په یې کوټې سړلی ور خلاص شو. د کوټې په نیمه تیار فضا کې یې یوه چکه ونه ولیدله.

سړی غټ لونګی وهلی وه. غټ غټ پریت یې در لودل. تور مخ یې و او غټ غټ لاسونه یې له وښتنانو څخه ډک و. داسې یې تر نظره راتلل چه دغله په لاس کې ټوپک وی، خو داسې نه وه. غل تشی لاسی و.

غله خو شیبی سړی ته په څیر څیر سره وکتل خو همدا چه وی لیدل د هغه لاسونه سړلی دی او له کټ

یې غونډول چه له ځانه سره یې یوسی.

په همدې وخت کې کړی شو او د سړی ښځه کوټې ته راغله. ماشوم یې هم په غیږی کې و د سړی زړه لږ څه راپور ته شو. غوښتل یې چه خپلې ښځې ته ووايي چه گاونډیان د غله په راتګ خبر کاندې خو ناڅاپه یې پام د کوټې له دیوانه ها خوا شو. هلته ددیوال په منځ کې یوه شنه ارته اورسې وه چه ډیری کړکې او رڼې ښینیلې یې درلودلې د کړکیو شانه په بله کوټه کې یو لوی کټ اښودل شوی و.

د کټ د پاسه ښکلې او پسې بستری اړغوانی رنګ درلود. هلته د کټ د پاسه چه د ناوې د پالنګ که شان و یوه رنګه او ښکلې خارجی ښځه ناسته وه. د خوب سپین او نری کوټ یې په ځان کې و. خپلې طلايې رنګه څښی یې د سرو زرو د آښمار په څیر دخیلو سپینو لیڅو

ورسړی. خو په لټو کې یې زور نه و او داسې یې احساس کړه چه لاسونه یې کلک تړل شوی دی له بلې خوا یې په تعجب سره ولیدل چه ښځه یې نشته. او لوری هم نه ښکاري.

او چه سترگی یې وغړولې نو یې د کوټې په نیمه تیاره فضا کې ولیدل چه ښځه یې په بل کټ کې سره له ماشومی لور ویده ده. له پسخانی څخه د غله د پښو د څښهاری غږ راته. له تندې څخه یې همداسې سړی خولې بهیدلې. غوښتل یې چه دا سره خوله له خپل سندی څخه وسوړي خو ناڅاپه یې پام شو چه لاسونه یې کلک سړل شوی دی او نشي کولی شی چه دا کار وکړي په همدې سوچ کې و چه څنګه دا سره خوله وسوړي، ناڅاپه یې یو سپایي ولید چه د کړکې نه حصاخوا په کوڅه کې روان دی. هغه هم سوکه د ده د کور په خوا راځی

عجیبه ویره کې لاس وپښی وهلی. بیایي هغه ناروغ سپایي ته وکتل. هغه چه ولیدل سړی ترینه کرکه لری بی لدی چه ښځه ووايي ورته ویی کتل اوترینه روان شو. د کوټې له بل ورته هاخوا پوری وت. هاخوا چه یو غټ کټ له اړغوانی رنګه بستری سره پکښې اښودل شوی و. سړی په نرمی سره دبلی کوټې په خوا اود اړغوانی رنګه پالنګ خواته وکتل. خواریان وچه ولی نه هغه خارجی ښځه شته او نه هم سپایي چه نوی هغې خواته ور څوځیدلې و.

دا وخت غل بیرته له پسخانی څخه ووت خو هیڅ یې هم لاس کې نه و، نه ټوپک اونه دغلا کالی. عجیبه وه سړی غوښتل چه پورته شی او غل ونیسي خو ویی لیدل چه لاسونه یې کلک تړل شوی دی. تعجب یې کاوه چه ولی نه غل ښکاري اونه دغلا کالی پاتی په ٦١ مخ کې

بگوئید که چه کنم

تازنگ‌های تیلیفون خاموش شود؟

وقت دست از سر آدم‌پر نمی دارند از پس این گو نه مزا حمت ها زیاد شده، رهنمائی آن هم مشکل است.

شما میتوا نید برای نجات خود از این کار با یر خورد خوب و معقول با طرف گپ بزنید و بگو یید که دوباره مزاحم شما نشود، اگر این کار نشد، میتوانید با تماس به پلیس این معضله را حل کنید.

با امید نجات شما از این مزا حمت ها

دوست عزیز شهنشاه عادل، الیاس از کیسه زوغونه:

نامه های تشویق کننده شما پشت هم برای ما میر سد، نامه تا ترا که عنوانی روز مادر فرستاده اید برای ما رسید. اشعار دل انگیز پو صف مادر انتخاب کرده اید. البته که قا پل وصف است. انشاء الله به چا پ میرسد.

به امید همکاری بیشتر تان

پرسش کننده عزیز فوزه مسعودی! اگر میخواهید موهای تان پر پشت و نیرومند گردد جدا از آب حمام و گرمی آن بیزاری جو نییده و در هر پانزده روز یکمرتبه موهای تان را با مقدار سیبوس، زردۀ تخم شستشو دهید.

الله یار تان

دختر جوانی هستم که تقریباً یکنیم سال قبل نا مزد شده ام تا حد تصور نا مز دم را دو ست دارم واد همچنان مرا. اما مشکل من این جاست که از دو ماه قبل بدین طرف مزاحمی برایم پیدا شده که از راه تیلیفون بوده و سبب نا را حتی دیگران است این مرد نمی دانم که جوان است یا یر هر شب ساعت ده و نیم به وقت معین تیلیفون میکند، اگر کسی دیگر گوش تیلیفون را بگیرد طرف مقابل اسم من را گرفته می خواهد تا با او گپ بزنم.

نمی دانم که این مزاحم کی است و نام من را از کجا دانسته است. هر چند گویی را دو باره سرچایش میگذارم باز صدای گوشخراش زنگ تیلیفون بلند شده و قتی گو شی را میگیرم می بینم باز همان مزاحم است.

از پس تیلیفون میکند آنهم به وقت معین پدر و مادر و برا در هایم بکلی بالا یم مشکوک شده اند. نمی دانم که از گیر این زنگ ها به کجا پناه ببرم و چه چاره کنم دستم بدامن تان لطفا بگو یید که چه کنم.

با احترام مهوش شهنشاه

خواهر عزیز!

خدا نجات بد هد هم شما را، هم مارا، چون این مزاحم ها با مزا حمت های تیلیفون خود هیچ



تهیه و ترتیب از : مریم محبوب

ما در ها متوجه باشند

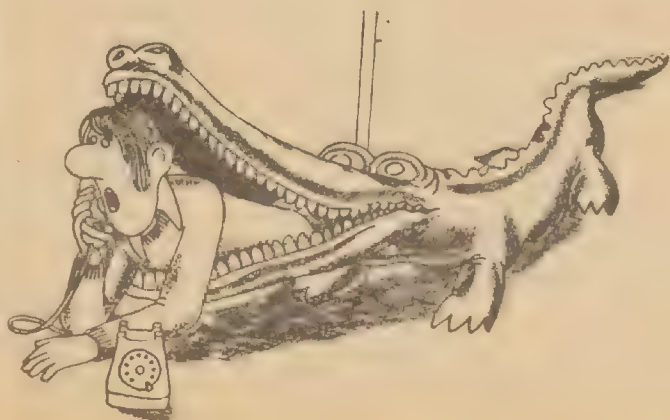
اگر میخواهید که طفل شما صحت مند باشد

طفل کمبودی در کنار خود حس میکند مخصوصاً آن عده اطفالی که نو شروع به راه رفتن می نمایند. وقتی غذای صحیح مورد ضرورت جسم کودک، مفید بودن مواد پر شد استخوان و جود طفل لازمی و حتی است نمی رسد، باعث عدم رشد

بقیه در صفحه ۵۷

تهیه غذا و طرز دادن آن بر ای کودک یگانه پرا بلمی برای مادر است البته وجود دارند، یک تعداد زیادی از مادران که بایستی اعتنا نمی توجه نکردن به حال طفل از این مسئله بیت شانۀ خالی کرده و بطور باید و شاید بر رسی از احوال کودک خویش را نمی نمایند. به این احساس

صفحه ۴۲



مزاحمت‌های تیلیفونی

خانمی برای ما می‌نویسد !

من نرس یکی از شفا خانه های شهری ام. از چند وقت قبل نظربه کلانتری که در دفتر کار و منزل برایم پیش شده بود و هر آن لحظه بنوا نستم از حال کود کان خورد و ریزه ام با خبر باشم . ناگزیرم شدم بمصارف هنگفت تیلیفون را قبول کرده و یک پا به تیلیفون به منزل بیا و رم و اطفال لم خیلی گو چک هستند روزها آن ها را با خد متگار به ویلی بزرگ مانده و خودم به طرف وظیفه رهسپار میشدم و کاری من مانور بر جنجال و پر مسئولیت است که بعضی اوقات حتی شبها ای پر ستاری مریضان مجبور هستم بمانم . شوهرم را خدا مغفرت کند چند سال قبل فوت کرد و من ماندم و این حال صغیر و بی سر پرست . من مجبورم که اقل روز د و یا سه



تبه از حال کو د کانم با خبر باشم بدین اساس تیلیفون به منزل آوردم . محترم متصدی صفحه !

اوای اگر . بگویم که این تیلیفو ن برایم چقدر مشکلات خلق کرده شاید قبول بید . شب از صدای تیلیفون و زنگ های پی در پی آن خواب نداریم وقتی یکی از این زنگ ها جواب میدهم ، فوری زنگ دیگری آمده که من فلان را کار دارم . و یا اینکه جواب نسی تیلیفون میکند من را عوضی ر فیه اش فنه با چنان زبان چرب و نرم گپ میزنند که تگو و نپرس .

یه ها مر تبه این گو نه زنگ هامی آید و خا موش میشود . بعضی اوقات هر چند بلی ... بلی .. میگویم طرف مقابل مثل این که گنگ با شد

بلا گب نمی زند و نه خودم خواب ایم و نه اطفالم .

اگر شوهرم زنده میبود و یا کدام مر جوانی میداشتم پناه بر خدا که روزی از دست این مزاحم های غرنی بالايم می آمد . اکنون از شما بخواهم تا رهنمایی ام کنید که از دست این مزاحم های تیلیفونی چه

کجا بروم .

میر من ح.م از جمال مینه

شماره ۱۰

شما خودتان قضاوت کنید.

بیرو بار نمی بود طبعاً خدا میداد که زن با طفلش چندین مر تبه بهرو میخورد و یا این که به عقب می افتاد . از طرف دیگر در یکی از چو کی ها دختر جوان و شیک پوشی با آخرین مد در حالیکه یکی از مجلات خارجی را ورق میزد منتسبه بود در کنار دستش زنی چادری دار دیگری دیده میشد . دختر جوان بی اعتنا به زن بیچاره که طفل در آغوشش بود روی رف این طرف و آن طرف را میدید و اصلاً حرکتی نمیکرد .

خوب خواننده های عزیز ! به نظر شما اگر دختر بر خاسته جای خود را به زن طفل دار تعارف میکرد خوب نبود .. ؟ بهتر است که اینگونه دختران آداب معاشرت را بدانند در این گونه مورد تکالیفی را که امثال این نوع زنان حس میکنند درک کنند و به آنان کمکی نمایند . کمک اجتماعی ، اخلاقی ، هموعی و بالاخره نجات بخشیدن يك عده زنان پیر و نا توان و یا طفل دار در این گونه موارد که ایستادن در سروی با وضع بدنی آن بسیار مشکل و طاقت فر سا است .

بقیه در صفحه ۵۷

صبح روز چهار شنبه هفته گذشته طبق معمول به طرف ایستگاه سرویس های شهر رفتم و بالا خره بعد از انتظار طولانی و خسته کننده سرویس و سید بیرو بار در میان سرویس زیاد بودما مورین ، کارگران شاگردان مکتب از پس که جا برای شان ننکینودیق شده بود خود را از در وازه های سرویس بیرون آویزان کرده بودند . به هر تر تیپ و مشکلاتی که بود از میان مردم گذشته و خود را در يك قسمت سرویس جای دادم . چونکی ها پر بود مرد ها بی اعتنا به دختران به همان چار سیتی که مطلق بزنان است لم داده و دپ کرده بودند در وسط سرویس زنی چادری دار در حالیکه طفل کو چکی در آغوش داشت نظرم را به خود جلب کرد اگر شما خواننده های عزیز حال آن زن بیچاره را به پیش خود مجسم بسازید و بدانید که به چه وضعی بدی قرار گرفته بود . بهتر خواهد بود هر آن زمان که در یور سرویس بیرک میگرفت زن بیچاره زمانی به پشت و گاهی به پیش رو خم می شد که دستش از دستگیر جدا میگردد ، اگر سر و پس

مدوفیشن

زیبایی تان را در شادابی صورت و غلبه بودن موهای تان جستجو کنید .

اگر میخواهید موهای تان همیشه زیبا و مطابق میل تان باشد میتوانید حد اقل هفته دو مر تبه اگر چر با است آنرا بشوئید . اما اگر خشک است هفته يك مر تبه آنرا توسط گل سر شو بشوئید . و پس ای خشک شدن آن از شعاع آفتاب کار نگیرید چون شعاع آفتاب کشتهنده جلا موی شما ست گو شش کنید که حد اقل از چر پ کر دف موی خشک بکا هید ، چون گرد و خاک و غبار بالای آن قرار گرفت فوراً مو های شما با امراض گو نا گون مبتلا میشود . و بزودی امکان برگشت موی تان به حالت اولی غیر ممکن است .



تربیه جوانان بر جسته



از لحاظ اصول تدريس تر پيه جوانان بر جسته نسبت به اشخاص عادى سخت تر است زیرا آنها همیشه در صنف به اقلیت واقع اند و معلم مجبور است سويه ديگر شاگردان را مدنظر گرفته درس را بسويه اکثریت که متعلمين او سبط را تشكيل ميدهد پيش بر دوينها بر آن احتياجات شاگردان ذكى را رفع کرده نمیتواند. ازين لحاظ در سويه مذاق آنها برابر نبوده از مكتب و معلم شاکی ميشوند بعضی اوقات سرکشی و انتقادات شان باعث عصبانيت معلم و اشخاص ادارى می گردد ولى اکثر معلمين از لياقت سرشار شان استفاده کرده مشکلات درسي خود را توسط آنها حل می نمایند. بر علاوه درباره رياضيات ولسان برای اين قبيل شاگردان کار خانگی بیشتر داده ميشود تا آنها را مصروف نگه دارد و موقع برای انتقاد وغيره به ايشان داده نشود

معلومات برای جوانان

طريق درمان و معالجه امرو ز در كشور ها تنها مربوط و منوط به تجويز ادويه نگردیده بلکه طرق مختلف نیز برای تداوی مریضی از مرض و جود دارد. و نتیجه که ازين تداوی پدست آمده خیلی مو فغانه و سود مند ثابت شده است. مخصوصا این نوع معالجه برای مریضان روحی، عصبی و غیره مفید واقع شده است.

چنانچه این نوع معالجه و تداوی در اتحاد شو روی نتیجه مثبت داده است.

در عکس شما يك عده مریضان را می بینید که توسط يك موسسه كمك های اولیه در مان ميشوند و برای معالجه شان از آب بازی و استراحت در میان آب استفاده شده است و نتیجه که از آن پدست آمده چنین سود مند بوده است.

اگر میخواهید که زیاد چاق نشوید

داشتن صحت سالم آرزوی هر جوان است و این آرزو را میتوان با بکار بردن چند تمرین ورزشی گرفتن رژیم غذایی خوش پدس بیاوریم.

(بقیه در صفحه ۵۷)



تربیه جوانان

اندرز

در جوانی و پیری چه کار بهتر است.
در جوانی دانش آموختن و در پیری بکار بردن.
از دوست نا شایسته چگون باید پرید.
سه چیز: به دیدنش نرفتن، حالش نپرسیدن و از آرزو خواستن.
- جوانان را چه چیز بهتر و پیران را چه نگر؟
از جوانان شرم و آهستگی و پیران دانش و آهستگی.
سمعی ترین کس کیست؟
آنکه چون به بخشد شاد شود.
- بر مردم چه چیز عزیز تر از جان است.

سه چیز: که جان بدان پرورند، دین و دانش و کین خواستن و رستن از سختی.
- کدام چیز است که همه آنرا جویند و کسی بجملگی در نیایند.
چهار چیز: تندرستی، راستی، شادی و دوست مخلص.
- نیکی کردن بهتر یا از بدی دور بودن؟
از بدی دور بودن سر همه نیکویی هاست.
- چه چیز است که دانش را بیاراید.
راستی

- چه چیز نشان دلیری است.
عفو کردن، در قدرت.
- کدام تخمست که یکجا بکار روند و دو جا بدروند.
نیکی کردن در حق مردم که هم درین جهان از ایشان پا داشت بینند و هم در آن جهان از خدای تعالی ثواب یابند.

- بهتر از زندگانی چیست؟
فراغت و امن.
- بدتر از مرگ چیست؟
در ویشی و بیم.
- عاقبت را چه بهتر.
خشنودی حق تعالی.

- چه چیز است که مروت را تباہ میکند.
چهار چیز: بزرگان را بخیلی، دانشمندان را عجب، زنان را بیشمری و مران را دروغ.
فرستنده: سید محمد هاشم «فقری»

جوانان و روابط خانوادگی

چرا جوانها از خانه بیزارند؟



متصدی صفحه جوانان مجله ژوند و سلام مرا پذیرید. می خواستم بدون مقدمه از پدرها و مادرها و پرا دران و خواهران انتقاد کنم و این که چرا جوانها از خانه و خانواده بیزارند شاید دلیلی داشته باشند از جوانان توقع زیاده از حد دارند و چیزهای از پدر و مادر و خواهران و برادران بزرگتر خود می خواهند که در حد آنها نیست و یا آنها باور دارند که پدر داختر به آن کار، ضرر دارد.

با اعتقاد من واقعا بعضی از پدران و مادران و کلانکارهای خانه بیش از حد افراط می کنند مثلاً وقتی دختری یا پسری از مکتب به خانه می آیند، خسته هستند، حالا هر قدر هم که آنها بدرس علاقه داشته باشند باز هم پنج، شش ساعت در صنف نشستن خسته شان میکند بنابراین وقتی به خانه می آیند، انتظار دارند لبخند گرم پدر و دیگر اعضا فامیل را ببینند و یا اینکه سوال کنند درسها به کجا رسیده؟ استادها چه رقم درس می دهند؟ نه اینکه دختر یا پسر هنوز لباسش را نکشیده شروع کنند به انتقاد کردن حاجت نداشت.

به سر چیزهای جزئی دعوا راه انداختن و محیط خانه را در نظر ا

در جستجوی دوست

میخواهم با اشخاص که به موسیقی علاقه و آشنایی داشته باشند مکاتبه نمایم.

آدرس: کل افغان حبیبی متعلم صنف دهم و او لیسه تخنیک ثانوی.

چون می خواهم از راه مکاتبه و میا دله پسته در تمام اکناف و طن عزیز خود دوستانی پیدا کنم تا بدین وسیله هم کلکسیون پسته خود را تکمیل کنم و هم بتوانم به علاقمندان پسته کمک بنمایم.
آدرس - لیسه نجات، عبدالهادی متعلم صنف دوازدهم.

اینجانب محمد نبیل متعلم صنف هشت لیسه نجات میخواهم با کسانیکه در قسمت موسیقی علاقه و معلومات داشته باشند مکاتبه نمایم. لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند.
لیسه نجات، محمد نبیل متعلم صنف هشت.

آرزوی مکاتبه را با کسانیکه در قسمت پرورش گل و ترپیه آنها معلومات داشته باشند دارم لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند.
آدرس - لیسه ذراعت، متعلم صنف اول شعبه گل.

من به شعر و ادبیات علاقه فوق العاده دارم و از اشعار استاد خلیلی خوشم می آید کسانیکه به شعر و ادبیات علاقه داشته باشند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند.
آدرس - لیسه ملالی - نجیبه متعلم صنف یازدهم.

اینجا نم میخواهم برای معلومات خود در قسمت آرت و صنعت مجسمه سازی مکاتبه نمایم.
آدرس: محمد فرید از لیسه صنایع کابل.

میخواهی ما را در سبدهای بنشین بچه جان حالا زود است که تو این کپها را بزنی من نمیفهمم کی ما واقعا بزرگ می شویم و میتوانیم حرف خود را بزنیم و آنرا بکوسی بشانیم.



دابر خورده ام . بخاطر شما مانورم
يك ماهه انرژی برق را بمصرف
رسانیدیم و شما کلیه احساسات
و اینهمان نگه داشته اید ! قلنج شما
که حالا روم شد ؟

باز هم به داکتر مراجعه کردم و او هم مرا به معالجه امیدوار ساخت و گفت: برای شما معرفی خطی به پروفیسور میدهم. شاید او کمکی بتواند به شما نکند.

او مریضی است .
چی مریضی ؟
قلنبه ...

چرا فایده نکرد ؟ پس درین صورت ترا به کمک برق معالجه میکنیم . بفرومائید به فیزیو تراپی مشرف بیاورید .

وبلاخره در مرتبه ششم طاقت
همشیره پرستار جان ناز شدو
پرسید :

چی میگی - چرا قبلایم
هیچی نگفتید ؟ شما نباید بالای
احساس تان فشار بیاورید . ومن
حیرانم که چگونه انسانی بی احساس

بدون شرح



قلنج

قلنج هم بده ما مرض شد !
خدا دشمن سر تانه به ای مرض
بچار نكنه . بغیر از همی کوچکی ما
كه تمام شب سرو آخر كوچسه
ره با مونر سایكلش كز ميكندوهیچ
كسه به خو نمی ماند خدا هیچ
زنده جانی را به قلنج مبتلا نسازه .
برای دوستان این مرض فقط
بلای آسمانیس چقه به مه نصیحت
كدن - یکی میگفت : كچالوره زیر
خوریچ كو وده تخته پشتت بمان .
دكیش میگفت : كه جوك هاره ده
كمرت بشان ...
به كب همه شان كدم ولی به

و مجبوراً بطرف پولیکلینیک رفتیم.
داکتر اعصاب بهم گفت :
يك وسیله خیلی قدیمی وجود
دارد و آن اینکه يك جوال بزرگ را
از ريك داغ پر کنید و بالایش
بخوابید . این عمل مرض شما را
چنان از شما بز داید گوئی خا ری

در سینما

دو پسر برای اولین بار به سینما رفتند. وقتی وارد سالن شدند. فیلم صحنه ای را نشان میداد که هنر پیشه زن و مرد پس از مدت‌ها دوری همدیگر را دیدند و شروع به بوسه های عاشقانه کردند... آن دو بچه از دیدن این صحنه به حیرت فرورفتند. بالاخره آن یکی که کوچکتر بود، از دیگری پرسید: اینها چه می‌کنند؟ پسر بزرگتر، سرش را خازاند و گفت: به نظرم، این مرد میخواهد، چاکلیت آن دختر را از دهنش بزور بیرون کند.!

زبان بازی

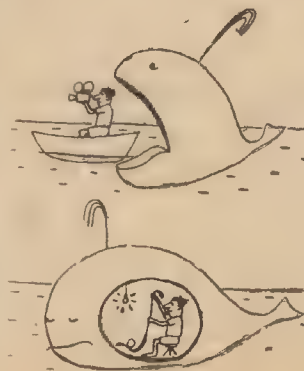
جهانگردی از قریه‌ای می‌گذشت. ناگهان متوجه شد که در سایه درختی پیر مرد صد ساله یی نشسته و گریه می‌کند. جهانگرد وقتی به پیر مرد نزدیک شد، پرسید: پدر چرا گریه می‌کنی؟ پیر مرد جواب داد: پدرم مرا زده است! جهانگرد با دیدن چنین پیرمردی که پدر هم دارد در تعجب فرو رفته پرسید: چرا پدرت ترا زده است؟ پیر مرد که گریه اش شدید تر شده بود گفت: برای اینکه با پدر کلانم گفتگو کرده بودم.



بدون شرح

مجبوریت

در محکمه خارنوال روییک نفر اسکاتلندی که در محل متهمین ایستاده بود، کرد وبا عصبانیت گفت: تو خجالت نمیکشی که میگذاری زنم مزدوری کند تا پول بدست آورد و بتواند شکمت را سیر کند و کرایه منزلت را بپردازد؟ اسکاتلندی با خونسردی جواب داد: چرا خجالت نمی‌کشم. ولسی مجبورم، چون زنم تحصیل کرده نیست که بتواند کار بهتر از مزدوری پیدا کند.!



بدون شرح



مرد خوشبختی که شمارا درین ملاقات میکنم؟

بیمار زن دار

دو پرستار با هم گفتگو می‌کردند. یکی از آنها او دیگری کرد و پرسید: راستی، تو از کجا فهمیدی که بریض اتاق ۶۱ خانم دارد؟ پرستار دومی جواب داد: از آنجا که هر وقت میخواهد کس پولش را از جیب بیرون کند. ستنش را طرف من می‌کند.



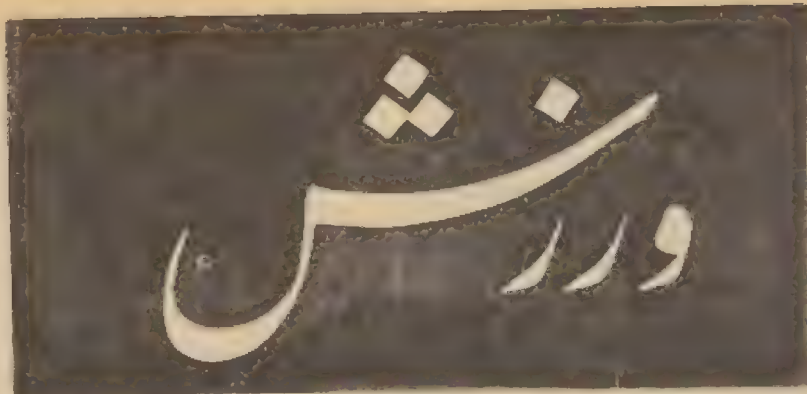
شکر که مرا تشویق بسخر خیزی میکنی!

تجویز خوب

داکتر وقتی از معاینه دقیق خانمی فارغ شد روبه او کرده گفت: خانم، شما هیچ مریضی ندارید، فقط با بد مدتی را استراحت کنید. مطمئن هستید آقای داکتر... اتفاقاً زبان مرا هم یگبار نگاه کنید! داکتر زبان خانم را هم بدقت نگاه کرد و گفت: حق با شماست خانم.. زبان شما هم باید مدتی استراحت کند!



بدون شرح



مسابقات ورزشی در لیسه عالی حبیبیه جریان دارد

تکواندو، یکی از ورزش ها ئی است ، که تقریباً در همه کشور های جهان ، حیثیت سپورت بین المللی را داشته و علاقمندان زیادی را از هر طبقه بخود جلب کرده است اما در افغانستان حتی نام آن برای مردم ما بیگانه است و در باره آن معلومات کافی ندارند ، تشکیل کورس این ورزش در پوهنتون کابل اولین قدم است در راه ترویج این ورزش در افغانستان که تقریباً شش ماه قبل از طرف ریاست پوهنتون کابل ، بر داشته شده است ، کورس مذکور را بنیاد غلی



بنیاد غلی فیل کنیکم

«فیل کنیکم» امریکائی یکی از متخصصان این ورزش ، رهبری میکند. که اینک با «فیل کنیکم» هم ، معلم و مربی این کورس صاحب خبرنگار ورزشی مجله را می خوانید :

— لطفاً بگوئید که تا چه اندازه از شاگردان افغانی خود را می شناسید ؟

— من قبل از اینکه وارد افغانستان شوم ، درباره اینک مردم افغانستان با ورزش علاقمند هستند بسیار چیز ها شنیده بودم و هنگامیکه وارد این کشور شدم ، واقعاً مردم افغانستان را ورزش دوست و علاقمند ورزش یافتن ، اما متأسفانه که مردمان این کشور بصورت درست تحت تربیه گرفته نشده اند ، یعنی از

تیم مختلف (شرکت کردند و شاگردان تیم اول صنوف دوازدهم برنده شناخته شده است ، که طی مراسم خاص کپتان تیم مذکور و اعضا کپ و هدایای اداره لیسه و سلیم شدند .

وی اضافه کرد: در مسابقات لیسه حبیبیه که همه روزه جریان دارد ناخیر سال به استثنای روز های امحان و چند روز قبل از آن که متعلمین برای امتحان آما دگی می گیرند ، همه روزه جریان داشته و حتی المقدور کوشیده می شود که به این شکل ساحة ورزش را درین لیسه توسعه دهیم .

نوت :

ما تشکیل تو رنمنت های داخلی لیسه عالی حبیبیه را فایده نیک گرفته و آینده درخشان ورزش را در آن لیسه پیش بینی کرده و می افزایم که امید است باز هم مشعل های روشن ورزش را ورزشکاران لیسه عالی حبیبیه بدست داشته باشند .

و همچنان از دیگر لیسه ها با نظر داشت شرایط چنین توقع ر داریم ، زیرا تشکیل تو رنمنت یکی از عوامل بس مهم پیشرفت سپورت در کشور می باشد و اینکه لیسه حبیبیه این اقدام را کرده عملیست نیکو و قابل ستایش .

کردند ، که در آن تمام تیم های ورزشی داخل لیسه اشتراک و قهرمانان معرفی شوند و نیز برای اینکه ورزشکاران تشویق شوند ، چند عدد کپ ، نیز گذاشته شده است که برای برندگان تیم ها داده می شود و هدایای دیگری را اداره مکتب تهیه داشته که به اعضای تیم های «برنده» می دهد .

افزود : مادر آینده تصمیم داریم که در میان لیسه های کابل چنین تو رنمنت را دائر کنیم .

معلم ورزش لیسه حبیبیه در جواب پرسش دیگری گفت : فعلاً تو رنمنت فوتبال کابل و باسکتبال پایان یافته است که در باسکتبال صنوف ۸ الی ۱۲ (درهفت

از پانزدهم ثور به اینطرف یک سلسله تو رنمنت ها در لیسه حبیبیه در بین متعلمین آن لیسه جریان دارد . این تو رنمنت ها مشتمل از فوتبال ، والیبال ، باسکتبال ، هاکی ، اتلتیک و غیره می باشد ، که در آن تمام ورزشکاران از صنوف هفتم الی دوازدهم در آن شرکت دارند و درین باره بنیاد غلی محمد نعیم معلم ورزش لیسه عالی حبیبیه چنین معلومات داد :

بخاطر اینکه ورزش در لیسه عالی حبیبیه بصورت درست رونق بیابد ، اداره مکتب به مشورت متعلمین ورزش این لیسه تصمیمی بستی بر تشکیل تو رنمنت ها اتخاذ



گربا مربی «تکواندو» پوهنتون کابل



عده از محصلین پوهنتون کابل که مصروف تمرین «تکواندو» در
جمنازیم می باشند در عکس دیده میشوند

می کنم. زیرا این روز ورزش برای
حمله نه، بلکه برای دفاع است و
کسانی که به این ورزش علاقه مند
هستند، فقط دفاع می کنند، آنهم
که حریف صدمه محکم نبیند.

گفتید، کمیته بین المللی
«تکواندو» لطفاً درین باره کمی
صحبت کنید:

کمیته بین المللی
تکواندو در کاناडा بوده
و آمرآن یکنفر کوریائی است که
بکانه ورزشکار «کمر بند سیاه درجه
نهم» می باشد و تمام ورزشکاران
علاقه مند این ورزش در آن کمیته
عضویت دارند و دائر کردن مسابقات
وظیفه این کمیته بوده و نیز عنوان
درجه های بزرگ از طرف این کمیته
داده میشود.

لطفاً در باره خودتان کمی صحبت
کنید:

من ۳۶ سال دارم و مرد متاهل
هستم که دو فرزند دارم و یکبار
ازدواج کرده ام، که بزرگترین فرزند
من پسر است چهارده ساله و او هم
«بازی تکواندو» را می آموزد. و درین
راه بسیار موفق است.
وی اضافه کرد:

من در اول مکتب «مهندسی
کنشی» را خواندم، اما بعداً در
فاکولته سپورت شامل شدم و به
صورت عموم در سپورت «ماستری»
بدست آوردم، ازینرو وظیفه اول
خود را رها کردم در یک «کلب
جوانان» بحیث مدیر کار می کردم
و نیز مربی «آبازی» بودم و در همین
وقت من به «تکواندو» علاقه مند شدم
و به اجرای آن مبادرت ورزیدم، یعنی
ده سال قبل «تکواندو» را شروع
کردم و تا حال (۶۲) عدد کپ خورد
و بزرگ بدست آورده ام و در سال
(۱۹۶۹) در امریکا بحیث قهرمان
(کمر بند سیاه درجه دوم) دروزن
دوم بودم ولی در سال (۱۹۷۰) که یک
مسابقه بین المللی، صورت گرفت
و در آن بایست در وزن های بالا تر
بقیه در صفحه ۶۰

سپورت بسیار کم می دانند، بهر
صورت استعداد آموختن ورزش
درینجا بسیار دیده میشود.
چنانچه من هنگامیکه اولین بار
کورس «تکواندو» را در جمنازیم
پوهنتون افتتاح و یکمده از محصلین
را تحت تربیه گرفتم، در اول بخاطر
نا آشنائی ورزشکاران به جمناسٹیک
به مشکلات بسیار مواجه بودم،
اما وقتیکه، تمرین شروع شد،
دیگر بعد از چند روز همه شاملین
کورس بصورت بسیار خوب اجراء
میکردند. و مرا هر روز علاقه مند
میساخت که زیاد تر با شاملین
کورس کار کنم و همین بود که به
آن دو جدیت استعداد و کوشش
و شمتکار به موفقیت ها نایل آمدند.
و حالا دیگر در حصه جمناسٹیک
ایشان هیچگونه مشکلات ندارند
و من نیز روی این علت از استعداد
ورزشکاران افغانی یاد کرده و آنها
را قابل تمجید میدانم.

فعلاً دیگر در کجا پروگرام
تربیه ورزشکاران را درین رشته
دارید؟

من فعلاً در جمنازیم پوهنتون
کابل از طرف صبح و ساعت ۴
عصر روزهای شنبه، یکشنبه،
چهارشنبه در لیسه عالی حبیبیه
پروگرام دارم که تقریباً در لیسه حبیبیه
شاملین کورس به صد نفر میرسد.
میگویند، این ورزش بسیار
خطرناک است، نظرت درین باره
چیست؟

من عقیده دارم، یگانه ورزش
که هیچگونه خطری در آن نیست این
ورزش است، چه تا حال به ندرت
کسانی که درین ورزش است، مواجه
کدام صدمه جسمانی شده اند.
و اینکه نام این ورزش را «بد»
ساخته اند و آنرا خطرناک میخوانند
کاملاً ذهنیت نادرست است. و من
بحیث یک عضو کمیته بین المللی
ورزش «تکواندو» این خواه را رد

مردی با نقاب بقه

تاینجای داستان :

گستر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه ها زندگی اش را از کف داد.
 ایک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک کاردون به تعقیب
 مایتلند پیر که در موزی است میاید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
 میکند، به اثر تشویق لولا بسا نواپارتمان لوکس به کرایه گرفته می
 خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای
 ادامه کار او نزد مایتلند به کدا م نتیجه نمی رسد و او را ترکه میکند
 دیک از طرف وزارت خارجه انگلیسی مامور حفاظت یک سند میشود. اما
 استاد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود
 تحقیقات پولیس هاکن مد یر کلپ هیرون گر قمار میشود. اما هاکن
 بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتبا می که دارد
 بکس های را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ویل به امانت
 می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در انای تفتیش بمبی در
 دفتر پو لیس متعلق میشود و اینک بقیه داستان.

لیو بیرون آورده اظهار داشت : بده
 به من . نخست یک جرعه از آن
 نوشید و پس از یک لحظه مکث
 باقیمانده گیلای را به یک نفس
 ته کشیده، گیلای خالی را به سوی
 همراه خود انداخت .
 ساوف و یسکی برای من هیچ
 طعمی ندارد . تصور میکنم اصلا
 میل به نوشیدن و یسکی را از کف
 داده ام . و تظاهر خواهد بود که
 انسان اصلا بای میلی بنو شدنشان
 دهد که نو شیدن آن بسراش
 لذتبخش است .
 لیو در جوابش گفت : تصور
 نکنم هیچ کسی با را اول از نوشیدن
 و یسکی خوشش بیاید و از طعم
 آن توصیف کند . مزه آن شبیه به
 باد تجان زومی است . یک طعم
 بخصوصی دارد .
 لیو در حالیکه حرف می زد از یک
 گوشه چشم مراقب رفیق و همراه
 خود بود .

و حال از کلاسستر به کجاس
 می رویم ؟
 ز کلاسستر به هیچ جا نمی رویم .
 در همینجا پیشروی ما ختم می
 شود . ما یک روز را در کلاسستر
 مانده بعد از آن لباس های خود

فراموش نکن که لولا یک دختر
 بسیار باهوش است .
 لیو در ختم کلامش بوتل مشروب
 را از جیب بیرون آورده کاک آنرا
 دور کرد و بوتل را جلو روشنی
 گرفت . لیو تکرار کرد : لولا دختر
 باهوشی است . او نمیتواند صور
 دگر باشد . من به سلامتی لولا
 مشروب را می نوشم . نی رای ، باید
 اولتی تو جام خود را به سلامتی او
 برداری .

رای سرخود را تکان داده اظهار
 داشت : نی . من به مشروب میل
 ندارم .
 آند گر خندید برای مردی که
 هر شب نسبت به شب پیشتر در
 مشروب خوری زیاده روی میکرد اکنون
 بسیار مضحك مینماید که بگوید
 نمیخواهم . مرا به این حرفهای
 تو خنده میگیرد که چون نمیتوانی
 یک جرعه و یسکی را تحمل کنی .
 و آنهم در شرایطی که من میخواهم
 هردو شما به سلامتی لولا گیلای
 های خود را سر بکشید . حالا
 حدس میزنم که تو راستی یک
 انسان بیچاره و ناتوانی پیشی
 نیستی
 رای به شدت گیلای را از جنگ

جو حرفه را صدیق کرد :
 به بین لولا به تود روح نمی
 کوید .
 آنها به هدفی که قبلا تعیین
 شده بود نزدیک میشدند . آندوبه
 محلی در وسط اشجار میان تپه ها
 رسیده بودند . چشمهای لیو به
 نیال سه تنه درخت قطع شده به
 اثر سقوط صاعقه میگشت . دفعته
 آن سه درخت را پیدا کرد .
 لیو به رای گفت .

بیا زیر آن درختها بنشین تما
 برایت ماجرا را قصه کنم . امروز دلم
 نمی خواهد بیش ازین راه برویم .
 باهای من آبله کرده و قادر به ادامه
 سفر نیستم . حتی نمیتوانم یک
 قدم بیشتر ازین محل بردارم .
 لیو رای را به طرف سه کنده
 درخت که به اثر سقوط صاعقه
 سوخته بود رهنمای کرد . و سی
 در وسط درختها رسیدند لیو گفت :
 اینجا بنشین . اولتر کمی مینوشیم
 و سگرت میکشیم تا خستگی ما
 رفع شود .
 رای روی زمین نشست سرش
 را میان دستهای خود قرار داد . او
 بعدی بدبخت جلوه مینمود که
 وضع و حیثیت ناکی بخود گرفته
 بود . و غیر از لیو برادی هر کسی
 در آنجا می بود دلش بحال رای
 میسوخت .

لیو شروع به صحبت کرد :
 حقیقت اینست که لولا به راستی
 نور دوست دارد .
 پس تو چرا آنهمه حرفهای
 دروغ را بس کمی : خموش .
 بگو .
 پس رای روس را برگردانده
 به ادب نظر انداخت .
 لیو پرسید :
 بعد از چه بود ؟

صور مکم صدای شرفه و
 حرکت جسمی را در تودیکی خود
 شنیدم .

احتمال دارد شاخه نازک درختی
 شکسته باشد، درینجا خرگوش و
 حیوانات وحشی فراوان است .
 هزاران نوع حیوان درین جنگلها
 زندگی میکنند . بهر حال مخصوصا

را تبدیل میکنیم و برمیگردیم .
 به شهر . رای بنت اظهار داشت : این
 یکا فکر بسیار احمقانه نیست ؟
 رای چشمهایش را که به تدریج
 پیش می آید بزحمت باز کرده فازه
 کشید . سه روی سبزه ها دراز
 کشیده دستها را زیر سر گذاشته
 مجددا فازه کشید و از رفیقش
 پرسید : لیو بمن بگو که این
 جناب بقه کی هست ؟

لیو برادی باقیمانده مشروب
 محتوی بوتل را به روی سبزه ها
 ریخته سپس از جایش بلند شد
 تا رفیقش را که بتدریج به خواب
 میرفت تنها گذاشته از آن محل
 دور شود .
 لیو بالای رای داد زد : می برخیز
 که برویم .

آن دگر هیچ جوابی نداد و لیو
 حرفهای خود را تکرار کرد :
 سیدی ؟ گفتم برخیز . رای تاله
 کشیده به یک پهلوی غلست زد .
 همچنانی که دستش را زیر سر
 گذاشته بود دگر حرکتی نکرد .
 دفعته بدگمانی در مقل لیو برای
 ریشه دوانید و از خود پرسید آیا
 نتیجه این خواب عمیق به مرگ رای
 منتهی نخواهد شد . لیو از درك
 این موضوع رنگ صورت خود را
 باخت . همان یک جنگ به اصطلاح
 زرگری که بین آندو در حضور
 مسران با سرخ کافی بود که
 اورابه مرک رای متهم سازند .
 نومورا بوتل خالی مشروب را از
 جیب خود بیرون آورده در حیب
 کونی رای گذاشت . در همین لحظه
 صدای یک شرفه بگوشش رسید .
 در لحظه ای که میخواست از جایش
 دور خورده پشت سرش را ببیند
 متوجه شد که یک نفر آنجا ایستاده
 او را می بیند . لیو که از تعجب
 دهانش باز مانده بود . مسات
 و بیحرکت بر جایش ایستاد . تا
 میخواست دهان باز کرده حرفی
 بزند ، بطرفش شلیک شد .
 بلبل .

لیو شعله آتش را دید ولی ناوقت
 بود زیرا قبلا گلوله به او اصابت
 کرده بود . لیو مجددا سعی نمود



نرسید و دیر کنید باعث ناراحتی و پربشانی خاطر من میشود که مبادا اتفاق بدی برایتان پیش آمده باشد. الك در حالیکه با اشاره دوستانه پیشخدمت هتل را فراخواند، جواب داد: هیچ اتفاق بدی رخ نداده است. ما صرف يك تحقیق در گلاستر داشتیم. من تصور مینمودم که يك ما جرای دگر بقیه ها را کشف کرده ام. اما دوفری که مورد سوطن ما واقع شده بودند

بقیه در صفحه ۵۹

نمی کردم که اینقدر ناوقت شده باشد. آنها به اتاق نانخوری رفتند نظر الك آمد که ترتیبات شاندار آنجا به کلیسا شباهت داشت. فضای شکوهمند و مشتر یان آنجا که باوقار، آرام نشسته صرف غذا میکردند مایه تعجب الك شده بود. ديك گار دون پرسید: چه چیز باعث شد که در آمدن اینقدر تاخیر کنید؟ البته من از دیر آمدن شما شاکی نیستم ولی هر وقتی سروعه

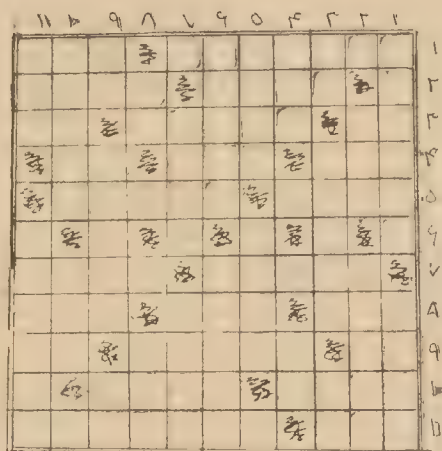
از خواب بیدار شد. در حالیکه هر خندی حاکی از ندامت بر لب داشت به شاتر کمره در میان مشتش دید. جان بنت فوراً شروع به جمع کردن سیم اضافی که به شاتر وصل بود نمود تا اینکه به نزدیک کمره عکاسی خود که در وسط بوتله ها روی پایه نصب کرده بود رسید. پاکمال تعجب در یافت که در حدود ۳۰۰ متر فیلم به الیو فشاری نا خود آگاه او به شاتر پیوسته چرخیده و از کار رفته بود. جان بنت با عصبانیت به سوراخ ذله خفک دید. تصادفاً در همان لحظه باز هم خفک پوزش را از سوراخ بیرون آورد و بینست توانست بینی سیاهش را ببیند. بنت مشتش را به طرف خفک بلند کرده حیوان را تهدید کرد و آنگاه شروع نمود به پایان شدن از آن بلندی. به فاصله کمی دورتر از راه باریک دو مرد را دید که به روی سبزه ها غلتیده بودند هر دوی شان به نظر جان بنت ولگرد های آمدند که خوابشان ریوده بود. جان بنت کمره عکاسی اش را از روی پایه جدا ساخته بر دوش انداخت و در محلی که کرتی خود را زیر سر گذاشته بود برگشت. کرتی اشرا پوشیده، کمره را سر شانه گذاشت و آهنگ باز گشت به دهکده را کرد. اگر درست سر ساعت میر سید میتوانست از ترنی که به لاورنس توك میرفت برای برگشتن استفاده کند. و از آنجا به بات برگردد سپس به کمک تون سریع السر لندن خود شرابه منزل برساند. بنت در حالیکه سنگینی کمره را روی دوش خود احساس مینمود در اطراف خساره ایکه از ناحیه مصرف بیجای فیلم به او عاید شده بود می اندیشید.

القا وعده داشت که با گار دون در کلوب نان بخورد. ديك ۲۰ دقیقه بیشتر از ساعت معین منتظر نشست ولی الك تاخیر خود را توسط تلیفون به ديك اطلاع نداد. درست ۲۵ دقیقه گذشته بود که با عجله تمام پیدا شد. الك به ساعتش نظر انداخته در حالیکه نفسش سوخته بود گفت: پناه به خدا: هیچ باور

دهان باز کرده حرفی نزنند. اما بار دگر بالایش آتش شد. پلمت. لیوبه اثر ضربت کاری مرده بود. بابل قسمت کاری مرده بود. میله تفنگچه بر داشته به آرا می ویدون کدام عجله به رای که در خواب سیر میکرد نزدیک شدو تفنگچه را در کف دست او گذاشت. سپس به طرف مقتول برگشته جسد بیجان او را به پهلوی دگر برگرداند و بصورتش دید. آن مرد سه دانه سیگار را از جیبش بیرون آورده یکی را روشن کرد و گوگرد سوخته را با احتیاط تمام در قوتی آن مجدداً جای داد. و دو عدد سیگار باقیمانده را در جیب خود گذاشت. او به سیگار خوب سخت علاقمند بود. مخصوصاً سیگار خوبی که دگران دود میکردند. آن مرد پس از روشن کردن سیگار ش باز هم بدون کدام عجله و به آرامی از آن محل دور شد. واژ همان راهی که آمده بود برگشت. پس از اینکه چهار طرفش را بدقت واریسی کرد به جاده عمومی قدم گذاشت و خود شرابه تری رساند که در گوشه جاده منتظرش بود. در بین مونر پشت شیشه های برده انداخته مرد جوانی نشسته بود که بانگاه های تند و لبهای آویزان خود پیشرویش را میدید. لباس ناجوری به تن داشت و نکتایی نامنظمی به گردنش آویخته بود. این شخص از اندگر که ما موریت قتل را انجام داده و برگشته بود پرسید: - بیل تو این محل را خوب می شناسی؟

آن مرد با صدای سنگین و مطیعی پاسخ داد: آری قربان. این محل را بنام جیلی کوپس یاد میکنند. تو در همین لحظه يك نفر را به قتل رساندی. تو او را به ضرب گلوله کشتی. همانگو نه که نقشه چنین قتلی را قبلاً در ذهن آماده کرده بودی. مرد نیمه مجنون با سر اشاره کرد و پاسخ داد: بلی من او را کشتیم زیرا از او کینه به دل داشتیم. بقیه در چوکی راننده نشسته او را با اشاره سر اجازه نشست داد. جان بنت بی محابا تکای خورده

جدول کلمات متقاطع



افقی :

۱- بیست و سوم میزان - از ماههای قمری - ۲- حنا بزبان عوام
۳- دانا تواند پرورد فرزند نیک اسم اشاره - از کشور های همسایه
دوست - ریگ میان - ۴- از اشعار دینی است - از مواد مصلح
غذاست - اشاره به نزدیک (پشتو) - ۵- آینده - از ماههای دومی مطابق
به اوایل بهار - ۶- ... ۷- سطوح مرتفع در سوریه است که اگر چه
در اینجا با حرف کاف شروع شده ولی صحیح آن باجیم است -
فروشنده مواد ارتزاقی - ۸- میراث پدر خواهی علم و ... آموز - مرگ
این روز ها روبه گرمی است - ۹- معکوس سس شبیه گندم است - فلز
لرزان - خشک نیست - ۱۰- از ولسوالی های سمت شمال مملکت
از نامهای زنانه خارجی - در عربی گریبان است و بزبان دری کیسه -
رژیم محبوب و مورد احترام همگان و نام روز نامه ایست در
مرکز کشور .

عمودی :-

۱- نصیحت گوش کن جاناکه از جان دوستتر دارند ... سعادت
تند پند پیردانا را کجاوه و محمل هم می نامند - ۲- به شماره چهارم
افقی مراجعه کنید - نظامی گوینده خمسه باین نسبت مشهور است
۳- یا رسولن - در تاریخ بنام لنگ یاد میشود - روز نیست - ۴-
مقابل نوش و پانزده - ۵- دیوانگی - یکی از بزرگترین شاعران عارف
قرن نهم هجری - ۶- شیطان - معکوسش نام یکی از خلفای مشهور
عباسی است که در خواستان تربیت یافته است - ۷- کسی که به
نماینده شخص دیگر در محکمه اقامه دعوی یا دفاع مینماید - نزدیک
برفک است - ۸- پنجم عیسوی - با افزودن کلمه لوزی به معنی علم
الهیات می آید - ۹- علامت مفعول صریح - مقابل خارجه - عضوی از
بدن انسان - ۱۰- نام قبیله بزرگی از بکتیا - خارج خارجی - ۱۱- ...
درختان سبز در نظر هو شیار هرورقش دفترست معرفت کردگار -
جدایی .

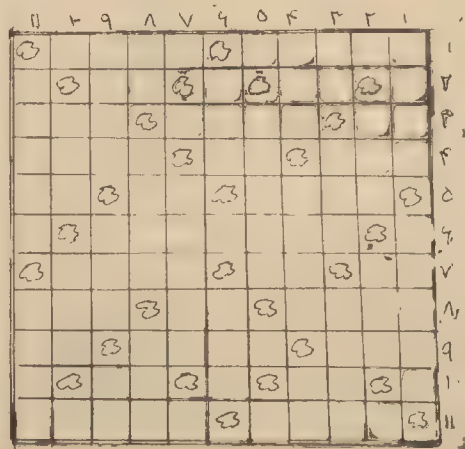
این عکس چیست

این عکس را بدقت نگاه کنید و
برای ما بنویسید که عکس چیست؟

جدول ادبی

افقی :

۱- هیچ عاشق سخن تلخ به ... نکمت - از بار یک گره دیگر کشاید
۲- چون لولی درید از بهر میمون چنین است - سر ... علم
بدگمان باشد - ۳- چوب ... را چنانکه خواهی پیچ - پدر که تا خلف ...
پسر چکار کند ؟ - ... یی نیست در پر واز مرغ رشته برپا را - ۴-
من دوچه خ ... م و فلک دو چه خیال - از شیر حمله خوش بود و از غزال
... آشنایی ... چون گردید بی لذت بود - ۵- ... که غلط کند
خودش مینوشد ... از بیگانگان هرگز ننالم - دیشب همه شب
کمچه ره کوحلو ؟ ۶- ... میتواند سنگ را آدم کند - ۷- ...
ماده بلانه شیر تر است - ... اگر از پس امروز بود فردایی دیده
... اگر نبود دل دانا بس است - ۸- باغبان تا در گشاید گل
بگذرد - پس از ما ... جهان را آب گیر د - ... خرمهره کجا ماندور
یا بدیر ؟ ۹- آتش ایمن نیست از ... کباب - بانک کوس از .. است
وبوی عود از آذاست - دو طفولیت ... چه آموزی به پیری از بر است
... چون در روغن افتد میکند شیون چراغ - یا سخن دانسته گوی مرد
بخرد خموش - ۱۱- از گلو ... خواجگی دور است - نا اهل
را چون گرد کان برکنید است .



عمودی :

۱- به نخست باده سخت است - کاسه ترک دارد - ۲-
آرزو ... مال مفلس دان ... سخن شنو کجاده اعتبار کو ؟ - ۳- ...
دستخوش آن میوه که در دسترس افتاد - ... زسر پنجه کار شیو
عربن است ... بتربیت نشود ای حکیم کس (معکوس) - ۴- خوبی
و هردو بهم گرد نیایند - ... ت گر چه دیر آید بیاید - ۵- ... میکند
و نیک طمع میداری ؟ - ۵- نیکی بکن و حق بگذار - ۶- ستم بر ...
پیشه عدل است و داد و ده به ... سپردن شبانی هوس است - ۷-
کس ز شکایت نبردنی احباب - ۸- ... رفت و حدیث ما پیاپی
نرسید - کالبنی نیت شیخ ما است - ... کج رسوا شود چون
از کمان آید برون - ۹- ... روزی مانع عرض کمالات دل است - برفتد
مرکبی که ... رود - تو قدر ... چه دانی که برکنار فراتی ؟ - ۱۰-
اندوه نبرد تحفه کسی جا نپ ... بی دندان چون گردد ببرد سنگ
را - ۱۱- پرواز نمخواهد ... تر ازوها - کس را نداده اند ... مسلمی

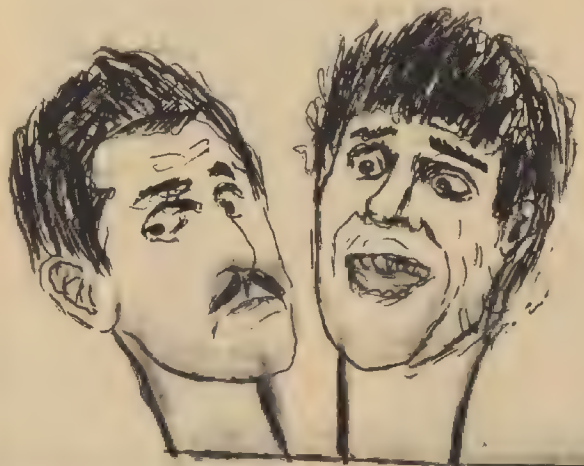
کمی از نجوم



در کلیشه فوق سمبول چهارسیاره را نقش کرده ایم آیا نام این سیارات را بخاطر می آورید اگر مو فسخ شدید برای شرکت در قرعه کشی کافی است که اسم سه سیاره را برای ما بنویسید!

کمیدین های معروف

این دو هنر پیشه کمیک که از هر و فترین یا ران سینما یی اند در همه فلم های خود به نام مسهای اصلی خویش ظاهر شده اند شهرت آنها بقدری زیاد است که حتی اگر فلمی از آنها را ندیده باشید باز هم بطور حتم فلم و چهره شان برایتان آشنا است اگر آنها را شناختید نام خود شان و اسم يك فلم مشترك شان را برای ما بنویسید!



زنگ تفریح

کشف اعداد مخفی

به دوست خود بگویید عددی را بدون اینکه برای شما بگوید، در نظر و خیال خود بگیرد، آنگاه از او بخواهید تا عدد مزبور را بر سه تقسیم نموده، فقط باقیمانده را به شما بگوید. اگر باقیمانده يك باشد هفتاد عدد و اگر دو باشد سی و پنج عدد در حافظه خود بگیرید.

سپس از او بخواهید تا همان عدد شما برای هر يك عدد دوازده در نظر بگیرد و بعدو که سابقاً بحافظه را بشما بگوید، جوابش هر چه باشد شما برای هر عدد که سابقاً بحافظه سپرده اید بیفزایید. بار سوم از او بخواهید تا عدد مذکور را بر هفت

تقسیم کند و باقیمانده را برای شما بگوید. هر چه باقیمانده باشد شما بمقابل هر يك عدد آن ۱۵ در نظر بگیرید بالاخره همه را جمع کنید و از مجموع ۱۵- عدد (اگر بزرگتر از ۱۰۰ باشد) کم کنید. هر چه بماند همان عددیست که دوست شما در حافظه خود تصور آنرا نگاه داشته

پاسخ سوالات شماره پنجم

۱- جواب این اشخاص کیستند:

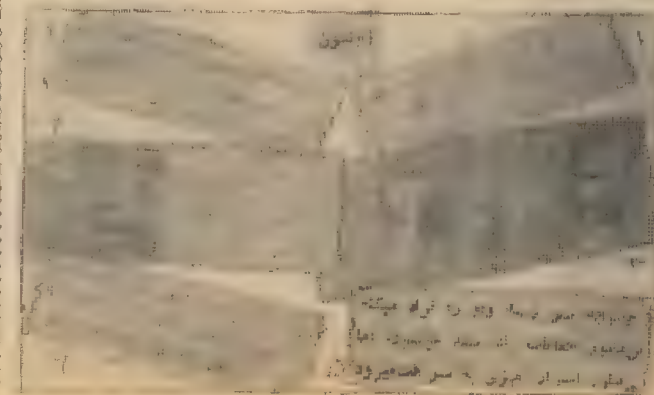
توماس ادیسون امریکایی و گالیله ایتالیایی، ضمناً سال تولد گالیله ۱۵۶۴ است که اشتباهاً ۱۵۴۶ چاپ شده است.

۲- پاسخ کتابها و نویسنده گان:

- ۱- ابو الحسن علی ابن عثمان هجویری غزنوی - ۲- محمد ابن منور
- ۳- ابو الفضل محمد ابن حسین بیهقی - ۴- ابو جعفر محمد ابن جریر طبری
- ۵- ابو المعالی نصر الله ابن محمد ابن عبد الحمید منشی غزنوی - ۶- محمد صابر رو ستا باختری
- ۷- عبدالحسین توفیق - ۸- اسد الله حبیب

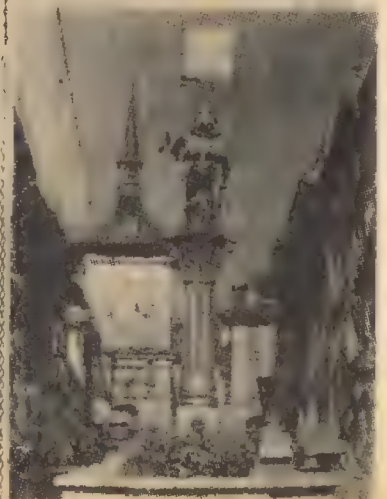
قطعاتی از همین شماره

بریده ها میرا که در کلیشه لایحه می فرمایید از صفحات همین شماره مجله جدا شده است که اگر قدری حوصله بخروج دهید حتماً شماره صفحه و با مضمون مربوط آنرا پیدا کرده میتوانید، در آن صورت شماره چهار صفحه مجله را برای ما تحریر نمایید.



کدام شهر؟

این تصویر گوشه ای از يك شهر نسبتاً بزرگ اروپایی را نشان میدهد و علاوه بر حیث سمبول آن شهر شما خنثی شده است، شهر مذکور بیش از يك ملیون جمعیت دارد و مرکز حکومت يك کشور بی طرف است که در دامنه آلپ واقع شده است، با این نشانی ها اگر بشناختن شهر مذکور موفق شدید برای ما هم بنویسید!



در شماره های گذشته خواندید :

پسری بار فیش «جان کلوده» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش را می‌بازد. «جان کلوده» که همیشه او را در هر جا که می‌کند، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر نروتمندی بنام «فیلمین» را که از مدت‌ها پیش است و تحت تدای می‌باشد می‌دهد و می‌خواهد که ر فیش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه می‌کند که هرچه زودتر آن دختر را ببیند. يك روز داکتر به «فیلمین» مشوره می‌دهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند. و اینک دنباله داستان:

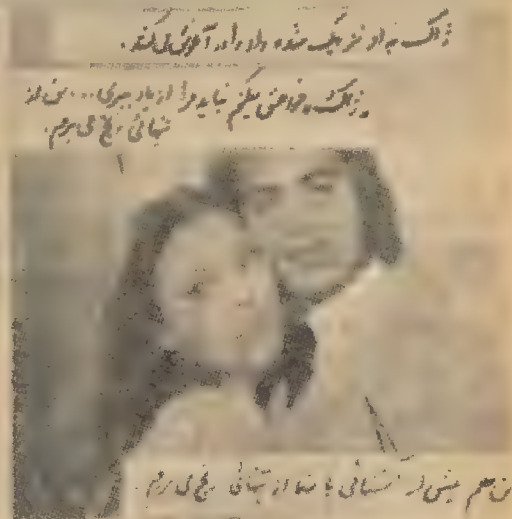
بخاطر ثروت



خانم زکریا بیست ساله است
این پسر که او را از جوانی
آگاه سازد.



دو نفر در منزل یک کلوده
برای شادی شکر آموخته‌ام

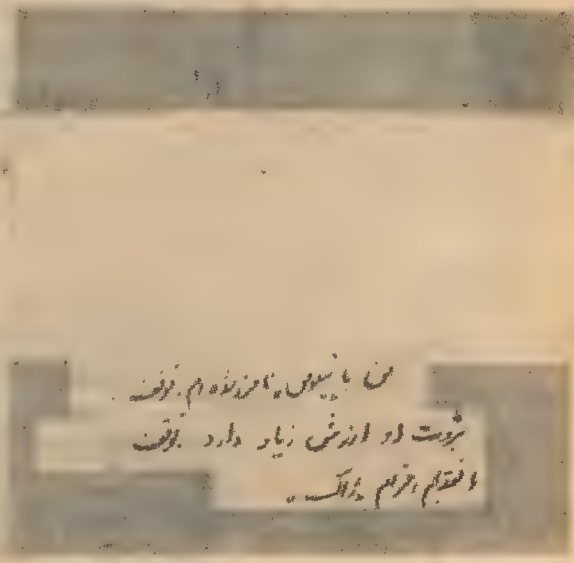


زکریا به او نزدیک شده و او را آفرین می‌دهد.
زکریا به او می‌گوید که باید او را با پسر...
شانی به او می‌دهم.

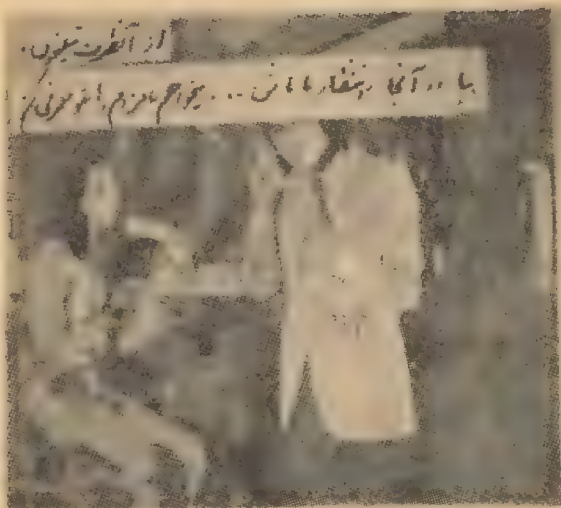
من هم می‌دانم که شانی با او شانی به او می‌دهم.



خیلی خوب با او بود. به صورت خود رسیدی.



من با این پسر که از زمانه ام. زکریا
شود او از او زیاده دارد. زکریا
و انچه از من به او می‌دهم.



از آنوقت بخیر...
با... آنجا رفتند... بهرام بازم این حرف را

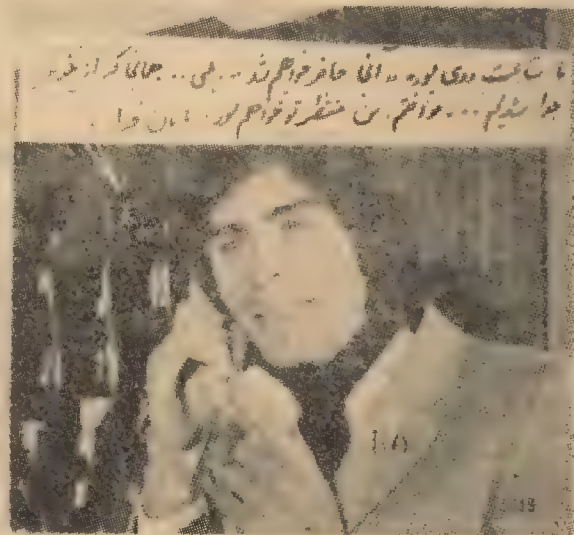


داین اشیا بخیر او را بر اثر جوش زد...
بی... و حس... می بیند و بیشتر می زند... در این تریک می

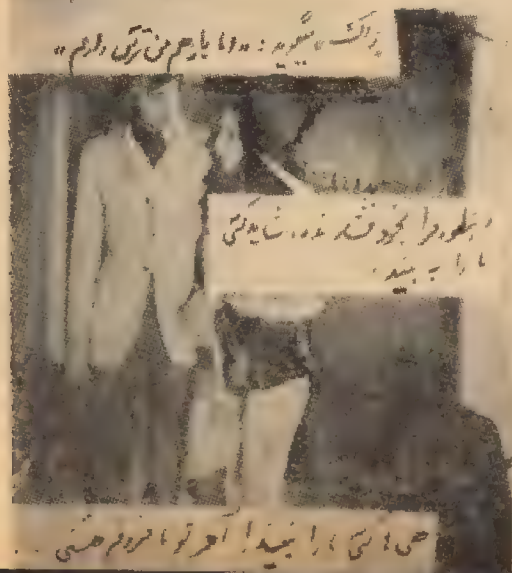


او در آنجا بیاید، این تریک در آنجا می بینم در آن
بجای آن است

بهرام این تریک می بینم در آنجا می بینم



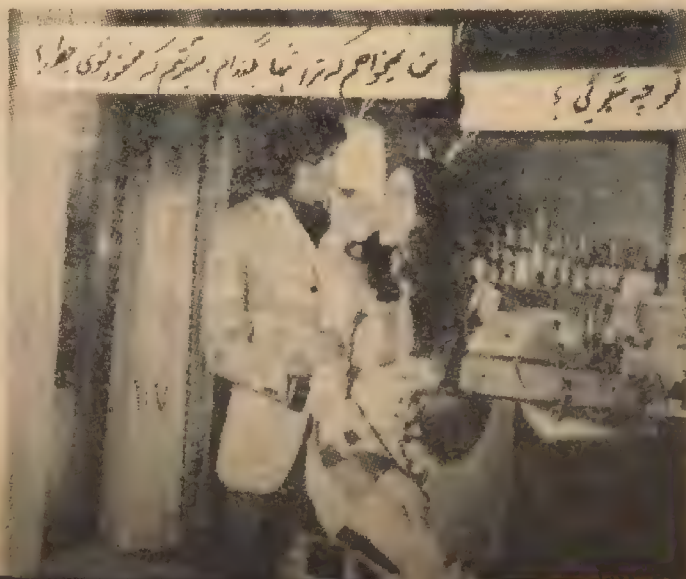
ماست دوی بود... آنجا حاضر می شد... بی... جانی که از آنجا
جدا شدیم... و آنهم... منتظر تو خواهم بود... آنجا



پاک... می بینم... و با بایرم می بینم در آن

و با بایرم می بینم در آنجا می بینم

ص... را ببینید! آنرا با بایرم می بینم



من می بینم که در آنجا می بینم... می بینم که می بینم در آنجا

نور چه می بینم؟

«واکو» کار میکرد، وی به مدرسه در مکزیک نامه می نوشت و برای يك ماه رخصتی گرفت. لازم بود که پس از سی روز دوباره به مدرسه برگردم، ولی من این کار را نکردم.

رفتم و در نیروی دریایی نامنویسی کردم. نخست کوشیدم شامل نیروی زمینی شوم. مرا به دالاس یا آستین برای معاینه بدنی فرستادند. تمام معاینات را موفقانه سپری کردم. شما گفتند که چشمهایم نقص دارد. باز دیگر به نیروی دریایی ناسم و شتم، مرا به هو ستون برای معاینات بدنی فرستادند.

پذیرفته شد. آنگاه برای فرا گرفتن جمع نظام به سان دیگو روانه ام کردند در سان دیگو شبی به جرم استعمال کيفرم دادند و نزد فرماندان بردند. اگر چه این اتهام را رد کردم و آن را به کسی دیگر نسبت دادم، با ششم به خاطر این جرم مرا مدت پیشتری در سان دیگو نگهداشتند.

بازداشت ششم

در سال ۱۹۵۱، بیست و سه ساله بودم. فکر میکردم در همین زمان بود که در واژه زندان ابد به رویم باز شد. پیش ازین هیچگونه سابقه جنایی نداشتم.

در همین سال بود که من خصوصی گرفتم و با کشتی به اضلاع متحده برگشتم. درین مرخصی خواستم از مدرسه دولتی مکزیک دیدن کنم. ولی این بار در اتاقهای مدرسه نخواهید بلکه در زندان شهر به سر بردم.

آروز به يك میخانه آن شهر رفتم در آنجا سه تا دختر را ملاقات کردم که شانزده یا هزده سال داشتند. مقداری باهم نوشیدیم. در همین هنگام سه پسر ناز جوان فرو رسیدند و باهم به زد و خورد پرداختند.

من درین زد و خورد دست نداشتم

ولی در بیرون میخانه پولیسی در انتظار بود و وقتی شنید که من در

باره زد و خورد صحبت میکنم، به جرم مست بودن بازداشتم کرد. مرا

به موتر انداخت و موتر حرکت کرد در راه ناگهان در واژه موتر را باز

کردم و خودم را به بیرون انداختم. ولی يك موتر گشتی پولیس به

دنبال ما بود. آنان دستگیرم کردند و دیدند که مست هستم. مرا به موتر

خودشان انداختند و به زندان بردند. روز دیگر ده دالر جریمه پرداختم

و از زندان رها شدم.

بعد ها به سان فران سیسکورتفتم

مرا به لانگ بیچ فرستادند. در آنجا باری اندکی زیاد خوا بیدم و پنج دقیقه ناوقت تر برای تعلیم صبحانه حاضر شدم.

مرا به خاطر این کار نزد فرماندان فرستادند. وی به سوانج من نگاه انداخت و گفت که از نیروی دریایی خراجم میکند.

چشمهایم پر از اشک شد و گفتم که نیروی دریایی را بسیار دوست

دارم. ولی به هر صورت وی از خدمت بیرونم کرد. یو نیفورم را

ازم گرفتند. ولی من یو نیفورم دیگری داشتم. این یو نیفورم را

بوشیدم و پیاده به سوی تکزاسی به راه افتادم. در راه موتر هارادست

میدادم تا مرا بردارند. در راه به عده زیادی از آدمهای خوب و

دلچسپ بر خوردم که مرا با خودشان میبرد داشتند.

درین شهر به سینمای لایبرتی

زندان تکزاس

بیکاری

در راه به زن جوانی بر خوردم که در حدود بیست سال داشت. وی مرا

به موترش سوار کرد. کودکانش نیز با او بودند. جایی برای صرف

چاشت توقف کردیم. من اصرار کردم که برایم ساندو و بیچ بخرم، ولی او

با اصرار خواست که غذا را همراه آنان بخورم از خوراک آنان خوردم.

زن جوان مرا تا آریزونا برد. خودش به خانه رفت و من شب را

در جایی سپری کردم.

فردا باز هم سر سرك ایستادم و موترها بی را که میگذاشتند، دست

مادم دختر جوانی در حویلی خانه آتش بازی میکرد. سگش عوعو

را به راه انداخته بود. در همین هنگام پیر مردی جلو خانه او توقف

کرد. دختر جوان به من چیزی نگفت ولی به پیر مرد سفارش کرد که مرا

با خودش بر دارد پیر مرد از موتر پیاده شد و به سوی من آمد. من به پیر مرد گفتم

که میخواهم با او بروم، اما دیدم دختر جوان از حویلی خودش اشاره

میکند و از من میخواهد که با پیر مرد

بروم.

سوار شدم و موتر به راه افتاد. رفتم و ز میم با خانه، دختر جوان

و سگش از نظر نا پدید شدند. ولی من پشت سر هم به عقب مینگریستم

و به خودم میگفتم که چه آدم احمقی هستم. غالبا وقتی جای را ترك

میگوئیم قسمت از وجود خود ما را با کسانی میگذاریم که شاید حتی يك

دور در دیده باشیم. وضع غصه آورنده آدم به دست من آورد و

میبا زد.

و من به واکو رسیدم. با پدر و مادرم زندگی میکردم. چند ماه سپری

شد. زمستان فرا رسید و من کاری پیدا نتوانستم کرد. بدینصورت

واکو را ترك گفتم و به فورت ورت رفتم.

درین شهر به سینمای لایبرتی

رفتم تا فلمی را تماشا کنم. در سینما تازه جوانی را ملاقات کردم

که کنیث سوینی نام داشت. این تازه جوان رفت و پولیسی را به سینما

آورد. من هنوز سرگرم تماشای فلم بودم. پولیس مرا دستگیر کرد و به

زندان انداخت، در حالی که کنیث سوینی در سینما باقی ماند.

بعد سر و کارم به محکمه افتاد. خارتوال منطقه استوارت هلمن نام

داشت. قاضی که در رای يك دست بود - به نظرم در گذشته در نیروی

دریایی کار میکرد - دیو مک گئی نامیده میشد. و نام سر مامور پولیس

«سلی مونتگو مری» بود.

روزنامه استار تیلگرام به من چسبید. حالا که به عقب مینگریم،

میفهمم که با خواندن همین روزنامه بود که این احساس در من پیدا شد

تا آلت تقا سلی خودم را قطع کنم.

سر انجام به مرگ محکوم شدم. بساقت این حکم تخفیف پیدا کرد و

به حبس ابد مبدل شد. اکنون ناگزیرم عمری را در زندان تکزاس

به سر ببرم. از پشت میله های زندان به بیرون نظر اندازم و باخودم

بگویم که نمینواستم برنده باشم. در ماه سپتمبر سال ۱۹۷۰

نمایشگاهی از نقاشیهای بیل جیورج مک کیون در پوهنون را پس برگزیدم. زندانی بگو نیت این پیام را

برای شما گران کارهای خود فرستاده بود:

با شما گران عزیز و محترم «تکزاس»

از فضای کوچکی که سلول نام دارد، کارهایی به شما پیشکش می

شود که بیانگر احساسات است. احساسات من برای شما. از قلب و دماغ من به قلب و دماغ شما. برای امید من برای شیوه بهتر موجودیت در پره گرافهای بعدی نمودار میشود.

خانمها و آقایان - البته محترم من «بیل مک کیون»، زندانی شماره ۱۲۲۰۵۴، که نقاشیها و طرحهایش درین نمایشگاه، در شهر محترم هوستون و به کمک دوستی به نام دانی لاین به نمایش گذاشته شده است، به خاطر این دوست و مهربانیهای او به آدمهای نکو نیت و آسانی که در زندگیشان راهشان را گم کرده اند و خودشان را تنها دیوانه و فراموش شده احساس میکنند، من داو طلبانه و با فروتن اعتراف میکنم واقعا جرم تجاوز را بر یک زن در فورت ورت مرتکب شدم. وقتی این جرم را مرتکب شدم، ساعت یازده شب سوم فبروری سال ۱۹۵۰ بود و من سخت مست بودم.

در نتیجه، از آنروز بعد همواره زیر فشار بودم. درین مدت معانی در کلمه احساس و عاطفه را خوب فهمیده ام. حالا اگر روزی با این گورستان به بیرون نهم، پهلویهای بسیار غصه ناک درون آدمی را نشان خواهم داد.

وقتی به عقب مینگریم و به آنچه که از دست داده ام، میاندیشم، کلمه های معروف و پستون چرچل به خاطر می آید: چیزی ندارم که پیشکش کنم، بغیر از خون، رنج و اشک.

بدینصورت، آنچه من به هنر پیشکش میتوانم کرد احساسات نیست که در زندگی به من رخ نموده است. من میدانم که بیشتر از یک صد و سی پوند وزن ندارم و از نگاه جنسی ناتوانم. میدانم که دندانهایم فرو و

بقیه در صفحه ۵۷

زندان تکساس

ریخته و بر سرم فقط چند تار موی باقیمانده است. میدانم که روزی روزی تر میشوم، فرسوده تر میشوم، عمیق تر میشوم. نمیفهمم چه مدت دیگری، چند روز، چند هفته، چند ماه و چند سال دیگر زنده خواهم ماند.

اکنون میگویم که اگر حالا، بعد از بیست سال، به فکر مقامات مسئول این ایالت خطور کند که محکومی را رها سازند، صادقانه میگویم که ازین ایالت خواهی رفت و هرگز به آن بر نخواهی گشت. هرگز نمیگویم که این ایالت زادگاه من است. من به این ایالت واباشندگان آن علاقه ای احساس نمیکنم.

من کاپو سهای ناخوش آیندی از مرگ درین سلول داشتم. اما حالا دعا میکنم که مرا آزاد سازند و به نیو مکزیکو بفرستند تا کار کوچکی به دست آرم و خوشه های خشم را از ذهن خودم دور سازم.

بدینصورت، در پایان، من یعنی بیلی جیورج مک کیون، در پشت دیوارهای خاکستری زندان، قبلاً میدانم، و میدانم که واکنش شما در مقابل کارهای هنری من چیست، و نالان از همه بدون تکنیکهای پیچیده من متأثر از آنم که مردم با کمک به یک تگوییخت و رانده شده بی چون و چاره بیرون میروند.

بی وجود ندارد (از هم گسیختگی جملات را لطفاً با تقاضای این زندانی از درون زندان مقایسه کنید. مترجم) با اینهمه، چنانکه در یک گوشه و گوشه زیر زمین، اسکلتی به اسکلت دیگر گفت من در حال حاضر در شرایطی نیستم که در برابر کارهای هنری واکنشی نشان بدهم. آنچه من میدانم این است که خوبی به کسانی میرسد که جوی از خوبی دارند. این کلمه ها به شما تقدیم باد: وقتی برای جنایت وقتی برای کیفر شکنجه، اشک و غم.

وقتی برای کار، ولی نه برای تفریح و بازی، سر انجام و وقت برای لحظه سر نهادن و مردن و از طرف «بیلی جیورج مک کیون» خدا حافظ همه.

(پایان)

طفل شما صحت مند...

وجود کودک بصورت طبیعی رشد نکرده علاوه بر آن وی اعتنای بی وضع طفل باعث بروز ناراحتی های روحی و جسمی برای کودک میگردد. چون وقتی کودک بر روی زمین نشست مخصوصاً آنجا که اطرافش مملو از خاک و گل باشد کودک تلاش میکند که برای از ضاء کردن و جودش برای سیر شدن و رفع گر سنگی دست به گل و خاک دراز کند و آنرا بخورد. البته با توجه مادر خوب این عمل هرگز به کودک دیده نمیشود اما در پایداری که طفل اش به چیزی نیاز دارد.

آغوش گرم مادر یگانه راه درد علاج ناپذیر روحی و عقده های کودک است.

غذای صحیح دادن به وقت معینه شستشوی کودک هفته دو یا سه مرتبه لازمی به نظر میرسد طوری که از تجارب روزمره مشاهده شده که طفل وقتی سالم و صحت مند می باشد که نیازهای جسمی و روانی آن بصورت طبیعی برآورده گردد.

طفل چرا الجوج و سرکش بار می آید؟ طفل چرا بی نهایت طلب میشود؟ طفل چرا بصورت سالم نشو و نما نمی کند، طفل چرا به کارهای دست میزند که مادر اصلاً انتظار آنرا ندارد.

جواب این پرسش ها را میتواند خود مادر بدهد. ما در اینجا به صحت طفل اش به وجود کودکش علاقه نشان نمیدهد و با بی پر وایی و چشم پوشی به همه چیزهای جسمی و روانی کودک پشت پا میزند طفل وقتی خود را خوشبخت و عادی از کمبودهای زندگی احساس میکند که مشبوع از همه این نیازها باشد نیازهای که هر زمان و هر لحظه عمیق تر و وسیع تر میگردد.

شما خودتان

و علاوه بر آن مردان محترم باید متوجه باشند که چار سیت اول سرویس مخصوص خانم ها ست، هر قدر فشار ترافیک زیاد گردید در وسط زنجیری انداخته شد با آنهم بعضی از آنها از آنطرف زنجیر

قره تاش

گوساله راسر بریدند. و وقتی آخرین گوساله وسیله گشت روزبه اتمام رسیده بود مردم هم خال، خال به طرف خانه های شان میرفتند که شیرین یک باردیگر درست مثل دفعه گذشته ولی اینبار در حالیکه سر تا پا کسل وزله به نظر میخورد برای رفع ماندگی و تجدید قوا قره تاش سینه پهن و کسل را از قورچه چناندازان دورتر کناره کرد و پیاده شد.

اندکی روی زمین آرام گرفت باز هم تنگ اسبش را از نو محکمتر بست لگام و تسبیهای رکاب را یکبار دیگر دقایقه از نظر رد کرد باز هم در گوش قره تاش چیزهای زمزمه کرد.

نانام

چندین قمچین محکمی به اسبش وارد اجتماع بر هیبت زورمندان گشت. شیرین قره تاش تمام آتروز را درگیر دار بودند. درگیر و دارو میارزه خصمانه و بی امان بغاظر پیروزی بر یورشگران قوی میکل دوپلو چارپا. شیرین بانبرد های آتشین و یک تازی بی آتروزش با همکاری قورچه سالخورده و زورنگ پاره ها گوساله را به دایره حلال رسانید و تعایف زیادی را نصیب گشت، پول نقد، چین، چیک، دوسه عدد لنگی... با وجود آن چه اندازان زیادی عمیقانه حسرت خوردند و تماشاچیان بیشمار با فرستادن شادباش و تحسین دقایقه انگشت حیرت میزدند.

دو آتروز ابرآلود که باد تند و خشم آکین ساده ولی کمی سرد می وزید، چهار، پنج

پرو فیسر بر نارد

در قسمت ورزش و رژیم غذایی باید بگویم که برای سلامتی صحت انسان قبل از جای صبح و خوردن غذا های سالم که برای وجود ضرر نداشته باشد خیلی ضروری است و اگر میخواهید که از وزن طبیعی بیشتر چاق نشوید از غذا های استفاده نکنید که بر وزن تان بیشتر بیافزاید و باعث بلند بردن و زن تان از خط طبیعی گردد.

فرصت پیدا میکنند. و آن عبارت از نویسنده گی می باشد. او درین روزهای آخر موفق به اكمال دو مین کتاب روان خود بنام «ناخواسته» شده است.

جراح معروف بالحن موزیانه میگوید: شاید بالاخره بتوانم با نوشته هایم جایزه نوبل را در ادبیات برابم. برای فعالیت های مسلکی و طبی خود علی رغم انتظارات زیاد اکنون موفق به دریافت جایزه نوبل نشده است.

انیش



مسئول مدیر:

نجیب الله وحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تلفون: ۲۶۸۴۹

کود تلفون ۳۲۷۹۸

مهمتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری وات

داشترک به

به باندنیو هیوادو کینی ۲۴ دالر

دیوی گنی به ۱۳ افغانی

به کابل کینی ۱۰۰۰ افغانی

تلفون: مدیریت توزیع و شکایات

۲۶۸۵۴

داستان دودل

— بخاك نسپاريد، بخاك نسپاريد
كه مودن زنده است...

استاد تنبور ساز به بها با نی
میگوید:

— پسرک بیچاره، آنها را چنان
دوست میداشت که...

پسرک باز هم صدا میکند.
— قلب مودن درین گل نهفته

است! نگاه کنید، گل ذره ای هم
پژمرده نشده، شاداب و پرطراوت

است، او این گل را هنگام و داغ
به کامدی تقدیم کرده بود. او را

د فن نکند! قطعاً د فن
نکنید مودن زنده است، حالا

او بر میخیزد و برای ما سرود
می خواند! و کامدی میرقصد!...

آتوپ چتر اندو هکین و محزون
میگوید:

— طفلك، سلامت حواس خود
را یا خننه است. گناه او نیز بر

کردن من است.
دفعه صدای طوطی بلند میشود:

— نخیر، پسرک حرف راستین
را میگوید.

کسی متوجه نمی شود که او چگونه
واژ کجا آمده، بر سبویی که نزدیک

کامدی و مودن قرار داشت،
نشسته است. طوطی با همان آواز

مخصوصی خود ادامه داد:

— این، خواب مرگ نیست...
خوابی به گونه دیگر است...

این خواب دیگر است. آنها را فقط تنبور
سحر آمیز میتواند بیدار سازد و پس.

پسرک تنبوری را که در دست
دارد، به بها بانی تقدیم میکند:

— اینک تنبور!
بهایی تنبور را بدست گرفته

سوی مردم می بیند و آنرا به آتوپ
چتر تقدیم مینماید:

— آنها را تو بیدار کن!
آتوپ چتر تنبور را بدست می -

گیرد. اما همینکه میخواهد انگشت
خود را روی تارها بداند، متوقف

میمانند و بطرف پسرک نگاه میکند.
— آنها را تو بیدار کن، چو نکه

دلی پاک و بی آلیش در سینه داری!
تنبور را به پسرک تقدیم مینماید.

میدان پر از آدمهاست و شور و
هلهله از هر طرف بر می خیزد.

همینکه پسرک انگشتان خود را

باتارهای تنبور آشنا میسازد،
شور و فریاد فرو کشی میکند.

پسرک می نوازد. کامدی و مودن
روی فرش همانطور بیحرکت خفته

اند. بهاییانی، آتوپ چتر، سازندگان
و عموم مردم، دستخوش امید و

هیجان و تشویش، به کامدی و مودن
چشم دوخته اند.

مودن آهسته چشم میگشاید
و کامدی را می بیند، او نیز چشم باز

می کند.
پسرک با تنبور، آهنگی موزون

و دلنشین می نوازد.
مودن نفسی عمیق میکشد.

کامدی نیز نفس میکشد. آنها
دستان خود را سوی هم دراز کرده،

یکی بعد دیگر از جا بر میخیزند.
آنها نمی توانند چشمان گرسته

سعادتبار خویش را از روی هم
بردارند. مودن آهسته میگوید:

«کامدی!» اما صدایش در تحت
تأثیر صدای تنبور محو میگردد و

بگوش نمی رسد.
کامدی نیز با نوك لبان خود

«مودن!» میگوید.
مودن تنبور را از دست پسرک

گرفته، آهنگی چند با آن می نوازد و
سپس انگشتان خویش را از تارها

جدا ساخته میسراید:

«سوی من باز آ عزیزدل که خواهد
جان ترا»

«چهره بکشا تا ببیند دیده گریان
ترا»

کامدی در حضور دلدار محبوب
خویش که بخاطر او میسراید،

رقصی بنایت ماهرانه اجرا میکند،
و چنان پیچ و تاب میخورد که نمیتوان

از عهده و صفشی بدر آمد.
مودن میسراید:

«ای غزل مشکبو باز آ که در
هامون ودشت»

«همچو صر صر جسته ام، حیران
وسر گردان ترا»

کامدی میرقصد. در اطراف او
مردم سعادتمند برقص و پایکو بی

می پردازند. نوازندگان تارهای خود
را بنوا در می آورند، تینوا و نان

بر نی ها میدهند. سازنده لاغر
اندام و سازنده کوب تاه قد نیز در

آنجا حضور دارند. سرود و آهنگ
بار دیگر زنده شده از تارهای ساز

بیرون میجهد و در فضای وسیع
طنین انداز میگرد.

مودن میسراید:

«از کمال ضعف گردیدم نهان از
چشم خلق»

«تابیستم ای پری، از دیده ها -
نهان ترا»

کامدی میرقصد. مردمان
سعادتمند نیز در اطراف وی می -

رقصند. این رقص غرور آمیز
شگفت انگیز با ظنطنه و شکوه

عجیبی اجرا میشود، تمام آهنگهای
زندگی از آن بگوش میرسد.

طوطی پرواز کنان می آید و بر
پیشتاق شرای می نشیند. او از

همانجا، از نقطه بلند سرخویش
«(انجام)

(۱۹مخ پاتی)

یوه خطر ناکه جگره

دوه کاله پخوا و ملگرو ملتو دمؤ -
سسی د۱۳۰ هیوادو نماینده گانو د

ستکهلم په ښار کښی سره دا غونډ
شول چه دغه نالیدل شوی جگری

دخندولو دپاره اصولی خبری شروع
کړی ترڅو وکولای شی ددغی فاجعی

مخنیوی وکاندی. خوباید وویل شی
چه ټولو هڅو او هلو ځلو سره سره

څومره چه ښایی پرمختګ یی ونه
کړ ځکه چه ډیر وروسته یی ځانونه

ښورولی ؤ. اوس اوس پنځوس کاله
کډی چه د اوسیدو محیط ککړی،

دغذایی موادو کمالی اود نفو سو
انفجار شروع شوی اود دغو خطر

ناکو سیلاؤنو په مخنیوی لږ څه
وروسته پیل شوی دی. وروسته پیا

څرګنده نشوه چه ځمکی په کره کی
داوسیدو محیط دښه کولو دپاره د

دغی جرګی اقدام هڅه او آیات نری
ټول هیوادونه او لسمونه بهر پوهی

له مخی ددغی جگری دوزونکو عواملو
سره مبارزه وکړی؟ سره دوی چه

خطر ورو ورو راځی، ټول بی پروایی
کوی ترهغی ورځی پوزی چه کار له

کاره تیروشی اود ځمکی دکری مرګ
راور سپړی.

ددی دپاره چه تاسی څومره چه
ښایی ددغه خطر احساس وکولای

شی په دغه څپر نه کښی ددغی جگری
ددری واره عواملو ماهیت پیا نو:

(پاتی په ۶۱ مخی)

ناروغی، ټول سرخوږی ټولې رازواژ
پسرطان ناروغی اود زړه سکتی د

دغه ناپیژندل شوی جگری وژل او
له منځه وړل نه دی؟

آیا ناپیژندل شوی روحی نارامی
سرګر دانی، خواشینی اوله ژوندانه

څخه ته رضایت چه به تیره پیا په
آرامو ډلو کښی شته، دپاکي هوانه

تنفس اود طبیعی غذا دنه خوړلو او
داوسیدو دښه ځای دنشتوالی نتیجه

نه ده؟ آیا په کره اود چښلو په اوبو
کښی دغو کیمایی موادو موجودیت

اود ښارونو په فضا کښی ددغو ټولو
زهر لرونکو گازونو وجود مونږ ته

دروغتیا او نیکمرغی او آرامی وخت
راکوی؟

یوازی دلندن په ښار کښی هر
کال لږ ډیر څلور زره تنه دسپری د

ناروغیو له امله مری. آیا دایه هوا
کښی دزهر و موجودیت نتیجه نه ده

چه خلکو سپری له کاره اچوی؟
ښکاره خبره ده چه دغه وحشتناکه

جگره ناڅاپه بشر له منځه نهوړی
بلکه ورو ورو یی مسموم، نا توان،

ناروغ او کمزوری کوی او ناڅاپه
دنری ډیره لویه فاجعه منځ ته راوړی

همدا اوس اوس ددغی جهانی تراژ
یدی ښی په ټوله نړی په تیره پیا

په تمدنو او صنعتی هیوادو کښی را
څرګندی شوی دی. آیا ممکنه ده چه

ددغی جگری مخنیوی وشي؟

مردی بانقاب بقه

چگونه علامه بقه و خالوبی نداشتند. موضوع در اطراف چه کسی دور زند ؟ یکی از آن دو فنان نام دارد همین نفر کشته هم شده است . بای جنایت در میان است ؟ الك در حالیکه خودش را کمی به پیش خم مینمود پاسخ داد : تصور یکم آری . وقتی او را در ایلی بویس پیدا کردند ، به احتمال قوی پیش از رسیدن پولیس مرده بود . اگر دومی را توقیف کرده اند . او سرحد بخو دی مشروب خرده بود . از معلوم آندو در لاور ستوک به و شیر سرخ میروند و در آنجا پیش شان گفتگوی در گرفته متعاقباً به زود خورد مبدل می شود . در بار شیر سرخ بی نظمی ایجاد میشود و پولیس مداخله میکند . وقتی پولیس سر میرسد که آندو در بار بیرون میرفته باشند . فوراً به پولیس قصبه بعدی که در سر راه آنها میباشد تلفون میشود و از پولیس محل خواهش میشود که از نزدیک مراقب احوال نشان باشد . اما آندو نفر بهیچوجه به دهکده نمی روند . از همین سبب یک پولیس با بسکل سوار بسه اعزب آنها می برآید . اتفاقاً در همان نواحی چند سرقت کوچک هم صورت گرفته میباشد . کار ترقائل است . او را توقیف کرده اند و هم اکنون در زندان به سر می برد .

در کدام زندان ؟

در زندان گلاستر . قضیه بسیار ساده است و پولیس گلاستر با کار دانی پیرامون این حادثه اظهار نظر میکند . راپوریکه به اداره مرکزی پولیس داده اند قضیه را بسیار ساده مطرح میسازد . اما هرچه باشد باوهم يك جنایت صورت گرفته است ، که علی رغم ساده گی آن در سطح بالاتر از فهم یک پولیس محلی قرار دارد .

لیهای دیک رویهم فشرده شده است : مخصوصاً در چنین موقعی که پولیس محلی نسبت به روشن و فهم ما در کشف قضایا خرده گیری می کند و مطالب زنده را راپور میدهد ، مانباید دست به اقدام دامن دار بزنیم و فعالیت وسیعی

چشم دیدن از کجاشد

میگویند همیشه بنام چی کوچک یاد میشد تا اینکه جفیر تو لد گردید و این نام مخفف چی کوچک را از پدرش به ارث برد .

مقدرت میخوام سپس هو بارد دکمه ایرا فشار داده در دیکتا فو ن روی سیش باسکرتی اتاق انتظار تماس گرفته خطا ب به او گفت : سالی پسر م را به د و ن - بفرستید .

ویتی اظهار داشت : تمام آنچه مامی توانیم در قدم اول بشما بگویم همین عا بود . ما اکنون بدنبال يك مرد جوانی دارای تحصلات متوسط می گردیم .

این جوان مرد بیست بی ساخت ، اما سر سعی اسراری را که در گوشه قلش پنهان کردن میخواهد بدست خوا هم آورد طوریکه قیلا برض تان رسا نید م نویسته نامه مرد سریع العللی است و زود ح ات آرامش را ازکف داده د چار نا راحتی و - عصبانیت خاطر میشو د .

هوبار دیک فو تی ظالی را باز کرده از بین آندو قابلیت را بر داشته به دهان خود

انداخت و بدنبال حر فهای وینلی گفت : شما يك خصو صیت دگر نو یسته نامه را فراموش کرده اید . او خوا ست است مبالغ یکصد هزار دالر را بانهایت بی شرمی به جنگ آورد . طوریکه از متن نامه استنباط می شود ، تصور میکند که از راه مشروع و عمل نرافتمندانه به آن میرسد .

ویتی بصورت پیر مرد خیره نگر بیست و متوجه شد که صورت هو بارد در لحظات اخیر سخت تر ازچین وشیار شده بود ویتی دفعتاً از هو بار د سوال کرد : شما کسی را می شناسید که به این صفت متصف باشد ؟ در همین لحظه د روزه اتاق د قفسر هو بارد بنزدیک ویکمرد جوان وارد گر دید این مرد جوان بایک دستمال سفید عرق را ازسرو صورت خود پاک میکرد .

هوبار دتمجج کنا ن گفت : آقایان این پسر مست .

وقتی هردو پوشش سوار موترشان شده حرکت کردن میکل ناتش اظهار داشت : (بعضی اوقات وظیفه پولیس را چنان می یابم که - استغرا غم می آید در لحظه اول می آید بشیرم که پسر آقای هو بارد از شنیدن حرفهای پدرش که او را نویسته نامه تهدید می کند معرفی میکند ، ضعف کرده به زمین خورده غلغله اما او مثل يك گود ل بنای گر شده را گذاشت .

ویتی زیر لب اظهار داشت : او هم - طفل است يك طفل پابتلون با به د و ن از میکل ناتش حر فو ویتی را قطع کرد : - دنا يك بچه مقبول بیچو چه .

زیرا او می خواست از پدرش باسناد از طریقه فشار و نوتستن نامه تهدید آید .

بول بیچنگ آورد . درین راه حتی حاضر شده بود فرزند خودش را هم بترساند و آن طفل بیگانه را بوچستو دیوا نگه بکشد .

ویتی پاسخی نداد از کلکین مو ترختی بیرون را دیده سپس رویش را بطرف میکل ناتش بر گرداند و با نگاه افسردگی اظهار کرد : شما میدانید که اصلاً کشیدگی من باهمسر از کجا شروع شد ؟ من دیروز شام متوجه شدم که پسران خواب جدید پوشیده بود .

ویتی آهی سوزناکی از جگر برآورده به حرفها بشادانه داد : آبا گناه من چیست که برای درک جزئیات چشم دیدن

(نوام)

که در شروع سطور حروف و کلمات به فاصله های معین و متما دلی نوشته شده در حالیکه در قسمت اخیر مجلات وسط - سوز این فاصله ها مراعات نشده و بسیم - نزدیک بهم دیده می شود . نویسنده مردی هست که نقشه های بلند بالا بی دسر می پروراند اما این نقشه ها زود از آن بالا سقوط میکند و بساختن نقشه های تازه و با انرژی زیاد شروع مینماید اما این نقشه ها هم بهرحله اجرا نرسیده نقش بر آب می شود .

ویتی برایش سگرت دیگری دو سن کرد : پسر حال میتوان از تمام تشربعات چنین نتیجه گرفت : این شخص که درجس او هستیم به احتمال قوی يك پسر جوان باید باشد و من باشما موافقم که این پسر بچه احمق شما را خوب می شناسد زیرا شما را بنام مختلف تان چی - اچ مخاطب میسازد

نواسه شمارانام چی کوچک می نویسد تصور میکنم چی کوچک نام ایست که در خانه او را صدا می زنند ؟

چنان مینمود افکار هو بارد بجا های دور سر مینمود و دفعتاً ازتقرطو لا نسبی برگشته پرسید : چه فرمودید ؟

پسرم جیمز که در شرکت او را جانیاردیز

تصحیح ضروری

در مقاله « ابو ریحان بیرونی افتخار شریک » نشره در شماره هفتم و نهم سال ۱۳۵۳ مجله ژو ندون ، جدول وزن بخصوصی فزات مساو ادعایی غلط طبع شده است . لطفاً خوانندگان محترم جدول مذکور را درستون دوم صفحه ۵۱ شما ره قبل الذ کرمطابق جدول ذیل تصحیح نمایند :

نام فزات و مواد سعدنی	بحساب بیرونی	بحساب امروزی
یا قوت کبوتر	۳۲۹۶ - ۳۲۹۷	۳۲۱۲
یا قوت	۳۲۸۵ - ۳۲۹۴	۳۲۰۸
لعل	۳۲۵۸ - ۳۲۰۵	۳۲۱
زمر د	۳۲۷۵ - ۳۲۶۷	۳۲۷۷
لاجورد	۳۲۶۹ - ۳۲۳۱	۳۲۹
بلور کوهی	۳۲۵۶ - ۳۲۵۹	۳۲۶۶
نمک	۳۲۱۹ - ۳۲۱۷	۳۲۱۷
کهر با	۳۲۸۵ -	۳۲۱۰
طلا	۳۲۰۵ -	۳۲۲۵
سیماب	۳۲۵۸ -	۳۲۵۵
سرب	۳۲۳۲ -	۳۲۳۳
نقره	۳۲۳۳ -	۳۲۵۰
مس	۳۲۷۰ -	۳۲۹۳
آهن	۳۲۸۷ -	۳۲۸۶
قلعی	۳۲۳۱ -	۳۲۲۸

گفتگو با مربی

از (وزن خودم) مسا بقیه میدادم، که نتوانستم در وزن زیاد تر از (خودم) یعنی درجه (دوم) کا میاب شوم، ازینرو فقط در وزن خود قهرمان و حیثیت قهرمان جهانی را گرفته نمودم.

— در امریکا شاگرد داشنی؟

— بلی در امریکا من يك مکتب «تکواندو» را بایک دوستم یکجا رهبری می کردم و شاگردان زیادی دارم. که آنها به نوبه خود درین رشته به موفقیت های چشمگیر رسیدند.

سکوت میکند و بعدا ادامه میدهد: من فعلا درجه سوم کمربند سیاه هستم و بعد ازینکه در افغانستان شاگردانی تربیه کردم و اطلاع آنرا در کمیته «تکواندو» دادم، امکان دارد بعد از انجام يك امتحان کمربند



در جمنازیوم پوهنتون کابل جوانان با ذوق و علاقه خاص به تمرین تکواندو هستند

سیاه درجه چارم را بگیرم. ابغای وظیفه می کند مصاحبه درباره «تکواندو» یا همان «کاراته» که می شناسم، انجام داده ایم که شاید

سفیر که بین قهرمانان و طیاره قرار می گیرد بدست می آید. درین عکسها اجازه میدهند که مناطقی کثیف کشف کرده، تشکیل و مقدار مواد مخلوطی را شناخت.

از فضا کیهانی می توان بصورت بسیار موثر و وضعیت یخچالهای کوهها، پوشش های برف و دریاها را مشاهده کرده، مطالعه کرده و کنترل کرد. البته معلومات مذکور برای پیشگویی طغیان آبها، آب خیزی ها، تعیین دقایق آبی که باسایس آن پلان های اقتصادی زراعت

تهیه می گردد بسیار مهم می باشد. فضانوردان کشتی کیهانی «سایوز ۱۲» در جریان پرواز یکی از بلندترین مناطق سیستم کوهای جهان یعنی کوه همالیا را مشاهده کرده اند. لاس کوه در آن منطقه به ۷۵ کیلو متر می رسد. از لاس و دامنه کوه مذکور یرفکوچها سرازیر شده باهم یکجا شده و بالاخره يك سیستم بسیار مغلط را بوجود آورده و با يك دریا طویل در کوه تبدیل میشود.

بقیه صفحه ۱۶

انسان و طبیعت ..



عکس های کیهانی از دریاها و ابحار برای ما معلوماتی را جمع به

دخایر آبها، صاف و پاک بودن آبها، تشکیل و مقدار مواد کثیف را میدهد. چیزیکه ارزش این معلومات را بلند می برد همانا بدست آوردن معلومات عمومی است زیرا درین معلومات انحرافات محلی تصادفی کدام اثری را باز نمی آورد.

در عکس های بدست آمده محلات نفتی سطح ابحار و دریاها بصورت بسیار واضح شناخته می شود. معلوماتی که از مناطق زیر آبی بدست آمده در کنترل نمودن قابلیت زرع، درجه سرسبز شدن و پخته شدن و بالاخره پیشگویی

راجع به حاصلات که بدست می آید کمک می نماید.

و تئیکه عکس های سیاه و سفید و عکس های رنگه را جمع به وضعیت حقیقی پوشش سیاره زمین معلومات مکتبی در دسترس دانشمندان نگذارد

دران صورت از عکسهای که دارای چندین قسمت باشد استفاده می گردد. همچنان در ساحه سپکتر غیر قابل دید برای انسان ازین میتود استفاده می گردد. بطور مثال در عکسها رنگه جنگل جوان، جنگل پیر، جنگل سالم و جنگل خراب بیک قسم دیده میشود. اگر در يك زمان در چندین ساحه باریک سپکتر

قابل دید، همچنان در دیافراژم امواج تحت قرمز، امواج ماورای بنفش و امواج رادیویی عکس برداری نمائیم، درانصورت رنگ عکسهای مذکور از همدیگر تفريق می شوند. درین شرایط بین قسمت های خراب و سالم جنگلات فرق بوجود می آید. همچنان انواع جنگلات و نوع برگ های شان هم تشخیص می گردد. اگر ما معلومات چندین ساله را در دسترس داشته باشیم درانصورت به آسانی می توانیم که تغییر نمودی رویدنی های سطح سیاره زمین را تعیین کنیم.

با اندازه گیری روشنی سطح سیاره زمین از مدار کشتی های کیهانی می توانیم درجه حرارت قسمت های مختلف را تعیین کرد. البته ازین معلومات حتی در زیر طبقات ابر محلات دود را می توان کشف کرد. البته یعنی اگر در کدام محل جنگلات در گرفته باشند و با مناطقیکه دارای درجه حرارت خطرناک میباشد تعیین می توان کرد. ازین موضوعات چنین بر می آید که ساحه استفاده از فضا کیهانی برای فعالیت بنفع علم «زمین» بسیار وسیع است.

هغه ماشومان

سړی په خپل بالینت باندی و موبنوده. یوځل بیایي حویلی ته و کتل. خوپه همدی وخت کښی یی خان سپک احساس کړ. داسی لکه چه د ښکې په شان وی. د خپلی ښځی کت ته یی وکتل. هغه ویده وه، خو په تعجب سره یی ولیدل چه ماشومه لور یی نشته. اریان پاته وچه هغه به چیری وی. خوښته یی نه لگیده. نا- څاپه یی د نیمه تیاری کوتی په فضا کی هغه غل ولید چه یو غټ چاریکاری چاکو یی په موټی کیانی او غواړی چه ماشومی لور په مری باندی یی کیږدی. غوښتل یی چه له ځایه پاڅی او خپله لور دهغه غله له لاسه وژغوری خو ویی لیدل چه لاسونه یی کلک تړل شویدی او بیا یی غوښتل چه چیغی ووهی خوله مری نه یی غږ نه خوت.

خدا زده چه ولی هغه شبیه خپل موټر ورپیاد شو چه هیڅ (سلف) یی نهواوه اونه چلانیده.

هغه سهار چه هر څه کړی وچه خپل موټر چالان کړی نه و چالان شوی به ذهن کی یی ورو داخبره سیرمه شوه چه ستونی یی اموټر په شان دی او نه چالا نیږی.

خو چه بیایي وکتل غل نه و. اوچه د سپاون په نیمه تیاره فضا کی یی بیامترگی دخپلی ښځی په کت باندی ورغړولی. خپله ماشومه لوری ولیده چه هلته پرته ده او ورو ورو ساه باسی ښکلی تجلی وه. او هغه په مینه ناک نظر سره ورته وکتل او دنا څاپه خوښی احساس یی وکړ.

سړی هر څه کول چه دغله، هغی خارجی ښځی او ناروغ سیایي څیری ځانته مجسمی کړی نه بریالی کیده بیایي هم خان وښو راوه خو ویی لیدل چه شی ښوریږی ځکه چه لاسونه یی کلک تړلی شویدی. په دی سوچ کی ډوب وچه څنگه ځان خلاص کړی، خوپه همدی وخت کی یی یو تیره غبر تر غوږه شو. چه مخ

شرح روی جلد

سویرنا ستاره معروف سینمای بلغاریا که چندی پیش برای افتتاح فستیوال فلم های بلغاریا وارد کابل شده بود.

یوه خطرناکه جگړه...

۱- د ټولنی انفجار خطر

ونږ د نړی په تاریخ کښی دغه بحرانی اودیادی وی وخت ۱۸۳۰ کال و. ورسته له هغه سل کا له نور تیر شوه او دغه زر ملیونی ټولنه دوه زره ملیونی ټولنی ته واوښته ښه پاملرنه وکړی. دلو مری یوزر ملیونی ټولنی دجوړیدو دپاره سل زره کاله تیر شو اود دوهمی زر ملیونی ټولنی دمنځ ت راتلو دپاره یوازی سل کاله وروسته بیا دیرش کاله نور هم تیر شو (۱۹۳۰ کال څخه تر ۱۹۶۰ کال پوری) اود نړی نفوس دزی زره ملیونو ته ورسید یعنی دزیم زر ملیونی یوازی د۳۰ کلو په اوږدو کښی منځ ته راغی.

اوس اوس د نړی نفوس تقریبا ۶ خورو زر ملیونو ته رسیدلی دملګرو ملتو متخصصین وایی چه که خلک په اوسنی اندازه نسل تولید کړی اود طبی انکشافاتو او صحی شرایطو له امله دنن ورځی څخه څو کاله زیات ژوند وکړی په ۲۰۰۰ میلادی کال کښی به د نړی دنفوسو شمیر اته زره ملیونو تنو ته ورسید. ښایي زمونږ ځمکی د اوسنیو او سیدونکو زیاته برخه تر ۲۰۰۰ میلادی کال پوری ژوندی او که نه یو، زمونږ اولاد دخوپه ژوندی وی اودغه پیوزلی به مجبوره وی چه حتی غرونه هم په ښارونو تبدیل کړی ښایي دتکنولوژی، پرمختګ سره دغه کار سرته ورسولای شی، مګر آیا ماچرا به به همدغه ځای پای ته ورسیدي؟ نه ښایي په هرو لسو کلونو کښی او وروسته په هرو پنځو کلونو کښی د نړی نفوس دوه چنده شی.

(نودیا)

(بقیه صفحه ۸۶)

درد فتر مدیر

من، باوجود اینکه وی ملامت بود، بازهم از اومذرت خواستم وبرایش گفتم چون کار ما فوق العاده زیاد است، بهتر است در خانه یکدیگر را ببینیم. حرم را قطع کرد و گفت: تو دیگر دوست من نیستی و با تو دیگر کاری ندارم!!

او رفت وبلا تکلیف بر جای خود ایستاده مانند با فکر اینکه در این جریان، تصمیم متوجه کیست؟ متوجه من؟ یا متوجه دوست مزاحم وپر توقع؟

د ټولنی انفجار یعنی دچهدنړی نفوس په چټکی سره زیات او پور ته لای شسی او خلک دومره ډیرشی چه ځمکی په کره کښی د خوځیدو ځای پا تی نشی او هغه وخت بیا دغه ټولنه په کله سره منفجره شی او په خپله اوځمکی کره له منځه یو سی. ددی دپاره چه د نړی دټولنی دزیا تیدو له نسبت څخه پوره خبر شی یو مثال را وړو فرض وکړی چه دهوایی ډګر دڅفاستی په کرښه یوه الو تکه دڅوځیدو په حال کښی وه او غواړی چه ځمکی څخه پورته شی په ځمکه کښی دالوتکی ډګر ندیتوب لومړی ډیر لږ دی مثلاً په یوه کړی کښی ۲۰ کیلو متره وروسته ۳۰-۵۰ او ۲۰۰ کیلو متره تله رسیدی او داهغه شبیه اده چه له ځمکی څخه یو رت شویده. له ځمکی څخه دالو تکی په پورته کیدو سره سم فکر وکړی چه الو تکه ناڅا په دابولو دراکت گړندی توب خان ته و نیسی او دغه منځی پغد ونیسی او په یوه ساعت کی ۲۰ زره کیلو متره فضاته لاریشی دغه منځنی گړندی توب د نړی دنفو سو زیاتوالی ښی اود هوایی ډګر دڅفاستی کرښه هم دنفلی دفتوری.

کله چه د نړی دنفو سو شمیر له سلو زر کلو څخه وروسته یوزر ملیون تنو ته رسیدلی و. هغه وخت وچه زمونږ مثال وې الو تکه دهوایی ډګر دڅفاستی له کر ښی څخه پورته شوه اوځان ته یی دجهت گړندی توب

تصحیح

د ژوندون د مجلی ته تیره ګڼه او د «اوپنډیو بکی الاس» په نامه کیسه کی یو څو ګوښی د بل مطلب نه زیاتی شویدی. او داستان پدی ځای کی چه ... «خو هغه دا پوخ یقین لری چه د هر سړی خولی ته غټ لاسی ور ژودی کیدو نکی دی» پای ته رسیدی. هیله ده چه زمونږ ښښه و مخی او تصحیح یی کړی.

(اداره)

قانون بیرق

الف - مقام ریاست جمهوری.
ب - مقام صدارت عظمی.
ج - وزارت خانه ها.
د - ادارات مستقل.
ه - قرارگاه های قطعات بزرگ اردو تافرقه و مقامات معادل آن.
و - قرارگاه های ژاندارم سرحدی.
ز - پست های ژاندارم سرحدی.
ح - ریاستها و ادارات گمرک سرحدی.
ط - مراکز ولایات.
ی - سفارت خانه و وزارت مختاری افغانستان در خارج.
ک - جنرال قو نسلگر و پادشاه تجارتی های افغانستان در خارج.
ل - مقام عالی قضائی مرکزی.
م - مقام شوروی.
ن - میدان های هوایی.

ماده ۲۸ :

حکومت مجاز است که برای مقاماتیکه مشا به مقامات مندرجه ماده ۲۴ باشد صلاحیت افراشتن بیرق را داده و آنرا ذریعه متحد المال ابلاغ بدارد.

ماده ۲۹ :

در داخل کشور بیرق ملی بداخل تناسب معین به ابعاد کوچک تنها در موثر رئیس دولت در روزهای رسمی که قانون تشریفات حکم کند مورد استعمال قرار میگیرد در خارج در موثر نمایندگان و رسمی دولت جمهوری افغانستان بر طبق تصاویر و دستاویز یک ازوزارت امور خارجه صادر میشود استعمال میگرداند.

ماده ۳۰ :

استعمال بیرق ملی در موثرهای رسمی دولت در حین پذیرائی سران کشور های دولتمتحابه در افغانستان از طرف دایره تشریفات وزارت امور خارجه و تعلیماتنامه رسمی پذیرائی که از طرف هیئت مهمانداران نشر میگردد تصریح میشود و همچنان

استعمال بیرقهای کوچک ملی در وسائط کاروانهای رسمی که به خارج کشور میروند تابع اوامر و فیصله های وزارت امور خارجه میباشد.

فصل سوم

نشانی های مورد استعمال در بیرق ماده ۳۱ :

در بیرق ملی افغانستان منحصراً نشان دولت جمهوری افغانستان استعمال میشود.

ماده ۳۲ :

قطر نشان به تناسب پیکر عرض بیرق میباشد نشان بطرف زاویه فوقانی بیرق که متصل قبه است طوری نصب میگردد که فاصله قسمت فوقانی نشان با ضلع فوقانی و ضلع عرضانی متصل دایره و خط مشترک قسمت رنگ سرخ و سبز باهم مساوی بوده نصف نشان به سیاهی بیرق و نصف به سرخی بیرق منطبق گردد. (شکل ۱)

ماده ۳۳ :

رنگ متن نشان که در بیرق ملی نصب میشود زرد است به رنگ پرواز و آن قسمت که در طباعت سیاه میباشد رنگ قهوه ای دارد.

فصل چهارم

بیرق های اختصاصی

ماده ۳۴ :

بیرقهای اختصاصی عبارت از بیرقهای میباشد که دارای الوان و علائم جداگانه بوده نوعیت و موجودیت آن موثر سینه را نشان میدهد و در عسکری تمثیل کنند و تشخیص دهنده قرارگاه ها و قطعات اردو میباشد. و عبارت اند از:

الف - بیرق سره میباشند.

ب - بیرقهای قرارگاه ها و قطعات اردو (بیرقهای عسکری).

ج - بیرقهای ورزشی.

ماده ۳۵ :

بیرق سره میباشند سفید است و در وسط آن هلال سرخ و رنگ نقش شده ابعاد و شکل آن و موارد استعمال آن مربوط به مقررات

بین المللی مربوط سره میباشند. این بیرق در شفاخانه ها هم استعمال شده میتواند.

ماده ۳۶ :

بیرق های عسکری عبارت است از علم مبارک و بیرقهای تشخیص قرارگاه ها و قطعات که تا بمقررات تعلیمات نامه های مربوط اردو است.

ماده ۳۷ :

بیرقهای ورزشی مربوط بکلوپها فدراسیونها و حلقه های ورزشی معارف، پوهنتون ها و اردو است که شکل و نوعیت و مورد استعمال آن در اساس نامه های ورزشی مربوط تصویب میگردد و مطابق بدان تهیه و استعمال میشود.

ماده ۳۸ :

مقامات و موسساتیکه به افراشتن بیرق ملی افغانستان مجاز اند اگر بیرق اختصاصی داشته باشند هر دو استعمال کرده میتوانند به شرایط ذیل :

الف - دایره بیرق ملی افغانستان به اعتبار جبهه و عمارت بطرف راست و دایره بیرق اختصاصی بطرف چپ باشد.

ب - در باره اندازه پارچه و ارتفاع دایره افراشتن بیرق و فرود آوردن آن احکام ماده (۲۵) این قانون رعایت گردد.

فصل پنجم

استعمال بیرقهای ملی طود تزیینی ماده ۳۹ :

بیرقهای تزیینی عبارت از بیرقهای میباشد که در اعیاد یاروزهای شاد ملی (جشنهای ملی) و استقبال های رسمی از طرف مقامات رسمی بنابر والیه و موسسات خصوصی و اشخاص بطور استاده یا تعلیق بروی دیوارها یا به استناد پایه ها و یا بداخل تالارها و بالای میزها استعمال میگردد و یا مدلهای کوچک بیرق تزیینی در یخن لباس نصب میشود.

ماده ۴۰ :

بیرقهای تزیینی که به دایره ها افراشته میشود از نظر ابعاد شکل و تناسب رنگها عیناً مطابق بیرق ملی افغانستان است و عاری از ریسمان بوده طوری به دایره

بیرقهای تزیینی تعلیق شد. طوری آویزان میگردد که به اعتبار جبهه بیننده رنگ سبز بطرف چپ قرار گیرد. در این بیرقها رنگها طوری معمول استعمال میشود در تناسب عرض رنگها احکام ماده (۳) در تناسب نشان ناصیه به بیرق احکام ماده (۳۲) این قانون رعایت میگردد در بیرقهای بزرگ تزیینی تعلیق شده نشان ناصیه (۲۰) سانتیمتر یا یانتر از ضلع کوچک فوقانی و در وسط پارچه بطوریکه رأس نشان بسیار بالا باشد و نصف نشان بالای رنگ سرخ و نصف آن بالای رنگ سبز بیاید منطبق گردیده قرار میگیرد.

ماده ۴۱ :

در بیرقهای تزیینی تعلیق شده ضلع زیرین بیرق نباید از یک متر زیاده تر به زمین نزدیک باشد.

ماده ۴۲ :

در اعیاد و جشنهای ملی عراده جات حامل انسان بقصد تزیین پارچه کوچک بیرق ملی افغانستان را استعمال کرده می تواند.

در این پارچه ها تناسب عرض و طول رنگها و بیرق باید رعایت شود.

فصل ششم

بیرق های دولتمتحابه

ماده ۴۳ :

سفارتها، وزارت مختاریها، قونسلگریها و کالت تجاری های دولتمتحابه در افغانستان منحصراً بالای عمارات و رسمی خود بیرقهای مملکت خود را افراشته و همچنان در روزهای شاد ملی خود یا افغانستان در دیوارهای محوطه این عمارات بیرقهای تزیینی مملکت خود و افغانستان مربوط به رویه متقا بلست.

ماده ۴۴ :

هرگاه قونسلگریها و کالت تجاری های دولتمتحابه در کابل باشند حق افراشتن بیرق را ندارند همچنان اگر قونسلگری و کالت تجاری دولتمتحابه هر دو در یکی از شهرها و ولایات افغانستان باشند تنها قونسلگریها به افراشتن بیرق مجاز اند.

ماده ۴۶:

نمایندگان دول متحابه بر طبق احکام تشریفات وزارت امور خارجه حق استعمال بیرقهای کوچک را در موتر های سواری خود دارند.

ماده ۴۷:

در موقع پذیرائی سران دول خارجی در افغانستان از طرف مقامات رسمی و بنابر وایلیا بیرق مملکت میبایست مورد استعمال قرار گرفته میتواند.

ماده ۴۸:

در موقع استعمال بیرقهای دول متحابه در کنار بیرق ملی افغانستان به هیچ وجه پارچه و ارتفاع دیرک آن از پرچه و دیرک بیرق ملی افغانستان بزرگتر و بلند تر بوده نمیتواند و بیرق ملی افغانستان به اعتبار جبهه پینده بطرف چپ نصب و تعلیق میشود.

ماده ۴۹:

در ستاد دیو مهای ورزشی و اقامتگاه های ورزشکاران که مهران رسمی افغانستان میباشند و در میدان های هوایی بین المللی افغانستان بیرق های ملی ممالکی که تیم های شامل مسابقات استند و بیرقهای ملی ممالک منسوب به شرکت های هوایی که از میدان هوایی استفاده میکند در کنار هم استعمال شده میتواند در چنین مورد این بیرقها بعد از بیرق ملی افغانستان به ترتیب حروف الفبا که از حرف اول اسم مملکت استخراج میگردد پهلوی هم قرار داده میشود.

فصل هفتم

بیرق ملل متحد

ماده ۵۰:

استعمال بیرق ملل متحد مربوط به مقررات تشریفات ملل متحد و وزارت امور خارجه میباشد اما در استعمال بیرق ملل متحد احکام ماده ۴۸ رعایت میشود.

ماده ۵۱:

بانشر این قانون اصولا همه بیرق منتشره برج عقرب ۱۳۳۴ ملغی است.

(نا تمام)

پوهاند نوین

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و

کلتور پس از مشا هده ابدات تاریخی و مطالعه امکانات تریم و حفظ غنا یسم آثار باستانی شهر هرات بعد از ظهر روز ۲۴ جوزا به کابل مراجعت کرد.

پوهاند دکتور نوین صبح روز ۲۴ جوزا صحت با منورین، فضلا و مامورین ولایت هرات در سالون آن ولایت تقیبات بشا غلی محمد داود هیر بزرگ ما را در راه حفظ کلتور اصیل افغانی به آنها ابلاغ نموده متذکر گردید که وزارت اطلاعات و کلتور بسا استفاده از مطالعاتی که توسط هیات های فنی آن وزارت نسبت به آثار باستانی هرات صورت گرفته مصمم است بقایای این غنایم را که معرف کشور و هنر اصیل افغانی بشمار میرود از گزند حوادث محفوظ نگذارد.

وزیر اطلاعات و کلتور افزود نظام جمهوری نظام ارد می بوده و به همه متعلق است و همچنان آثار باستانی که از نیکان مابه اوت مانده است هم مال مردم بوده، حفظ و نگهبانی آن علاوه بر آن که از طرف دولت صورت میگیرد به مردم هم تعلق دارد.

وزیر اطلاعات و کلتور در عین زمان همکاری اهالی هرات را در تطبیق پلان تریم ابدات تاریخی آن ولایت ضروری خواند.

مقابل بشا غلی عبدالنوب آصفی والی هرات بو گالت اهالی آنجا همکار مردم منطقه را برای پیشبرد امور تریم ابدات تاریخی وعده داد. قرار یک خبر دیگر پوهاند نوین در گذشته با تفاق والی هرات ازخرقه مبارکه از شعب مختلف آمريت اطلاعات و کلتور مطبوعه، روزیم نماینده گی های آنس باختر و آخده رادیو دکانی که سما ن التیک فروش میرسانند و همچنان ابدات و آثار

بقیه صفحه ۴

از طرف رئیس دولت

پوهاند ذبیح الله حمید یو پوهاند محترم ه پروین یونس.

از پوهاند حقوق

پوهاند دکتور سمیع الدین تره کی پوهاند محمد تریز نعی، پوهاند محمد نعی تریبی.

از پوهاند زراعت

پوهاند دکتور محمد هاشم سپاک پوهاند دکتور محمد نبی اسلمی، پوهاند دکتور عبدالقهار تمین، پوهاند وی پرمحمد صدیقی.

از پوهاند هنر فارسی.

پوهاند دکتور محمد شفیق، یونس پوهاند دکتور محمد رحیم خندل پوهاند دکتور مرادعلی روشن دل، پوهاند دکتور عبدالله روفی پوهاند دکتور احمد ز شاد

نقش معلم در

است بناء مردم مکلفند پیش از آنکه همه چیز را از دولت چم و ری تو لچ کند خود در عمران اتحاد و پیشرفت وطن عزیز نظرا و عملا سهم بگیرند.

مطالعه تاریخ ملل جهان بمانا بست میسازد که قدرت های نظامی اقتصادی و مذهبی زیادی بمیان آمد و رفت امپراطوری های وسیعی بدین ملحو ظات ساخته شد و درهم شکست اما یگانه چیزی را که ایسن قدرت ها زود آزما یی ها نتوانست و نمی تواند از بین ببرد همانا مشخصات و هویت ملی و جامع میباشند ما می بینیم ممالکی وجود دارد که پیرو یکنوع اندو لوژی - سیاسی و اقتصادی هستند و با پیروان یک دین و مذهب بشمار میروند، اما با آنها منافع ملی خود را قربان یکو چه مشترک نداشته بلکه منافع و شعایر ملی را بر عوا مل دیگر رجح و مقدم میشمارند. ما نیز با یسد افغانستان عزیز ویا این ما من اجداد و آباء خود را مانند نیکان دایر و غیور خود گرامی پنداریم و از ته دل بخدا مت وارتقای آن آماده گردیم.

زیرا پیشرفت یک مملکت به توا نایی و علاقمندی افراد آن مربوط میباشد. پیش از آنکه بیانیه خود را ختم کنیم لازم است از همکاری بی شایبه و ا لاین محترم و منورین که در تربیه اولاد شان بیا در برخی از موارد و زرات معارف و باساعت های معنوی و مادی تقویه کرده اند تشکر نمایم.

همچنان مساعدت های تخنیک و مالی موسسات بین المللی و ممالک دوستدار که در ساحه معارف کرده اند با امتنان یاد آور گردیم.

در خاتمه روز معلم را که با راده و تشویق خاصی قاید ملی ما باین چنین تجلیل در مملکت بر می آید میگردانیم که به همه استادن معلمان، معصلان، شاگردان و کاهه مردم عزیز وطن تبریک گفته و وفقت های مزید همکاران گرامی خود را در تعلیم و تربیه اولاد کشور تحت نظام جمهوری ا زبار ما خالق بی نیاز تما داریم. زننده بان معلمان کشور، پا ینده و مترقی با جمهوری افغانستان.

روشن، پوهاندوی علی احمد مردان زی - پوهاندوی دکتور افضل احمد، پوهاندوی دکتور قمر الدین سیفی، پوهاندوی دکتور خلیل الله مقدر، پوهاندوی دکتور سیداکرم شاه، پوهاندوی دکتور مه دکتور س را ضیه معصوم.

از پوهاند اقتصاد

پوهاند دکتور سید شریف شرف پوهاندوی دکتور محمد نعیم اشرفی، پوهاند دکتور محمد انور، پوهاند دکتور اسلام الدین ساویز، پوهاند دکتور سید عبداللہ کاظم و پوهاند دکتور محمد نعیم اسد.

از پوهاند طب ننگرهار:

دکتور دوست محمد خان، پوهاند دکتور ولی زخان، پوهاندوی دکتور شریف الله پوهاندوی دکتور محمد ناصر پوهاندوی دکتور شیرزاد و پوهاند دکتور شاه ولی اداکوزی. از پوهاندی و ترنوی - محترم به پوهاند نیلو فر اعتماد ی.

دولتی مطبعه



والمسلمون طين
دنيا الدين لودين كتابون
كتاب پوليس شمير